حکایت سلطان سنجر با مرزن شحنه

بهرام و مردم

هر له درین خانه نشیبی داد
خانه فرو ای خود آباد کرد

پیرزنی زد اسپ می در لرزاند
از سنجر لرزاند

کای ملک آزرم تو کم دیده ام
وز تو همه پاکه پشم دیده ام

زو لگدی چند فرا روی من
موی گشان بر سر کویم کشید

شحنه مست آمده در کوی من
می کند از خانه برویم کشید

شرح روی جلد : صفحه‌ای از مخزن‌الاسرار
(نسخه‌ی صفوی)
مربوط به مقالهٔ نسخه‌های مصور آستانه شیخ
صفی‌الدین در اردبیل

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمائید :

دفتر مجله هنر و مردم

زکفر
خیابان تخت‌جمشید - مقابل سفارت
امریکا - شماره ۳۸۹

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابفروشی ابن‌سینا
میدان ۲۵ شهریور

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

خانه آفتاب
خیابان‌روزولت روبروی‌دانشسرایعالی
شماره ۱/۱۵٤

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

خانه کتاب
خیابان شاهرضا - روبروی دانشگاه

کتابفروشی دهخدا
روبروی دانشگاه

کتابفروشی طهوری
روبروی دانشگاه

کتابفروشی نیل
میدان مخبرالدوله ــ اول خیابان
رفاهی

کتابفروشی سپهر
مقابل دانشگاه

کتابفروشی پیام
مقابل دانشگاه

www.KetabFarsi.com

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هُنر و مردم

HONAR VA MARDOM
(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

اداره کل روابط فرهنگی

خرداد ماه ۱۳۵٤ — شمارهٔ صدوپنجاه‌ودوم

در این شماره :

اصفهان ، شهری برای عابر پیاده	دکتر نسرین فقیه	۲
مولانا جلال‌الدین رومی و علامه اقبال لاهوری	دکتر ح، ب، نسیم	۱۱
جادوی رنگ	دکتر مهدی غروی	۱٤
خواجه سناءالله خراباتی	محمدحسین تسبیحی	۲۷
نسخه‌های مصور آستانه شیخ صفی‌الدین در اردبیل	نوشین نفیسی	٤۱
تحقیق در واژه «گپ شپ»	غلام‌نبی‌شاهد	٤۸
شاه الوند	علی جهانپور	۵۲
یادداشت‌هایی درباره‌ی الوندکوه	پرویز اذکائی	۵٦
کمال‌الملك سنت‌شکن وسنت‌گذار	—	٦۲
موسیقی‌نامه‌ها	محمدتقی دانش‌پژوه	٦۷
کتاب	پرویز اذکائی	۷۳
شعر ماه	جلال همائی	—

مدیر: دکتر ا . خدابنده‌لو

سردبیر : بیژن سمندر

طرح وتنظیم : ف . کازرونی

جای اداره : چهارراه پهلوی تخت‌جمشید – نبش خیابان بندرپهلوی – ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
تلفن ٤۰۳۳۱
تکشماره ۱۰ ریال
اشتراك سالانه ۱۰۰ ریال
(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ وهنر : نیم بها)
وجوه اشتراك باید وسیله یکی ازشعب بانك ملی‌ایران به‌حساب شماره ۱۲۱۲ بانك ملی‌ایران شعبه صفی‌علیشاه (تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.
Annual Subscription: $5

Foreign subscribers are requested to send their orders to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran
Safialishah Branch Tehran - IRAN

www.KetabFarsi.com

اصفهان شهری برای عابر پیاده

دکتر نسرین فقیه

این مقاله ترجمه جزوه‌ای است که درآبان ماه سال گذشته بمناسبت برگزاری نمایشگاه «پیاده‌روهای بیشتر برای مردم» درنیویورك انتشار یافت. هدف نمایشگاه نشان‌دادن راه‌های مختلف زندگی درشهر بدون استفاده ازوسائط نقلیه بود. این مقاله دراصل گفتاری درباره اصفهان بودکه بوسیله نوار ضبط صوت، همراه باسلاید، بطور مداوم برای مردم دریکی ازپارك‌های نیویورك نشان داده شد. گفتار طوری تنظیم‌شده بودکه برای مردمی‌که آشنائی وسابقه‌ای‌بااصطلاحات معماری ایران نداشتند قابل فهم باشد. بی‌گمان برای خواننده ایرانی این مفاهیم فرهنگی تاحد زیـادی روشن است، اما چگونگی پیوند آن‌ها بااشکال معماری، هنوز قابل بررسی وتعمق بیشتری است.

*

میخواهیم به‌شهر اصفهان ازدیدگاه عابر پیاده نگاه‌کنیم.

اصفهان درمیان بلاد اسلامی ازنظر شهرسازی نمونه‌ای کامل ودرعین حال استثنائی است. نخست ازاینرو که دو دوره شهر سازی، یکی متعلق به‌قرون وسطا[1] ودیگری به‌دورهٔ صفوی، هریك بطور آشکار وجدا ازدیگری درساخت آن دیده می‌شود درحالیکه درشهرهای مشابه کوششها واقداماتی‌که دورهٔ دوم شهرسازی (درقرون شانزدهم وهفدهم) انجام گرفته، کم‌وبیش صورت حك واصلاح شهر قدیم‌را داشته است. به‌سبب این‌حالت خاص، اصفهان، ازلحاظ بررسی تاریخـی دارای اهمیت فوق‌العاده است. ویژگی چشمگیر دیگر اصفهان مسائلی است که‌این شهر امروز باآن‌ها مواجه است، خاصه مشکلات حفظ محیط تاریخی ازیك سو وایجاد تأسیسات وخدمات شهری ازسوی دیگر، که‌اغلب درظاهر مغایر یکدیگرند وبرای شهر سازی امروز معضل پیچیده‌ای‌را میسازند (تصویر ۱).

ما میکوشیم تاازراه تحلیل سازمان شهر، محمل‌های

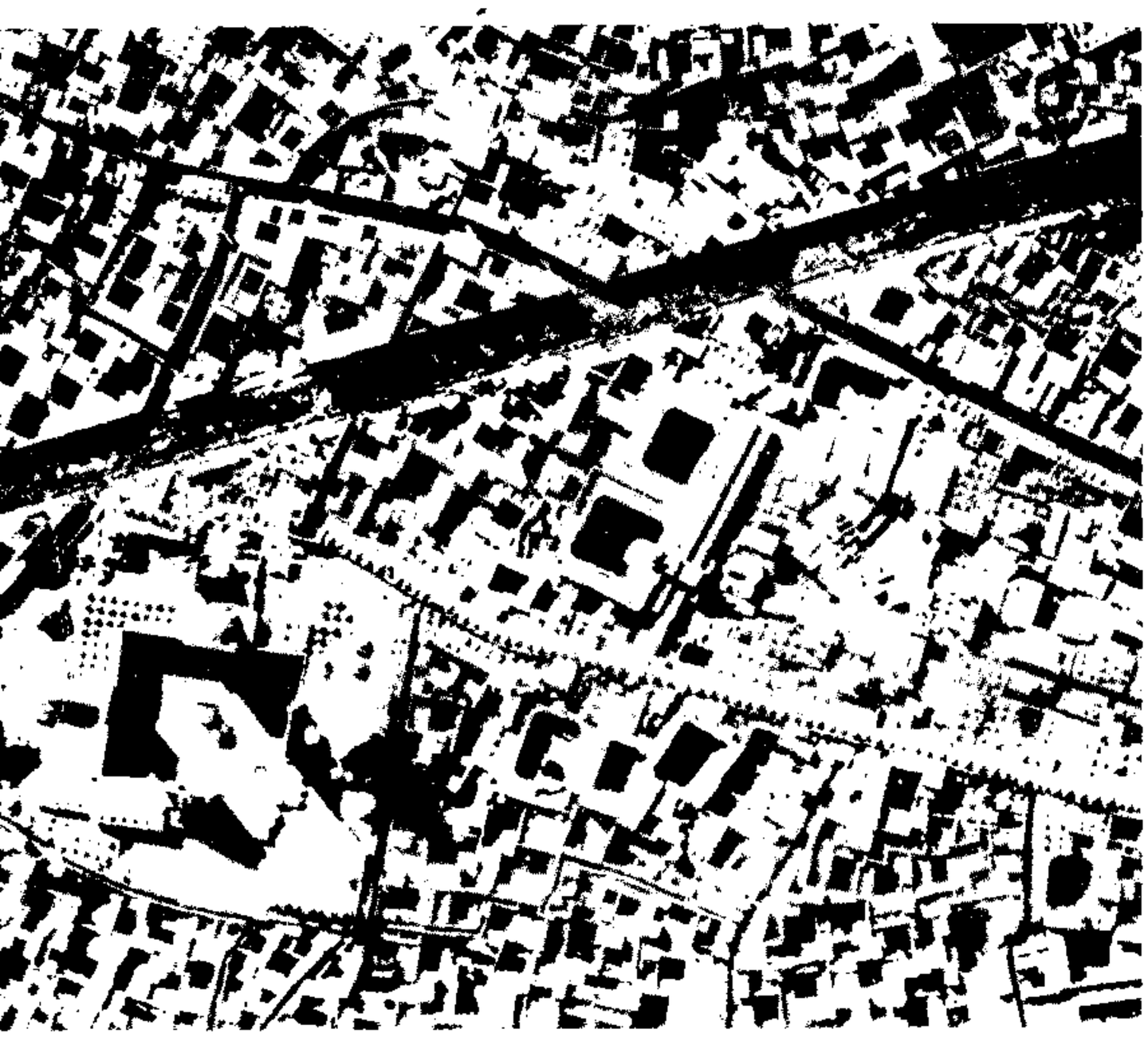

۱ ــ عکس هوائی قسمتی از شهرقدیم اصفهان. مجموعه وسیعی که درسمت چپ وانتهای خط اصلی بازار دیده میشود مسجد جمعه است وبخوبی نشان میدهدکه مسجد دارای بناهای قابل گسترش و انعطاف‌پذیری است که به‌تدریج در بافت شهر جاافتاده است. معابر سرپوشیده فرعی در دوسمت بازار اصلی قرار دارد وبه محله‌های مسکونی ختم میشود. مسیر خیابان جدیدی بافت نفوذ ناپذیر شهر را قطع‌کرده وبرای برآوردن نیازمندیهای کنونی به ارتباط سریع بصورت خط مستقیمی شهر را بدونیم تقسیم‌کرده است. این عامل نامأنوس که سیستم سنتی شهر را بهم‌ریخته بدون هیچگونه توجه به‌خواص معماری شهر اصفهان بوجود آمده است.

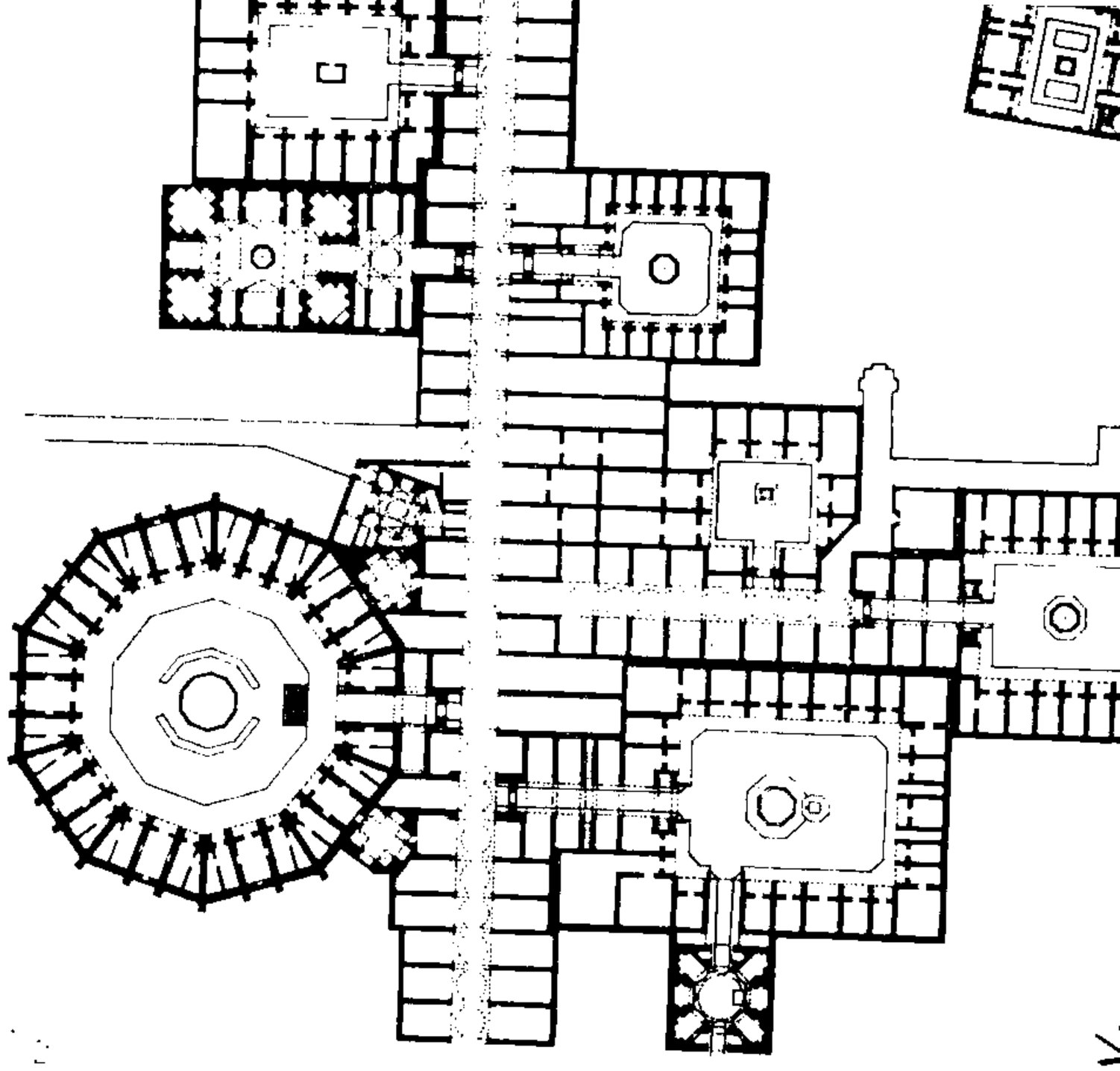

۲ ــ نقشه قسمتی‌از بازار کاشان وسلسله مراتب فضاهای اصلی وفرعی معابر سرپوشیده وسر باز سیستمی از فضاهای مثبت ومنفی بوجود آورده که به‌تعریف خاصی نیاز دارد و با تعریف‌های شهری که متعارف غرب میباشد قابل توصیف نیست.

انسانی وفرهنگی‌راکه موجب پیدایش معماری سنتی شهر اصفهان بوده‌اند بررسی کنیم . براین شالوده میتوانیم حفظ آثار تاریخی‌را بامفهوم گسترده‌تری ، یعنی به‌معنای حفظ ارزش‌های فرهنگی‌که در درون این آثار نهفته است ، طرح نمائیم .

نیاز روزافزون.به‌تلفیق خدمات مختلف وشبکه ارتباطی نو با ساخت قدیم شهر و نیز اهمیت حفظ **فرهنگ** بصورتی زنده وپویا ، مارا برآن می‌داردکه ماهیت نظام شهری سنتی‌را بررسی کنیم . این بررسی‌هم جنبهٔ تطابق این نظام بازندگی روزمره‌را درنظر دارد وهم نماد شهری‌را ازلحاظ ساکنان آن مورد توجه قرار می‌دهد .

نظم «مکان»[۲]های مختلف درشهر بیانگر شیوهٔ زندگی است . ازاینرو مشکلات کنونی شهرکه حاصل برخورد نظم سنتی بارشد سریع وگسترش شبکه ارتباطی است ، جز باتحلیل و درك عمیق **رابطهٔ زندگی بانظم مکان سنتی** بدرستی قابل حل نیست .

کامل‌بودن فضای سنتی

مفاهیم جاری مربوط به‌شهرغربی ازقبیل خیابان، میدان، بنا[۳] وغیره‌را نمیتوان بسادگی درمورد شهر اسلامی بکاربرد. به‌عکس مفاهیمی نظیر «عمومی» و «خصوصی» که‌درهرفرهنگ معنای ویژه‌یی دارند ، تعیین‌کنندهٔ محتوای اجزای مادی شهرند . شکل مکان ورابطه این شکل بامعنای خاص هرمکان ونحوهٔ استفاده ازآن مکان ناگزیر بیان‌گر پیوند آشکار **شکل** و **فرهنگ** است . این پیوند درفرهنگ‌های سنتی وچندجانبه است ، زیرا درهرمحیط سنتی بطور معمول فعالیت‌های متعددی انجام می‌شده است . (تصویر ۲) .

پیچیدگی نظام شهری اصفهان

شکل شهر تنها حاصل تطابق معماری بانیازهای زندگی مادی نیست . ساخت کلی شهر اصفهان ، محیطهای هندسی منظم و محیطهای پیچاپیچ غیر منظم ، اجزاء سرپوشیده وقسمتهای سرباز آن ، همه وهمه دربوجودآوردن یك رشته روابط فضائی سهیمندکه درآن مردم معانی مختلف زندگی خودرا بازمی‌یابند .

شهر سرپوشیده

خیابان اصلی شهر قدیم اصفهان سرپوشیده است . این خیابان محور عمدهٔ شهر ومحل برخورد مردم بایکدیگر

---

۱ – منظور قرون وسطای اسلامی است .

۲ – به انگلیسی Place وبه فرانسه Lieu

3 - Monument.

ومرکز مبادلهٔ اقتصادی واجتماعی است ، درحالی‌که خیابان سرباز تنها برای عبور و مرور ورسیدن به «مکان»های مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد ، بهمین دلیل نیز دو دیوارهٔ آن غالباً فاقد نمائی است که عابر بتواند ازطریق آن به‌آنچه درون ساختمان‌ها می‌گذرد پی‌ببرد. به‌عکس خیابان سرپوشیده عریض وسنگ‌فرش است وقدم بقدم سه‌راه وچهار راه ومیدانك به‌آن تنوع می‌دهد. نماهای دوطرف پرشکوه است ودرها وسردرهای تزئینی سراسر نماهارا پوشانده‌اند . (تصویر ۳) این درهای مجلل ومنظم عابـــررا بدرون «مکان»های عمومـــی هدایت می‌کنند . این راه سرپوشیده‌راکـــه **بازار** نام دارد می‌توان به‌گالریا درشهر غربی تشبیه‌کرد ، اما نقش بازار بسیار غنی‌تر ومهم‌تر ازگالریا یامارکت است زیرا علاوه برآن‌که محل تجارت است ، تولید نیز درآن انجام می‌گیرد ومقدار زیادی ازمحصولات عرضه شده درآن درهمان دکان‌های بازار ساخته می‌شود . بعلاوه دراین مکان انواع بناهای مذهبی و اجتماعی گردهم آمده‌اند . مسجد ، مقبره ، مدرسه ، حمام ، آب انبار و انواع سرا وکاروانسرا درطول این خیابان اصلی جمع‌اند . (تصویر ٤) .

بازار یا بنای پیوستهٔ سرپوشیده

بازار گذشته ازآن‌که خیابان اصلی وعمومی شهر است محل برگزاری مـــراسم مختلف شرعی و عرفـــی نیز هست . صاحبان حرفه‌های مختلف هریك قسمت مخصوصی در بازار دارند ودرآن مکان‌های عمومی مربوط به‌خود یعنی مسجد وحمام وآب‌انبار ساخته‌اند . جهانگردان قدیم دو چیزرا نشانهٔ آبادانی یك شهر می‌دانستند ، یکی آب نوشیدنی رایگان که سقاخانه مظهر آنست ودیگر محل اقامت رایگان برای غریبه که همان کاروانسرای‌ها هستند . می‌توان گفت‌کـــه فضای «عمومی» درشهر اصفهان برعکس نمونه معمول شهر غربی ، خیابان نیست ، بلکه یك رشته ابنیه عمومی است‌که محیط اجتماعی شهررا بوجود آورده است .

ساختمان بازاررا ازلحاظ نظم معماری آن می‌توان‌بنائی نمایشی وپرشکوه دانست‌که رشد آن خطی‌وپیوسته است . به‌این دلیل آنرا نمایشی می‌نامیم‌که طبق تعریف فضای معماری ، دارای سه بعد فکر شده ومنظم است . گرچه مجموعه بازار طبق قوانین معماری پرسپکتیوی غربی بوجود نیامده ، لیکن همه خواص آن معماری‌را داراست . یعنی بایدگفت‌که قوانین رشد این معماری حاصل ترکیب دو نوع هندسه است . یکی هندسه وصفی (توپولوژیك) که باحواس طبیعی سروکاردارد وتداوم ، جهت قـــرارگرفتن ، مجاورت[۵]، بازی و بستگی از خصوصیات آنند ودیگر هندسه اقلیدسی‌که باقوانین حسی قراردادی سروکار دارد ومعماری غربی خاصه از رنسانس به‌بعد پیرو آن بوده است . چنانچه به‌بازار به‌صورت یك‌ساخت معماری بنگریم متوجه می‌شویم‌که نظم‌کلی آن پیرو هندسه وضعی ونظم اجزاء آن پیرو هندسه اقلیدسی است . بدون آن‌که تقدم وتأخری برای هیچ یك ازاین دو نوع هندسه درشکل‌بندی شهر قائل شویم می‌توانیم بگوئیم‌که بوجودآمدن این یاآن فضا تاحـــد زیادی درارتباط بامفـــاهیم «درون» و «بیرون» بوده است ، بدین معنی‌که درکل شهر درون ، پیوسته محیطی است معلوم و معین‌که دور یك‌مرکزبطور منظم شکل می‌گیرد وبیرون درعوض محیطی است . حاصل کنارهم

۳ ــ منظره داخلی بازار اصفهان وخیابان یابنای پیوسته سرپوشیده .

قرارگرفتن درون‌ها ، یکی محدود ودیگری پیوسته است . برای نمونه کوچه‌ای را درنظر می‌گیریم که مسیری اتفاقی ونامنظم دارد ، اما خانه‌ها وابنیه‌ای که دوطرف آن قـرار می‌گیرند هریك درحول یك مرکز ازنظم هندسی معلومی برخوردارند. محل تلاقی این دو «زبان شکلی»[6] عامل میانی بنام «ورودی» است که نقش اول‌را میان این دو نظم هندسی بازی می‌کند وازلحاظ معنی نشانهٔ فاصله میان بیرون و درون است وخود درفرهنگ اسلامی مکان مستقلی‌را تشکیل‌می‌دهد. به‌این ترتیب محوری اصلی کـه درحقیقت درمسیر بین دو دروازه گسترده شده استخوان‌بندی مرکزی شهررا بوجود

٤ ــ منظره بازار خیاط‌های اصفهان که در میانه سده نوزدهم ترسیم شده است .

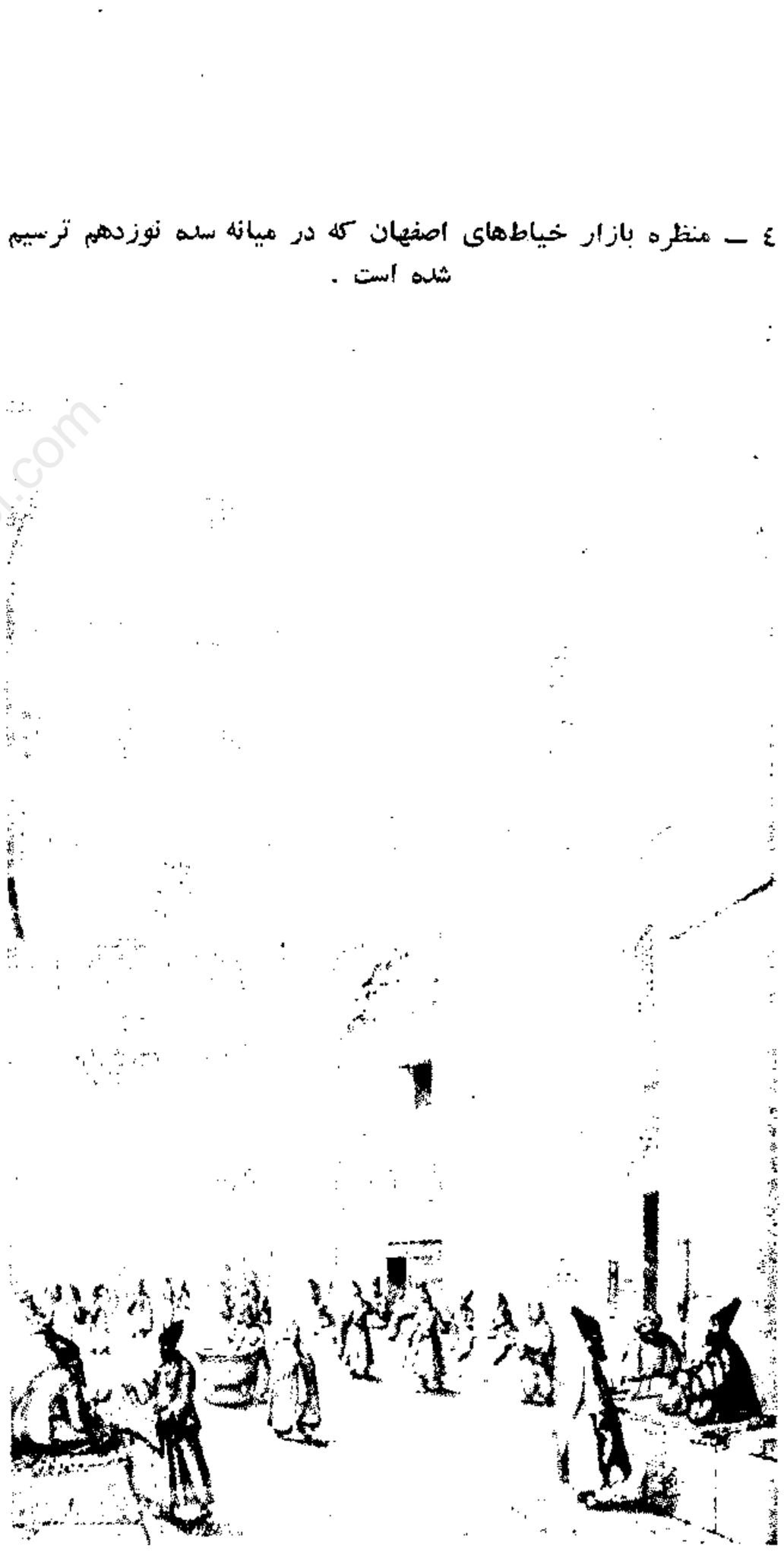

آورده وخود به‌سبب زندگی جاری درآن ، بشکل یك بنا درآمده است .

نهادهای عمومی مکان‌های عمومی‌را بوجود می‌آورند

درشهر اسلامی نمی‌توان فضاهای مربوط به‌فعالیت شرعی وعرفی[7]را ازیکدیگر کاملاً جدا دانست . ازآنجاکه هردو نوع فعالیت مجموعه رسومی‌را تشکیل می‌دهندکه مرز قطعی ندارند ، محیط مربوط به‌آنها نیز دارای هردو جنبه است . مثلاً گرچه مدرسه بیشتر اختصاص به‌شرع دارد ، اما همواره دارای نقش اجتماعی وعمومی نیز هست . به‌عکس خصلت «عمومی» یا «خصوصی» است کـه محیط‌های مختلف‌را از یکدیگر تفکیك می‌کند . برای نمونه مدرسه ، مسجد جمعه (یالااقل قسمتهائی ازآنها) ، حمام و سرا ، ابنیه عمومی‌اند ، درحالیکه امامزاده ، مقبره یا مسجدرا می‌توان ابنیه خصوصی دانست . درمورد قصرهای قرون وسطی ، خاصه آنهاکه داخل شهر قـرار داشته‌اند ، اطلاعـات کافی دراختیار نیست اما قصرهای دورهٔ صفوی و دوره‌های بعد ازآن را نیز می‌توان بهمین ترتیب به‌عمومی وخصوصی طبقه‌بندی کرد .

ابنیه عمومی زنجیروار در دوطرف بازار قرارگرفته‌اند. نظم معماری این بناها ازاصول کلی مشابهی پیروی می‌کند . محیطی میانی بنام ورودی درون بنارا ازراهرو بازار جدا می‌کند ومحیط اصلی بنا ، طبق همان اصل تنظیم فضا دور یك مرکز، بوجود آمده است. (تصویر ٥) . این نظم درمجلل‌ترین وساده‌ترین بناهای عمومی بطوریکسان به‌چشم می‌خورد وشاهد آنست که تقسیم‌بندی رایج معماری به‌معماری عامیانه ومعماری عالی[8] درمورد معماری ایرانی چندان صادق نیست .

درعین آن‌که نظم مزبور درهمهٔ این بناها پیرو اصل هندسی واحدی است ، وجوه تمایز آن‌ها بایکدیگر بی‌شمار است . این وجوه تمایز مثلاً بین مدرسه وکاروانسرا بتدریج طی دوران ، صورتهای نوعی[9] ابنیه‌را بوجـود آورده‌اند . به‌این ترتیب شاید بتوان براساس تحلیل همزمان شکل معماری ونقش فرهنگی آن ، شیوه‌های طبقه‌بندی جدیدی بوجود آوردکه بیانگر وجوه تشابه وتمایز بناها نسبت به‌یکدیگر باشند . شیوه‌های طبقه‌بندی ناشی ازخود این معماری ــ و نه شیوهٔ تحمیلی ــ بدون شك وسیله مطمئنی برای شناخت ساخت

---

4 - Continuous Monument.
5 - Contiguity.
6 - Formal Language.
7 - Secular.
8 - Vernacular and High Architecture.
9 - Typologies.

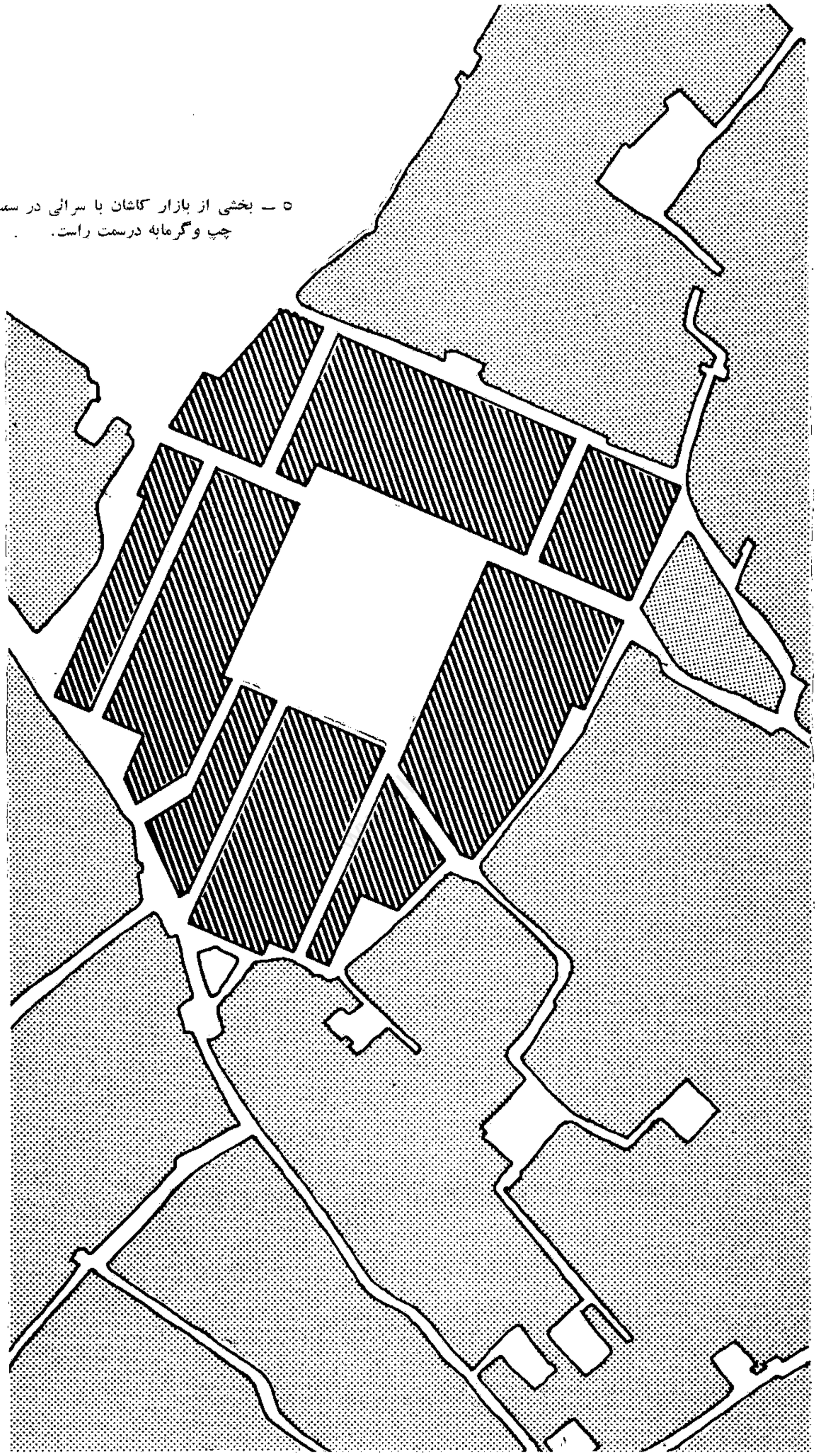

۵ ــ بخشی از بازار کاشان با سرائی در سمت چپ وگرمابه درسمت راست.

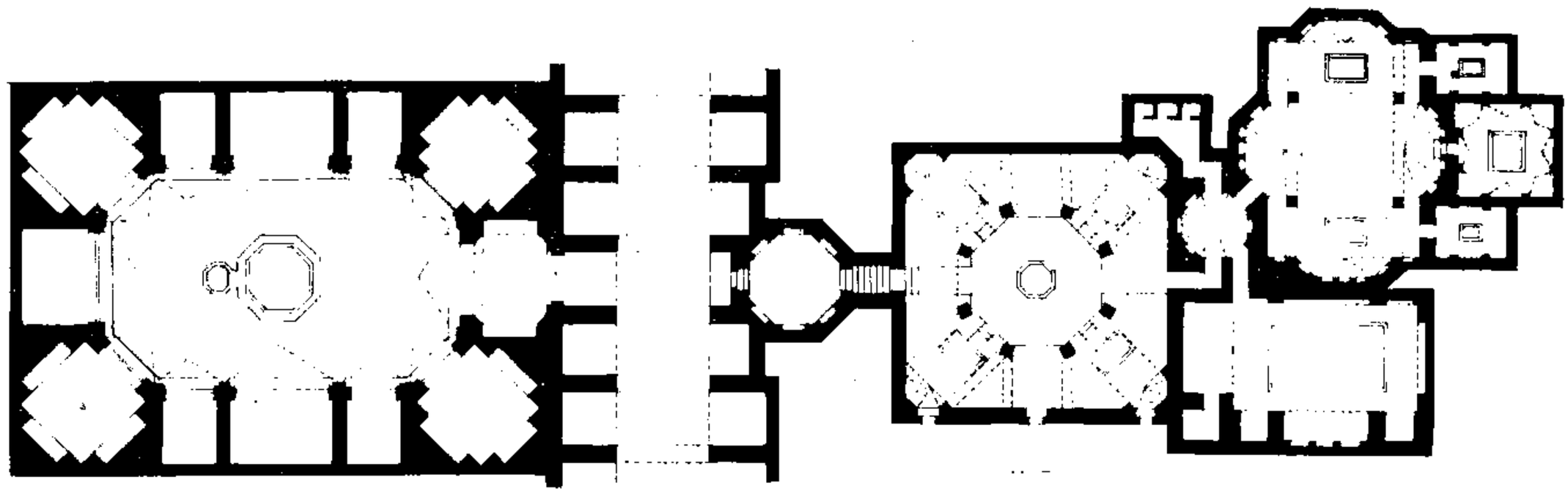

٦ــ مسجد جمعه ومحیط دورآن وراههائی‌که ازهمه‌طرف واردآن میشود . ترکیب این بنای مهم مذهبی با شارع عمومی نمایشگـر یگانگی و همبستگی اجتماعی سکنه شهر میباشد .

عمیق ــ ونه‌تنها ساخت ظاهری شهر ــ خواهند بود.[10]

مسجد جمعه یاعامل گردآورندهٔ شهری

مهمترین نقطه شهر سرپوشیدهٔ اصفهان‌که همه راههـا به‌سمت آن متوجه‌اند مسجد جمعه است . شبستان‌های آن را ازنظر شهرسازی می‌توان گذرگاههائی دانست‌کـه بصورت واسطه بین بیرون و درون قرارگرفته‌اند . (تصویر ٦) درون، محیطی سرباز است باشکل منظم‌که محل انجام مراسم مذهبی ومدنی ومحل اجتماعـات است . تحول شکلی مسجد جمعه اصفهان بسیار پیچیده است وجای گفتگوی بسیار دارد ، اما تاآنجاکه به‌سخن‌ما مربوطاست می‌توان‌گفت‌که سطح‌سرپوشیده مسجد یعنی درواقع قسمت ساخته آن بتـدریج باپیشرفت فعالیت‌های گوناگونی‌که درآن انجام می‌گرفته ، نقاط تمایزی پیداکرده است ازقبیل محراب ، منبر ، مناره‌ها وخاصه چهار ایوان اصلی‌که هریك بنوبهٔ خود مکان خاصی‌را درون ساخت کلی ویکدست شبستان ایجادکرده‌اند . همین افزایش وجوه تمایز ، قسمت سرباز مرکزی‌را نیز به‌صورت میدانی درآورده است‌که درچهارسوی آن نماهای مختلف دیـده می‌شوند . (تصویر ۷) درنقشه‌ای‌که درتصویر ۸ دیده می‌شود مقایسه‌ای بین این مجموعه شهری ویك میدان نمونه قـرون وسطای اروپائی به‌عمل آمده ونشان می‌دهدکه دراینجا نیز درست مثل بازار ، عامل سرپوشیدگی‌وسربازی شاید عمده‌ترین وجه تمایز فضای شهری غربی وفضای شهری اصفهان است .

شهر صفوی ومنظره‌سازی

در دورهٔ صفوی سنت ساختن ابنیه «درون نگر»[11] جای خودرا تاحد زیادی به‌شهـرسازی طبق اصول منظره‌سازی

۱۰ – طبقه‌بندیهای دوگانه مفاهیم ازقبیل عمومی / خصوصی ، شرعی/عرفی ، عامیانه/عالی ، لازمهٔ کار تحقیق‌اند ، اما ازاین‌فرهنگ به آن فرهنگ تغییر می‌کنند . ازاینرو باید درنظر داشت که شناخت معماری در فرهنگ خاصی نه تنها مستلزم دردست داشتن داده‌های فرآورده‌های تجربی است بلکه نیازمند چارچوب مفاهیم مخصوصی است که این فرآورده‌ها در آن حلاجی وتفسیر شود .

11 - Inward Looking.

۷ــ منظره محوطه مسجد جمعه اصفهان با ایوان شمالی مسجد.

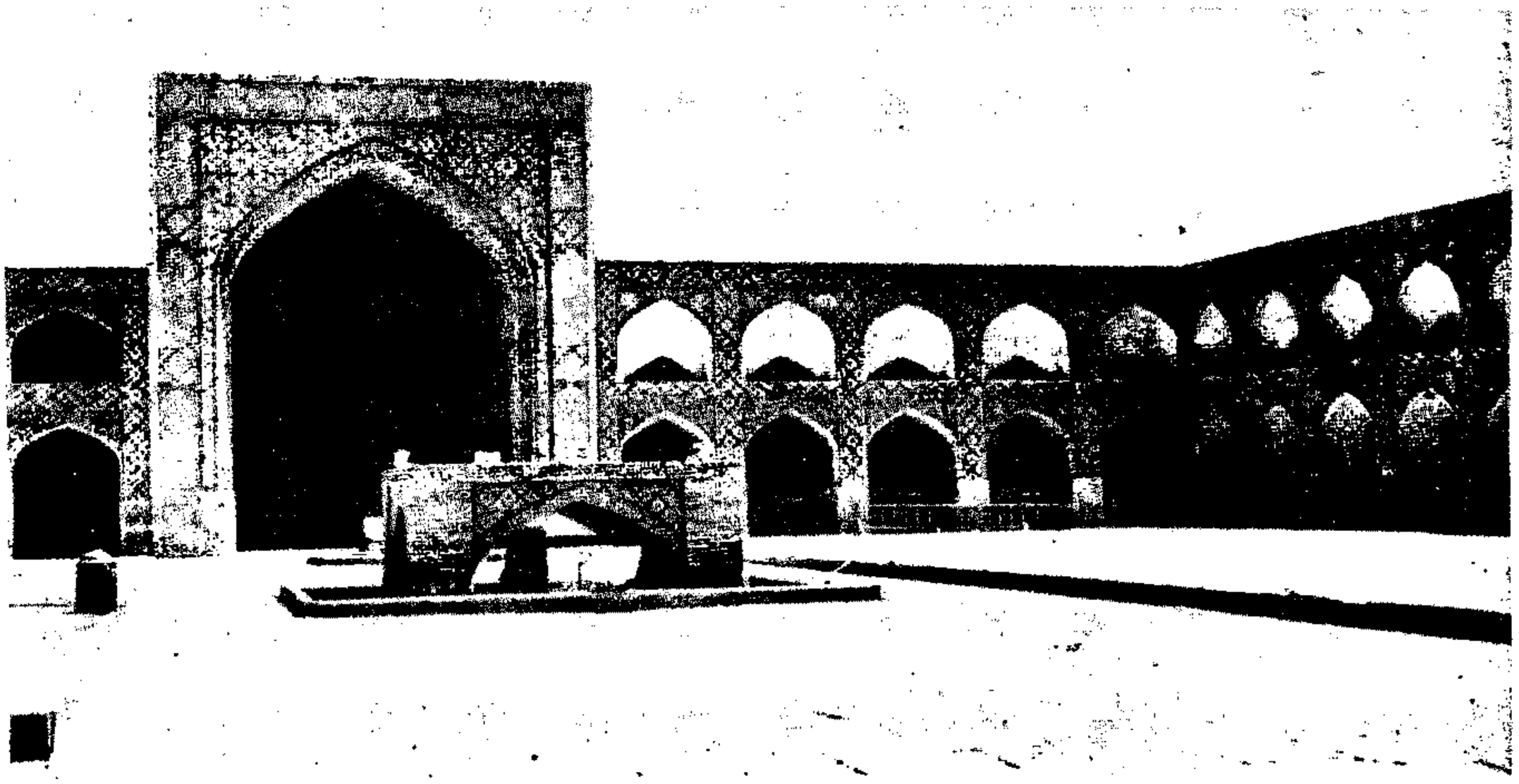

(پرسپکتیو) داد. توسعه جدید شهر اصفهان به‌سمت جنوب و درامتداد بازار قدیم طبق نقشه معینی انجام‌گرفت. اولین انعکاس شکلی چنین طرح شهری پیدایش «تك بنا»[12] بودکه درمعماری صفوی، خاصه معماری سلطنتی به‌تکامل رسید. پیوستگی بنا و اصل مجاورت ابنیه بایکدیگر جای خود را به‌مناظر بی‌نهایت باز داد. میدان شاه نقطه مقابل بافت پیچاپیچ بازار قدیم است وخود نقطه مرکزی یك شبکه شهری منظم ومحل‌تلاقی خیابان‌هائی است که شهرجدیدرا بوجودآورده‌اند. بامقایسه میدان شاه بامیدان رویال[13] درپاریس که حدود یك قرن ونیم بعد ساخته شده، درمی‌یابیم که این دو میدان وجوه تشابه بسیاری دارند: هردو درمرکز عبور ومرور وبه‌صورت مهمترین نقطه درکل شهر درنظر گرفته شده‌اند. درطرح این میدان‌ها کوشش شده است تاخیابان‌های اطراف ازداخل‌میدان کاملاً دیده شوند وبه‌این سبب هردورا باید **میدان باز** نامید. اما میدان شاه برخلاف میدان رویال که گرد آن‌را بناهای تقریباً یکسان‌گرفته، بوسیله طاق‌نماهای‌کوتاه بااجزاء ساده وتکراری احاطه شده است وچهار بنای اصلی آن مانند چهار نقطه درمنظره‌ای کاملاً باز برپای ایستاده‌اند. (تصویر ۹ ــ ۱۰ ــ ۱۱)

12 - Free Standing Building.

13 - Place Royale.

۸ ــ تمایز فضاهای مختلف از یکدیگر درمسجد جمعه اصفهان و اطراف آن.

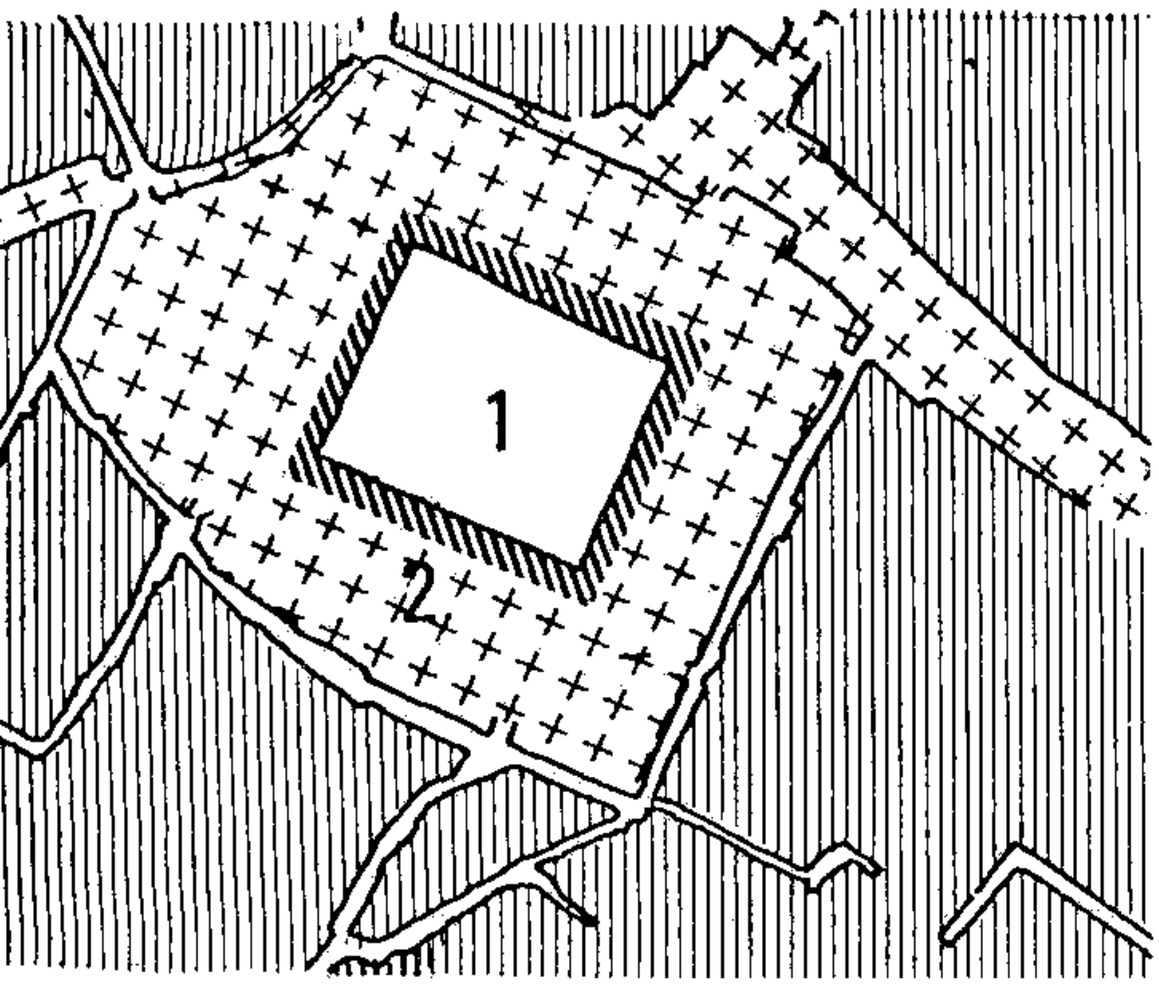

۹ ــ گردشگاه پیاده در میدان‌شاه (باغ‌سازی جدید).

بالا راست : ۱۰ ــ نقشه میدان شاه اصفهان.
بالا چپ : ۱۱ ــ میدان رویال (پاریس).
پائین راست : ۱۲ ــ نقشه مسجد شاه باضلع جنوبی میدان وقسمتی از بازار سرپوشیده دور میدان.
پائین چپ : ۱۳ ــ نقشه مجموعه شهر شامل بازار، کاروانسرا ومدرسه و درسمت چپ خیابان چهارباغ دیده میشود.

۱۴ ـ نقشه اجمالی اصفهان که پیوند شهر جدید صفوی را با محور اصلی (بازار) شهر قدیم نشان میدهد.

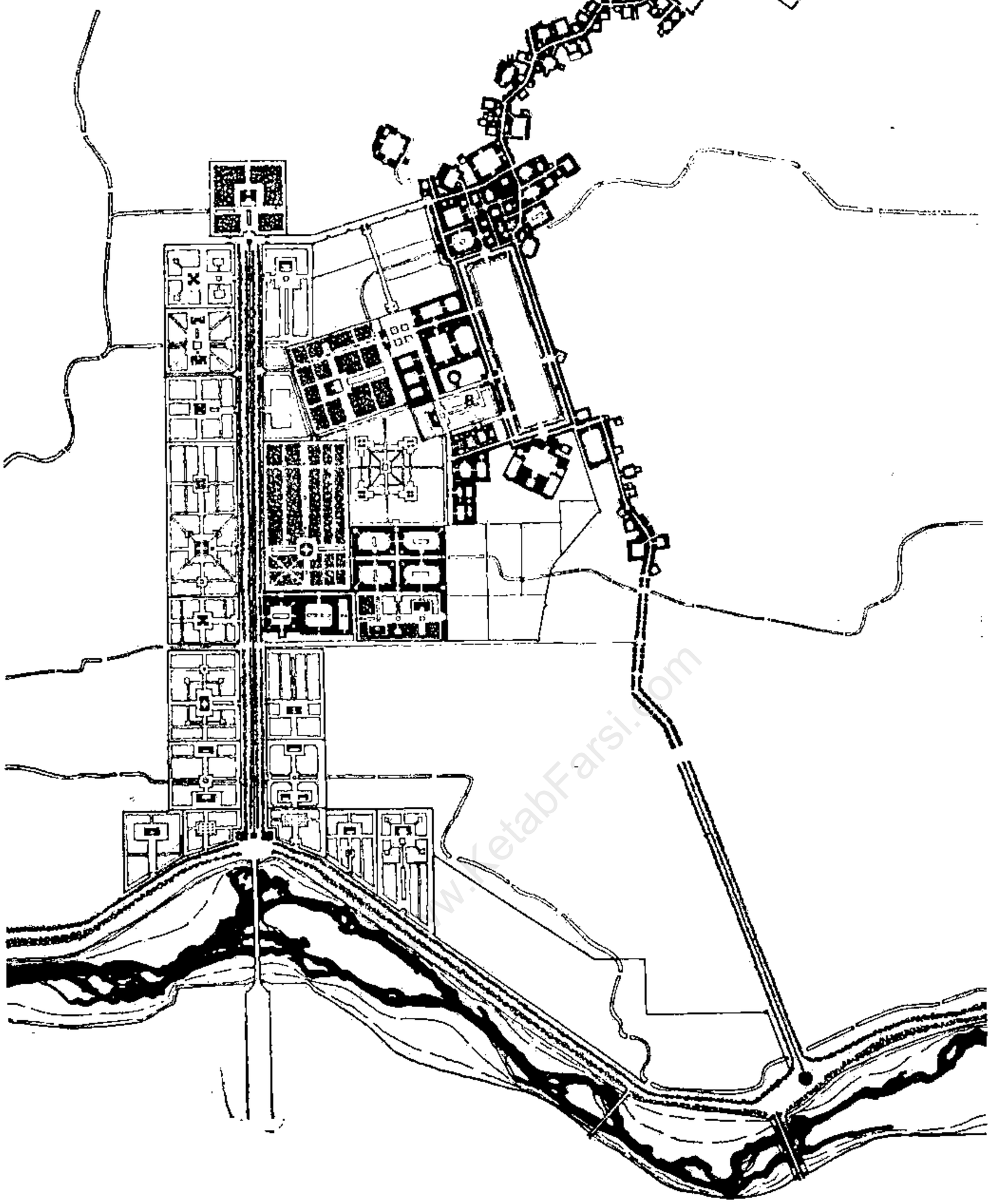

جالب آنست که باتمام توجهی که به‌ایجاد «شهرباز» در عصر صفویه می‌شده است ، سنت‌های زندگی اجتماعی وشرایط اقلیمی همچنان محیط‌های سرپوشیده عمومی‌را ایجاب‌می کنند. درمیدان شاه پیاده‌رو مهمی درنظر گرفته نشده است ، بلکه دور میدان معبر سرپوشیده‌ای بصورت بازار ومحل عبور ومرور وکسب وجود دارد (تصویر ۱۲). البته باید توجه داشت که ازنظر دید نیز طاق‌نماهای دور میدان‌را بصورت پرده مسطحی درنظر گرفته‌اند ، درحالیکه بوجودآوردن دکان وغیره عمقی بوجود می‌آورده که بااحساس بصری مزبور مغایرت دارد. هم‌چنین درنقشه مدرسه مادر شاه وکاروانسرا وبازار شاه‌عباسی (تصویر ۱۳) دیده می‌شود که باوجود خیابان عریض چهار باغ هنوز تمایل به‌آن بوده که «ورود» به‌مدرسه وکاروانسرا ازراه بازار سرپوشیده انجام گیرد. البته هردو نقشه حاکی از آنند که بازار سرپوشیده دیگر محور اصلی شهرسازی نبوده وجای خودرا به‌میدان باز وخیابان باز داده است.

مولانا جلال الدین رومی و اقبال لاهوری

دکتر خ ، ب ، نسیم
رئیس بخش فارسی ، دانشگاه پیشاور ، پاکستان

اقبال شعر فارسی را با مثنوی سرایی آغازکرد ونخست دومثنوی به نام اسرار خودی ورموز بی‌خودی منتشرساخت . با انتشار ترجمهٔ اسرار خودی بزودی شهرت کسب نمود وبه عنوان یك فیلسوف مشرق‌زمین شناخته شد. علت اینکه اقبال شعرفارسی را ازمثنوی سرایی آغازکرد وقسمت بزرگ آثار خودرا به مثنوی اختصاص داد همانا ارادت شدید او به مولوی است که دراثر آن اقبال ازاوایل تا اواخر عمر تحت تأثیر او قرارگرفته و اورا مرشد وراهنما خوانده وتمام پیشرفتهای خودرا درراه تصوف وعرفان نتیجهٔ هدایت وارشاد او دانسته است – اگرچه عدهٔ زیادی ازشاعران وفیلسوفان ومتفکران مغرب‌زمین وهمچنین فیلسوفان ومتصوفان شرق توجه اورا بخود جلب کرده بودند – اما هیچکس مانند رومی اورا بخود جذب ننموده است .

احساس میکنم که بحث وگسترش موضوع دراین مختصر نمی‌گنجد ، زیرا عقاید مشترك بین‌آندو فراوان واکتساب فیوضات بی‌پایانست که اجمالی ازرؤس‌مسائل‌را اینجا عرض‌می‌کنم – نخست مسألهٔ خودی است که اقبال به سبب تفسیر آن شهرت یافته است اما فی‌الحقیقته خودی ازآغاز درکلام رومی آمده است وعلت وجود آن درکلام رومی این بودکه درزمان او صوفیّه فنا وترك دنیارا شعار خود قرار داده بودند و مولانا رومی اول‌کسی بودکه فنا را به بقا ترقی داد اگرچه فنا هم هست ولی مقصود ازآن ارتقاء بقا می‌باشد. رومی استحکام خودی را لازم می‌داند وعقیده داردکه «خودی محکم» می‌تواند نیروی تسخیرقوای‌فطرت را درانسان‌بیافریند ، تصوف چنین تعلیم دادکه فقط با ترك حاجات دنیوی می‌توان به خدا رسید – درصورتی‌که به عقیدهٔ رومی حاجت مصدر وجود ومنبع بهبود است – البته باید دیدکه حاجت انسان را به جانب پستی مایل نکند وباعث قطع حیات آبرومندانهٔ او نشود – حاجات حیات باید بلند باشد چنانکه می‌گوید:

عقل ندرت کوش و گردون‌تازچیست — هیچ میدانی که این اعجاز کیست
زندگی سرمایه‌دار آرزوست — عقل از زاییدگان بطن اوست[1]

«پس بیفزا حاجت ای محتاج زود» درتفسیر مصرع اخیر مولانا می‌فرمایند خداوند متعال این زمین وآسمان ارضین وسموات را هم عبث نیافریده بلکه اینها هم نتیجهٔ بعضی ازحاجات است – همین عقیده را اقبال به شیوه‌های گوناگون درشعر می‌آورد چنانکه می‌گوید :

زندگانی را بقا از مدّعا است — کاروانش را درا از مدّعا است
زندگی در جستجو پوشیده است — اصل او در آرزو پوشیده است
آرزوجان جهان رنگ وبوست — فطرت هرشیی امین آرزوست[2]

رومی واقبال هردو برارتقا و بقا عقیده دارند چنانکه رومی می‌گوید : زندگی ازذات

---

۱ – اسرار خودی ، ص ۱٤ .
۲ – اسرار خودی ، ص ۱۳ .

خداوند صادر می‌شود وباز می‌خواهد بطرف او رجعت کند زیرا برطبق اصول وجود هرشیئی به طرف اصل خود عود می‌کند «کُلّ شیئٍ یرجعُ الی اصله» .

هرکسی کو دورماند ازاصل خویش بازجوید روزگـار وصل خویش

برطبق اصول رجعت الی‌الله هرچیزی به جانب خالق خود می‌رود – «انا لله وانا الیه راجعون» ووجود هرشیی نه فقط خودرا نگهمیدارد بلکه می‌کوشد قوای مخفیهٔ خودرا نیز به ظهور برساند – چنانکه می‌گوید :

کبک[3] پا از شوخی رفتار یافت بلبل از سعی نوا منقـار یافت

راه پیشرفت باز است – تاآنجاکه خاك ماه را به چنگ آورد .

خدا درقرآن می‌فرماید : سخّر لکم مافی‌السّموات وما فی‌الارض :

برو قوی شو اگرراحت جهان طلبی که درنظام طبیعت ضعیف پامال است

رومی واقبال به تسخیر آفاق هم قناعت نمی‌کنند ، بلکه می‌خواهند بزرگترین هستی را بکمند آورند – دربن مورد رومی با نهایت جرأت وجسارت گوید :

به زیر کنگـرهٔ کبریاش مردانند فرشته صید ، پیمبرشکار ویزدان‌گیر

واقبال هم همین عقیده را بدین طریق بیان می‌کند :

دردشت‌جنون‌من جبریل‌زبون‌صیدی یزدان بکمند آور ای همت مردانه[4]

مسألهٔ دوم عشق است‌که درافکار هردو بزرگوار موجود است ومقصود ازآن نه عشق مجازی است بلکه عشق حقیقی .

این نه عشق است اینکه درمردم بود این فساد از خوردن گـندم بود

آن عشق جذبهٔ خودی را استحکام می‌بخشد وتفسیر تخلّقوا باخلاق‌الله می‌باشد همان طوریکه رومی‌گوید :

عشق آن زنده گزین کو باقی است وز شراب جان فزایت ساقی است

عشق به اشیاء ومردم فانی وعارضی است وبه فناشدن محبوب عشق او هم فنا می‌پذیرد ولی عشق حقیقی باقی‌است وقوای آن پهنای آفاق را درخود می‌گیرد وبه این عالم آب وگل محدود نمی‌شود .

این همان عشق حقیقی است‌که بی‌تیغ وسنان درمیدان‌کربلا می‌جهد وبی‌درنگ درآتش نمرود وارد می‌شود وگاه باشدکه سّرزندگی برسردارگوید واین نکتهٔ باریك به فهم سبك ساران ساحل حیات نمی‌گنجد :

میارا بزم بر ساحل که آنجا نوای زندگانی نرم خیز است
به دریا غلت باموجش‌درآویز حیات جاودان اندرستیزاست[5]

مسألهٔ مهم دیگرکه رومی واقبال با هم اشتراك عقیده دارند مسألهٔ جبر است وراجع به این مسأله معضله هرکسی خواه صوفی باشد یا فقیه ، فیلسوف باشد یا متکلم عقیده‌ای داردکه جزء دین وحکمت است ومساوی‌گرفتن جبر با تقدیر غلط محض می‌باشد – جبر یعنی هرچه به‌وجود خواهدآمد ازازل معین شده‌گویی زهد زاهد ، رندی رند ، احتساب‌محتسب ودزدی‌دزد همه بالاجبار وهمه برضای الهی است واین نظریهٔ غلط درعقاید وادبیات اسلامی به حدی راه یافته که محتاج به شرح وبیان نیست ، وزیرفشار ونفوذ این عقیده قوای خلاقهٔ زندگی صدمهٔ شدیدی خورده و رو به انحطاط رفته – خواجه حافظ شیرازی می‌گوید :

درکوی نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را
حافظ زخود نپوشید این خرقهٔ می‌آلود ای شیخ پاکدامن معذور دار مـا را

میرتقی میر ازبزرگترین شعرای اردوزبان‌گویدکه ما فی‌الحقیقت مجبور محض هستیم وناحق برما تهمت می‌بندند ، هرچه می‌خواهد خود او یعنی باری‌تعالی میکند وما ازاعمال خود بیخود بدنام می‌شویم :

الهی راست گویم فتنه از تست ولی از ترس نتـوانم چغیدن
لب و دندان ترکان خطا را نباید این چنین خوب آفریدن

بنابرین تفسیر قدجفّت‌القلم این بودکه قلم‌کاتب بعدازتحریر مقدرات هرکس خشك شد ودیگر درآن تغییر ممکن نیست – دربین فیلسوفان ومتصوفان اسلامی مولانا رومی اول‌کسی بودکه علیه تصور مزبور قیام نمود وبرای صحت مدعای خود دلایل متقنی اقامه‌کرد وفرمود تقدیر اسم دیگری برای آیین مقررهٔ خداوندیست وتقدیر زاهد را به زهد یا دزد را به دزدی مجبور نمی‌کند – زیرا تقدیرقانون خداوندی است‌که غیرمتغیّراست ، نتیجهٔ تقوی و زهد یا نتیجهٔ طغیان وعصیان تفاوت دارد وآنرا سنّت الله‌گویندکه هیچ تغییرپذیر نیست – اقبال هم درمسألهٔ خودی معتقد به عقیدهٔ اختیار است وعقیدهٔ خودرا به شدت هرچه تمامتر تعقیب میکند ، چنانکه می‌گوید :

دررضایش مرضی حق‌گم‌شود «این‌سخن‌کی باورمردم شود»

درواقع نظریهٔ هردو اینست‌که قبول دارند خالق همهٔ افعالی‌که ازافراد صادر می‌شود خدای متعال است اما فاعل وکننده‌کار خدا نیست یعنی این بندهٔ خداست‌که ازروی اختیار وعمد وعلم به پای خود به خرابات یا مسجد می‌رود واین دست بندهٔ خدا است‌که برسرمظلوم می‌کوبد یا عصای پیری وکوری می‌گیرد .

اگرچه رومی واقبال دردو دورهٔ مختلف زندگی می‌کرده‌اند اما این‌دو زمان ازلحاظ اوضاع فردی واجتماعی ، دینی ومذهبی وفکری وسیاسی تقریباً مشابه یکدیگر بوده‌اند . چنانکه خود اقبال گوید :

شرار جسته‌یی گیر از درونم که من مانند رومی گرم خونم
چورومی درحرم دادم اذان، من ازو آموختم اسرار جان ، من
بدور فتنـهٔ عصر کهن ، او به دور فتنهٔ عصر روان ، من[7]

اقبال به فرزند خود چنین توصیه می‌کند :

پیر رومی را رفیق راه ساز تا خدا بخشد ترا سوز و گداز
چونکه رومی مغزرا داند زپوست پای او محکم فتد درکوی‌دوست
شرح اوکردند و اورا کس ندید معنی او چون غزال ازما رمید[8]

اقبال الطاف واکرام مولانا رومی را درحق خود چنین بیان می‌کند :

پیر[9] رومی خاك را اکسیرکرد از غبارم جلوه‌هـا تعمیر کرد
ذرّه از خاك بیابان رخت بست تا شعاع آفتـاب آرد بدست
موجم و در بحر او منزل کنم تا دُرّ تابنده‌ای حاصل کنم

درجای دیگر نیز افکار اورا بیان می‌کند و با رموز وی آشنایی خودرا باعث افتخار می‌داند :

مرا بنگرکه درهندوستان دیگـرنمی‌بینی برهمن‌زاده‌ای رمزآشنای[10] روم‌وتبریزاست

باز می‌گوید :

مرشد غزلی بیتی از مرشد روم آور تا غوطـه زند جانم درآتش تبریزی

از آوردن نمونه و وجوه مشابهات بیشتر دراینجا خودداری می‌کنم تا سخن به درازا نکشد . چون این اندك نمونهٔ بسیار است ومشت نمونهٔ خروار وهمین مختصر می‌رساندکه اقبال تاچه اندازه ازمقلّد بزرگ خود مولانا رومی تقلید وپیروی نموده وازنظر فکر ومعنی شعراقبال تا چه اندازه نزدیك به اشعار مولاناست .

---

۳ – اسرار خودی ، ص ۱٤ .
٤ – پیام مشرق ، ص ۱۹۸ .
٥ – پیام مشرق ، ص ٤۱ .
٦ – اسرار خودی ، ص ٤۳ .
۷ – ارمغان حجاز ، ص ۷۷ .
۸ – جاویدنامه ، ص ۲٤٤ و ۲٤٥ .
۹ – اسرار خودی ، ص ۸۲۷ .
۱۰ – زبور عجم ، ص ۱۷ .

جادوی رنگ

(۸)

دکتر مهدی غروی
عضو بنیاد شاهنامه فردوسی

درنقاشی‌های عصر بابری از زمان اکبر بدبعد هالهٔ نور دراطراف سر پادشاه به‌وفور دیده می‌شود درحالیکه پیش‌ازاین دوران این هاله وجود نداشت ودرنقاشی‌های ایرانی‌هم به‌ندرت دیده می‌شودکه دراطراف سر وصورت پادشاه هاله‌ای ترسیم کنند. این پدیده بسیار قدیمی ویادگاری است ازعصر اوج مهرپرستی درآسیا. درآثاری‌که ازاین عهد برجای مانده کاملاً محسوس است‌که این پدیده مدور چیزی جز خورشید نیست. همه تصاویر حتی مجسمه‌های بودا که‌در آسیای مرکزی و افغانستان کنونی تهیه شدند این وضع به‌چشم می‌خورد. درمجموعه آثار هنری متعلق به‌سرکاوس جی جهانگیر دربمبئی سری ازبودا وجود داردکه ازقرن سوم میلادی مانده است، ازسنگ ساخته شده وبلندی آن ۲۶/۵ سانتیمتر است، اگرچه نیمی ازسنگ مدور پشت سر وصورت بودا شکسته ولی آنچه‌که پیداست بدون شك نمایانگر خورشید است. شباهت صورت ولباس وحالت عمومی آن به‌کارهای اشکانیان دلیل براین مدعاست. درمجسمهٔ تمام تنه بودا ازهمین مجموعه مشاهده می‌کنیم‌که دیگر خورشید برجستگی ندارد وشعاعهای آن نیز مجسم نگردیده وهیئت آن عبارت است ازدائره‌ای روشن‌که پشت سر مجسمه روی سنگ حامل به‌رنگ سفید نموده شده است این‌هم ازقرن سوم میلادی برجای مانده وازآسیای مرکزی است[۱].

درموزه ملی هند نیز مجسمه‌ای ازبودا هست‌که به‌قرن دوم یاسوم میلادی متعلق است و این هاله نور به‌شکل یك دایره پشت سرش به‌چشم می‌خورد، این اثررا هنرمندان قندهاری‌که به‌شدت زیر نفوذ هنری اشکانیان قرار داشتند به‌وجود آوردند. مرحوم جهانگیر نیز مجسمه‌ای کاملاً مشابه بااین اثر داشته است[۲] ازین به‌بعد درآسیای مرکزی وهند همه‌جا تصویر بودا بااین هالهٔ نور ملازم وتوأم است وهمین پدیده‌را درآثار هنرمندان اروپائی نیز می‌توان دید.

با تحول فکری اکبر و توجه وی به‌سوی ادیان دیگر، آئین زرتشتی ومظاهر آن نیز مورد توجه قرارگرفت، انتخاب تقویم خورشیدی سنتی ایران وگاه‌شماری به‌سبك خاص ایرانی ازمظاهر این توجه بود، اما اکبر بیش‌ازآنچه به‌این پدیده‌ها توجه داشت به‌آئین هندوکه دین اجدادی میلیونها افراد ملتش بود فکر می‌کرد وتقریباً می‌توان‌گفت‌که درعصر وی، نقاشان ازارائه هاله‌ای‌که به‌تصور ما مظهر خورشید است قصورکردند وازدوره جهانگیر رسم این هاله

تصویری از یك نوازنده ، کاملاً ایرانی که باحتمال درقرن دهم هجری درهند تهیه شده واثری است جالب وبی‌نظیر درمکتب نقاشی هند وایرانی، درصورت وی اثرات نقاشی هندی، نگارهای غارآجنتا پدیدار است، این اثر به‌مجموعه بانو جهانگیر دربمبئی تعلق دارد وتهیه‌کنندگان کاتالك این مجموعه به‌سهو ویرا درویش فرض کرده‌اند به ص۲۱ این کاتالك نگاه‌کنید.

دراطراف چهرهٔ امپراتور آغاز شد . از دوره اکبر سپری برجای مانده است که در وسط آن نقش خورشید ارائه شده ودراطراف آن علامت فصول دوازده‌گانه بااسامی هندی که به‌فارسی نوشته‌شده دیده می‌شود ، نام اکبررا دروسط ستاره داودکه دربالای شانه راست خورشید طراحی شده کنده‌اند : بلند اقبال شهنشاه اکبر سنه ۱۰۰۲ ه . ازنادرشاه نیز که درحدود ۱۵۰ سال پس‌از اکبر می‌زیست سپری به‌همین شکل وباهمین نقش خورشید درموزه پرنس آف ویلز بمبی وجود دارد که‌فاقد نقش خورشید وستاره داود است ونام وی درحاشیه نوشته شده: شهن‌شاه نادر صاحبقران.[۳]

جهانگیر جانشین اکبر که دین الهی وی‌را به‌ناچار کنار گذاشت و ابوالفضل مغز متفکر عصر اکبررا نیز کشته بود ، باتزدیك‌شدن بیشتر به‌فرهنگ آریائی شرق به‌خصوص شاخه ایرانی آن به‌خورشید ومظاهر آن توجه نمود وی درنخستین صفحه کتاب خود ، جهانگیرنامه هنگام ستایش پروردگار می‌نویسد : (. . . صانعی که طبقات افلاك‌را بانور قدرت بیاراست بیت وجودش آن فروزان آفتاب است که ذره ذره ازوی نوریاب است . . .) وکمی پائین‌تر : (. . . نشستن من برتخت وسرزدن آفتاب باهم بود وچون آفتاب‌را سر ازدریچه گردون برکردن وجهان بتسخیر خود درآوردن یکیست این‌را شکون پادشاهی وجهانگیری گرفته اقبال تمام درین معنی بخود قرار داده لقب خودرا نورالدین جهانگیر پادشاه کردم[۴].)

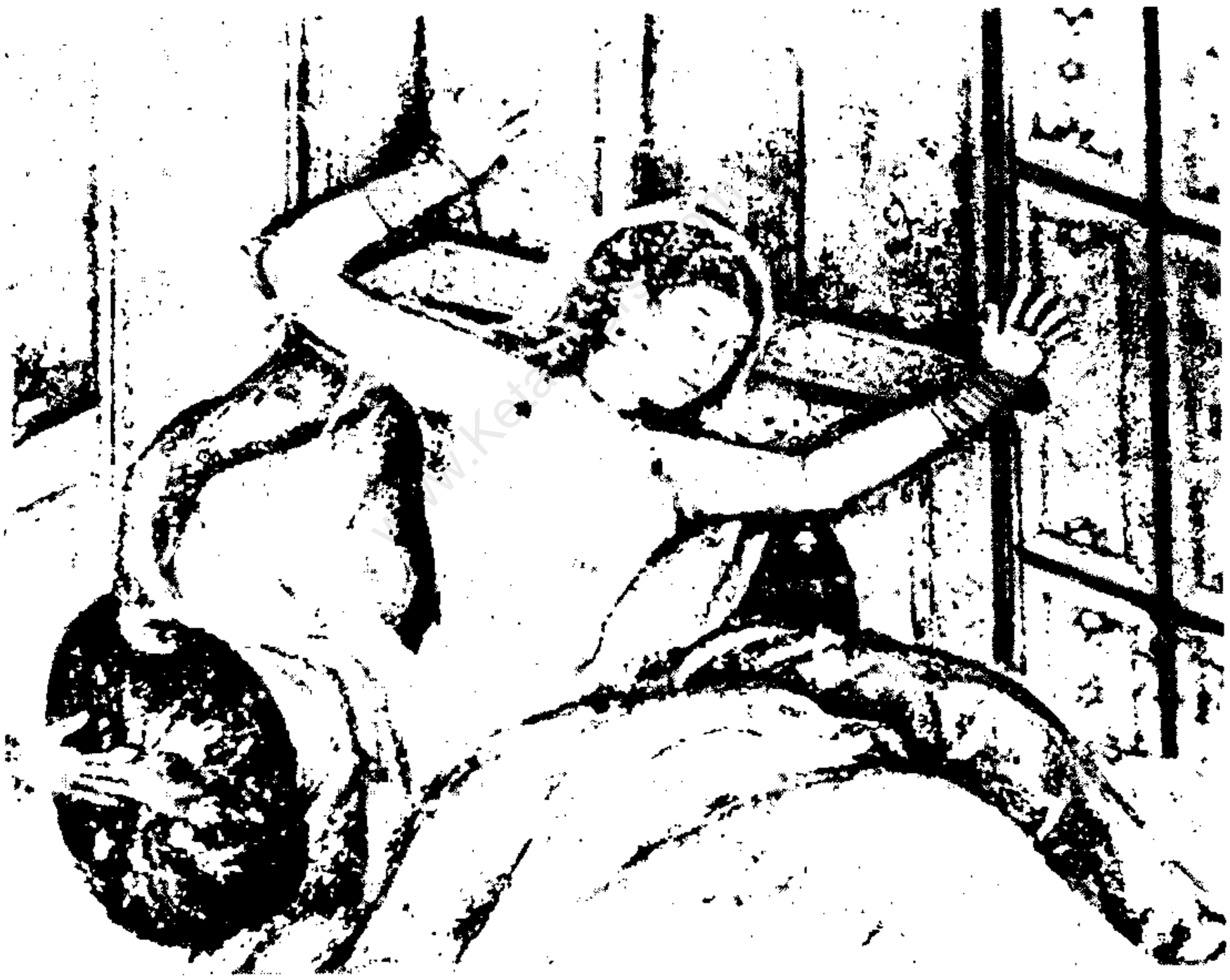

زیباترین تصویر جهانگیر باهاله خورشیدرا بچیتر درسال ۱۰۳۰ (۱۶۲۰) تهیه کرد ، این نقاشی یکی ازبهترین آثار نقاشان بابری است جهانگیر برروی ساعت آبی که علامت جهان گذران است نشسته وبیك روحانی صوفی اظهار عنایت می‌کند درحالیکه سلطان عثمانی وپادشاه انگلیس زیردست این صوفی بزرگ نشسته‌اند . دربدنه بخش زیرین ساعت دو فرشته این مصرع‌را

صفحه مقابل : قسمتی ازکار بسوان که درمجموعه موزه باستانشناسی ایران نگهداری می‌شود و زنی را که با آمدن دزد از خواب پریده نشان می‌دهد. این نخستین کار نقاشان مکتب بابری است که تحت تأثیر نقاشی بومی‌هند دربرهنه نشان‌دادن اندامهای زن، قرار داشته‌اند. این‌رشته بعدها درهند تکامل یافت ونقاشان ایرانی هم ازآن تقلید کردند و اثرهای بسیار پدید آوردند.

قسمتی از یك قطعه فرش که درعصر جهانگیر درهند بافته شده، شاید با دست هنرمندان ایرانی، همه‌چیز آن ایرانی است فقط درخت سرو جای خودرا به‌درخت نارگیل داده است. این‌قالی را که مورگان در ۱۹۱۷ به موزه متروپلی‌تن نیویورك اهدا کرد ، مقایسه کنید با فرشی از دوران صفوی که امروز درموزه لوور است ویوپ نیز آنرا معرفی میکند ونیز ص۴۰ فرشهای‌کمیاب ازدسته‌کتابهای اربیس لندن ۱۹۷۳ .

نوشته‌اند : (شاها بقای عمر تو بادا هزار سال) ودرجوار ایشان مجسمه‌ای سه‌بر بشکل مظاهر مقدس هندو قرار داده شده‌که سطح مدوری‌را روی سر دارد واین سطح حامل امضای هنرمند است (عمل بنده بااخلاص بچیتر). در بالا وپائین صفحه باخطی نستعلیق بسیار خوش نوشته شده است :

پادشاه صورت و معنی است ازلطف آله　　شاه نورالدین جهانگیربن اکبر پادشاه
گرچه‌درصورت‌شهان‌دارنددرپیشش‌قیام　　لیك درمعنی بدرویشان کند دایم نگاه[۵]

مینیاتور دیگر کار نادرالزمان است‌که درآن دو پادشاه : شاه عباس وجهانگیر در روی کره ایستاده وهمدیگررا درآغوش گرفته‌اند پشت سر هردو نفر خورشید به‌بهترین طرز طراحی شده ، ازقرار نوشته‌های موجود درگوشه وکنار این صفحه ، جهانگیر شاه عباس‌را درخواب می‌بیند وسپس دستور می‌دهدکه هنرمند محبوبش ابوالحسن این نقاشی‌را بکشد . درگوشهٔ راست تصویر این مطلب نوشته شده وجهانگیر خود دربالای سر و درداخل خورشید نوشته‌است :

(شاه ما درخواب آمد پس مرا خوشوقت‌کرد　　دشمن خواب منست آنکس‌که ازخوابم ربود)

این شعررا خود جهانگیر ساخته ودرجهانگیرنامه نیز بدان اشاره کرده است.[۶]

درمرقع متعلق به‌چستربیتی یك ورق جالب دیده می‌شودکه درآن تصاویر جهانگیر وحضرت مسیح‌را چسبانده‌اند ، جهانگیر دربالا ومسیح درپائین‌که هردو حامل هاله نور یاعلامت خورشید هستند ، از دو نقاش مختلف : بالائی‌را هاشم‌کشیده وپائینی کار ابوالحسن است . درپائین صفحه این بیت :

(الا یا ایهاالساقی ادرکاساً و ناولها　　که‌عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها)

بخط نستعلیق خوب نوشته‌شده ودربالا وراست وچپ تصویر پنج سطر ازاین غزل خوانده می‌شود:

(زدست جور جهان دل خلاص‌گشت تمام　　ز سعیها که غمش کرد در حمایت ما)[۷]

از زمان شاه جهان است‌که نقش خورشید به‌عمارات وبناها نیز منتقل می‌گردد ، البته این نقش‌را ازقدیم‌ترین زمانها دربناها طرح ونقش می‌کرده‌اند وسراسر آثار باستانی آریائیهارا این نقش پوشانده است وحتی درعصر اسلامی هند نیز پیش‌از درخشش بابریان نقش خورشیدرا در بناها می‌توان یافت ، شاه جهان نامه درسال ۱۰۶۱ (۱٦٥۰) تهیه شد ، درنقاشی‌که بی‌چتر کرده است و ورقی ازین شاه جهان‌نامه بوده است دربار شاه جهان به‌زیباترین وجه نشان داده می‌شود . شاه درصفه‌ای مرمرین‌که شبیه است به‌تخت‌های تعبیه شده درطالارهای بار عام وبار خاص دهلی و آگرا نشسته وچهار پسرش‌را ملاقات می‌کند در دو ثلث پائین تصویر درباریان طرح و نقش شده‌اند ، سپهسالار نیز در ردیف فرزندان شاه ایستاده است . دربالای سر شاه نوشته‌ای هست بخط نستعلیق بسیار خوش حاوی این عبارت :

(جلوس اقدس والاحضرت شاهنشاهی . . . وجشن شاهزاده‌های کامکار . . . وسرافرازی یافتن خانخان سپهسالار) . درسقف شاه‌نشین‌که برنگ قرمز است تصویر خورشید برنگ طلائی طراحی شده‌که دروسطش عقابی به‌شکل عقابهای علامتی قرون اخیر اروپا وامریکا نقش بسته است ودردو طرف خورشید دو کبوتر بسوی خورشید پرواز می‌کنند . درزیر پای شاه درطبقه پائین یك نقاشی دیده می‌شودکه دو روحانی بشکل علمای اسلامی ایران‌را مجسم می‌سازدکه

صفحه‌ای از انوار سهیلی عهد اکبر
انوار سهیلی درهند از شهرت ومحبوبیت بسیار بهره‌مند است درعصر اکبر نسخه‌ای نفیس ازین کتاب تهیه شد کـه نشان دهنده بلوغ وکمال نقاشی هند وایرانی متقدم است ، رنگها ملایم ومطلوب است وبتدریج آثار طبیعت هند درجلو وعقب صحنه‌ها نمودار میشود . ۵۲ ورق ازین کتاب که چستربیتی آنرا عیار دانش می‌داند به بانو جهانگیر دربمبی تعلق دارد، این‌کتاب درحدود سال ۱۶۰۶ که یکسال پس از مرگ اکبر است به‌کتابخانه سلطنتی تحویل شد.

ایستاده ستونی بشکل ستونهـای آشوکا[۸] را نشان می‌دهند وجلو پایشان دو شیر و یك گوسفند به‌آرامی خفته‌اندکه علامت صلح وآرامش است . بالای گوسفند نوشته شده (رقم بنده کمترین بچیتر) . دراین نقاشی اسامی همه حاضران حتی خود شاه به‌خط نستعلیق نوشته شده است .

نقاشی دیگری نیز ازشاهجهان‌نامه دردست است‌که درآن‌هم تصویر خورشید دربالای سر شاه جهان‌که علمارا مهمان کرده است برسقف دیده می‌شود[۹] دراین کارها دیگر هاله دور صورت شاه بشکل خورشید عصر جهانگیر نیست بلکه بشکل قرص سفیدی است مشابه باآنچه‌که دور صورت قدسین مذهبی رسم می‌شود .

تقریباً درهمهٔ سکه‌های جهانگیر نیز نقش خورشید هست ، درسکه‌ای‌که وی بسال ۱۰۲۰ (۱۶۱۱) رواج داد نیمرخ صورت وی‌که به‌راست نگاه می‌کند وگیلاس شراب به‌دست دارد مجسم شده ودر دور صورت وی هاله ونقش خورشید دیده می‌شود (سنه شش جلوس)[۱۰]

جهانگیر ۱۲ سکه نیز به‌اعتبار دوازده برج منطقةالبروج ساخت‌که درهمهٔ این سکه‌ها باستثنای یکی نقش خورشید هست ، آن‌که نقش خورشید ندارد دلو (بهمن) است[۱۱]. ازشاه جهان یك مدال دردست داریم‌که نقش آن تقلیدی است کامل ازنقوش ایران‌باستان . خود مدال ازطلاست وبه‌شکل دایره است ، دراطراف آن تیغه‌ای کوچك طلائی ولاجوردی تعبیه شده‌که

جهانگیر ونورجهان ملکه ایرانی وی اثر گواردهان چهره ملکه یا چهره خدمتکار هندی که درطرف چپ‌نقش ایستاده وهندوست تفاوت آشکار دارد، دختری که در طرف راست ایستاده نیز چهره‌اش ایرانی است با تاج ایرانی، شاید دختر ندیمه خاص نورجهان بوده است، این نقاشی به‌مجموعه الیس وناسلی تعلق دارد وتاریخ اجرای آن ۱۰۳۵ است.

مشخص شکل خورشید است نقش وسط‌که بااستادی‌کامل طراحی ودرست شده شیری‌را نشان می‌دهدکه بروی هیولائی افتاده است وهیولاکه بشکل انسان بد هیبت یا دیو است دستش‌را دور گردن شیر پیچانده ، درین میان شاه جهان‌که لباس وکفش وصورت وجوراب سفید وشال وکمری زر دارد باشمشیر کمر شیررا بدو نیم کرده است[۱۲].

بازگشت به‌طبیعت ازخصوصیات بارز سبك نقاشی بابری هند است دراین مرحله منصور استاد بدون رقیب بود ونخستین کس‌شدکه لقب نقاش یافت. این‌اثر بدون امضاست واهمیت‌آن در رنگ نارنجی خاص آئین هندوست که برای نخستین بار زمینه نقاشی‌را کاملاً تسخیرکرده‌است ودلیل برانحراف برخی‌از نقاشان دوره جهانگیر از سبك خاص بابری (هندوایرانی) می‌باشد. اصل‌آن به‌مجموعه جهانگیر دربمبی تعلق دارد.

K .rl Khandalavala and Moti chandra, collection of Sir Cowasji Jehangir.

درمیان آثار دلنشین ومطبوع عصر بابریان هند، چند اثر نامطبوع زنده نیز دیده می‌شودکه نمایانگر وضع اجتماعی ونظامات سخت وسنگدل آن عصر است، یکی یك نقاشی است ازاکبرنامه‌که درآن صحنه تسلیم‌شدن و اسارت بهادرخان سردار ویراکه طغیان کرده بود مجسم ساخته‌اند، امپراتور سوار براسب است وهمراهانش نیز همه سوار براسب وفیل دراطرافش دیده می‌شوند، سردار اسیررا بادست بسته بحضور وی آورده‌اند درحالیکه روی زمین پراست ازسرهای بریده وچند نفر ازسربازان محافظ بهادرخان نیز چند سر بریده دردست دارند[۱۳]. تصویر دیگر که‌ازکتاب تاریخ خاندان تیموری است منظره ساختن کله‌مناری رانشان می‌دهد. درسال ۹۴۷ (۱۵۵۶) جنگ بزرگی در محل پانی‌پات میان اکبر و هِمو دشمن معروف وی درگرفت، امپراتور اکبر پس‌از پایان کار وکشتن همو دستور دادکه همانند چنگیز وتیمور از سر اسیران بقتل رسیده کله منارها بسازند. دربن تصویر می‌بینیم که سرداری شمشیر بدست کارگران‌را بکار واداشته گروهی سرگرم خراب‌کردن دیواری برای فراهم ساختن آجرند وگروهی دیگر کله‌ها را مانند آجر بدست بناها می‌دهند، اما همه قیافه‌ها ناراحت، وحشت‌زده وافسرده است ومعلوم است‌که این بیچاره‌هارا بازور وفشار بسیار وادار می‌ساخته‌اندکه دست به‌این بنائی دلخراش وحشترا آلوده‌کنند. سردار بزرگ نیزکه شاید خود اکبر باشد ازپنجره کاخ جریان بنائی‌را تماشا می‌کند[۱۴]. هفتادوپنج سال بعد پتر موندی (Peter Mundy) جهانگرد انگلیسی‌که ازهند بازدیدکرده است می‌نویسدکه هنوزهم طاغیان ودزدان مسلح‌را بدین‌گونه مجازات می‌کنند تمام بدن وسرشان‌را در دیوار ساختمان می‌گذارند وفقط صورت ایشان دیده می‌شود. وی نقاشی جالبی نیز خود ازاین برجها داردکه تاریخ اجرای آن سال ۱۶۴۲ است[۱۵].

درین زمینه نقاشی دیگری دردست است‌که ازهمه اینها جالبتر بنظر می‌رسد بخصوص‌که شدت وقدرت تأثیر مکتب مادر یعنی نقاشی مینیاتوری ایرانی‌را درمکتب‌های مختلف هند نشان می‌دهد، این نقاشی‌که ازمکتب جاتار Janhar است ودرقرن ۱۷ اجرا شده نمایانگر محاصره قلعه چیتور است‌که درسال ۱۵۶۷ توسط اکبر صورت گرفت، درینجا پایان وحشتناك کارکه خودسوزی دسته‌جمعی زنان حرم راجه است مجسم گردیده وزنان‌را می‌بینیم‌که لخت وبرهنه خودرا طعمه آتش‌کرده‌اند، درین نقش دست‌کم نه صحنه مختلف ازین جنگ وکشتار ومحاصره نشان داده شده و ماریوبوساگلی‌که آنرا درکتاب خود گراورکرده درباره‌اش می‌نویسد: اسلوب اساسی وترکیب صحنه درین اثر هنوز ایرانی است وهنرمند بابکاربردن رنگ سرخ ورنگهای فرعی ومشابه آن به‌بهترین اسلوب وحشت جنگ وکشت وکشتار را مجسم ساخته است[۱۶].

پایان

یادداشت‌ها:

۱ – نگاه‌کنید به شماره‌های ۹۴ – ۹۶ و ۹۹ کاتالك مجموعه جهانگیر، کانداالاوالا، موتی چندرا.
۲ – شماره ۸۰ ص ۸۵ پنجهزار سال هنرهندبوساگلی و شماره ۱۰۱ مجموعه جهانگیر.

تصویری از حمزه‌نامه متعلق به‌بانو جهانگیر دربمبی که حاوی برخی نوشته‌ها نیـــز هست، نگاه کنید به ص ۱۹ و ص ٤٠ کاتالك مجموعه کاوس‌جی جهانگیر ونظر دوهنرشناس معروف هند کاندا لاوالا ودکتر متی چندرا درباره محتوی آن که سهواً خورشید و کوکب را نـــام دوشخصیت درمتن داستان دانسته‌اند.

۳ – ص ۷۱ کتاب مغولان بزرگ کاسکنی‌که سپر را رنگی بچاپ رسانده است . برای ملاحظه سپر نادرشاه مقاله اینجانب : سلاحهای پادشاهان ایران درموزه بمبی مجله هنرومردم ۱۱۰ را ملاحظه فرمائید .

٤ – جهانگیرنامه خطی متعلق به نویسنده ص ۲ و۳ .

٥ – این نقاشی به گالری فریر (42.15, A) تعلق دارد ودرص ۱۲۹ کتاب کاسکنی و تحت شماره ٤ در «نقاشی امپراتوران مغول» چاپ لالیت‌کالا گراور شده وسیاه وسفید آن درشماره ۹۵ مجله هنر و مردم ضمن مقاله اینجانب تحت عنوان دوستی جاودانه بچاپ رسیده ودرباره بستگی این اثر با نفوذ فرهنگی ایران برهند نیز بحث شده است .

٦ – این نقاشی نیز متعلق است به‌گالری فریر (48.19, B) که کاسکنی در ص ۱۳۰ کتاب خود آنرا گراور کرده است و در «نقاشی امپراتوران مغول» لالیت‌کالا نیز رنگی گـراور شده . در نقاشی دیگر متعلق بهمین گالری که لالیت‌کالا آنرا روی جلد (نقاشی امپراتوران مغول) چاپ کـرده است تصویری‌است از دوپادشاه جهانگیر وشاه‌عباس‌که این‌بار پهلوی هم نشسته‌اند ودور صورت هردو هاله خورشید هست و وجود ابر در دو طرف این خورشید به اثبات این فرضیه کمك می‌کند . دربالا که نام نیاکان‌جهانگیر درهشت دایره کوچك نوشته شده نیز هاله بزرگتری ترسیم شده است . نگاه کنید به مقاله اینجانب تحت عنوان دوستی جاودانه درهنر ومردم شماره ۹۵ .

۱ – ازچستربیتی به‌شماره (MS. 7. 12) این ورق را کاسکنی درکتاب خود ص ۱۱٤ رنگی‌گراور کرده است ، پرتره‌ای نیز از جهانگیر درموزه پرنس آف ویلز بمبی است که به‌بهترین وجه ثابت می‌کند که این هاله نور هیچ نیست جز خورشید . زمینه نقاشی سبز چمنی است گوئی شاه در برابر یك چمنزار بسیار بزرگ ایستاده است . رنگ زرد خورشید باین ترتیب جلوه‌گری خاص دارد . این نقاشی درقرن هفدهم‌کشیده شده و تحت شماره ۳۸۱ درکتاب پنجهزار سال هنر هند رنگی‌گراور شده است .

۸ – ورق پنجاه از یك شاهجهان‌نامه که در سال ۱۰٦۱ (۱٦۵۰) تهیه شده و به کتابخانه سلطنتی قصر ویندسور تعلق دارد و برای نخستین‌بار با اجازه مخصوص ملکه برای گراور شدن درکتاب کاسکنی از آن عکسبرداری شد ص ۱٤۵ .

۹ – اینهم ازشاه‌جهان‌نامه است ، نقاشی بزرگی که دوصفحه‌را پوشانده واکنون به‌گالری فریر تعلق دارد (شماره‌های 42,18 a, 42,17. a)تاریخ اجرا ۱٦۵۰ است و درکتاب کاسکنی سیاه وسفید آن چاپ شده است .

۱۰ – این سکه در سال ۱۰۲۰ (۱٦۱۱) زده شده واکنون به‌موزه بریتانیا تعلق دارد . نگاه کنید به ص ۱۳۹ کتاب کاسکنی و ص ۲۷۸ کتاب هزار سال هنر هند که دو سکه از جهانگیر ویك سکه از اکبررا گراور کرده است روی سکه اکبر فقط تصویر یك مرغ و مقداری گل وبرگ هست در حالیکه درهردو تصویرسکه‌های اکبر نقش خورشید مشاهده می‌شود .

۱۱ – این دوازده سکه را نیز جهانگیر در سال ۱۰۳۰ (۱٦۲۰) ضرب کرد و اکنون به موزه بریتانیا تعلق دارد و تصویر آنها در ص ۱٤۰ کتاب کاسکنی چاپ شده .

۱۲ – به ص ۱۹۵ کتاب بالا نگاه‌کنید این مدال ازمجموعه Jauneo است ودرقرن هفدهم ساخته شده‌است .

۱۳ – قسمتی ازیك نقاشی موجود دراکبرنامه موزه ویکتوریا و آلبرت کاسکنی آنرا در ص ۷۲ کتاب خود بزرگ کرده و گـراور نموده است تاریخ اجرا سال ۱۰۰۱ (۱۵۹۰)وشماره آن در موزه : 2.1896, I.S. 65.117 است :

۱٤ – اصل کتاب در کتابخانه خدابخش است ، کاسکنی ضمن معرفی کتاب این تصویر را در ص ۷۷ کتاب خود آورده اما در مورد تاریخ اجرای نقاشی اشتباه کرده است زیرا شاه‌جهان نامه به دستور امپراتور شاه جهان ساخته و پرداخته شد درحالی که ۱۰۰۱ (۱۵۹۰) عصر حکمرانی امپراتور اکبراست .

۱۵ – از Mundy's Journal مورخ ۱٦۳۲ گرفته شده است که نسخه خطی آن درکتابخانه بودالیان تحت شماره (Rawl. A 315, Fol 40. v) ضبط است وکاسکنی درص۷٦ کتاب خود صحنه‌ای ازآن گراور کرده است .

۱٦ – این اثر متعلق به موزه ویکتوریا و آلبرت لندن است ودر قرن هفدهم تهیه شده بوساگلی نیز آنرا درکتاب پنجهزار سال هنر هند تحت شماره ۳٦۹ گراور کرده است .

فهرست کتابهای انگلیسی وفرانسوی که از آنها دراین مقاله نام برده شده است

Arnold Sir Thomas.
Islamic Book Painting in Isla. 1928.

Arnold & Chesterbeatty
Catalogue of Indian Miniature. Oxford 1936.

Arnold & Graham
The Islamic Book.

Barretto, D. & Gray B.
Painting in India. 1963.

Binyon, L.
Court Paintings of the Grand Moghals.

Binyon, Wilkinson & Gray
Persian Miniature Paintings 1972.

Blochet, E.
Musalman Painting London. 1929.

Brown, Percy.
India Paintings Under the Moghals. Oxford 1924.

Bussagli, Mario & Sivaramamurti.
Colembus: 5000 Years of Art of India. New York.

Bussagli, Mario & Sivaramamurti.
Catalogue of the Library of Chester Beatty.

Bussagli, Mario & Sivaramamurti.
Catalogue of Important Oriental Miniatures, Southy & Co. London
1 = March 1973.
II = July 1973.

Bussagli, Mario & Sivaramamurti.
Catalogue of Indian Miniature, The Library of Chester Beatty. London 1958.

Bussagli, Mario & Sivaramamurti.
Catalogue of India Office Library.

Bussagli, Mario & Sivaramamurti.
Catalogue of valuable Oriental MSS & Miniatures Comprising a Series of very Important Indian Drawings of the Court Painters of the great Moghal Emperors. London 1929.

Clarke: Godar André
Indian Dra*h*ings. Athare Iran 1936 - 1937.

Hallade, Madeleine:
Art of North India. New York 1968.

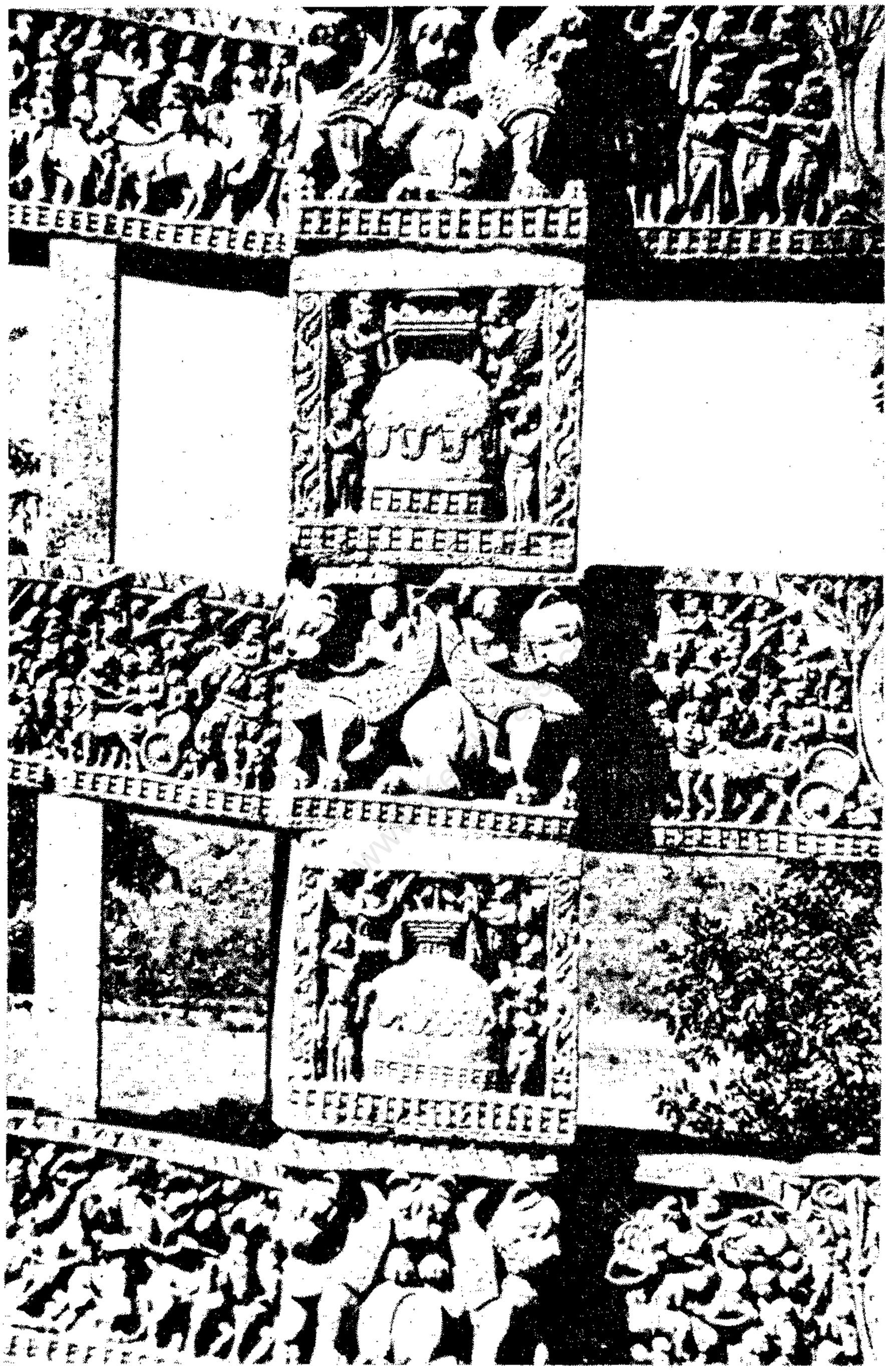

Hanel:
Indian Sculpture & Paintings.

Khandalavala, Karl & Moti Chandra:
Collection of Sir Cowasji Jehangir. Bombay, 1965.

Khnel:
La Miniature En. Orient.

Kuhnel, E and Gaetz; H. :
Indian Book Painting. London 1926.
Lean Exhibition of Antiquities. Coronation Darbar 1911.

Martine F. R.
Miniature Paintings & Painters of Persia, India & Turky. London 1912.

Mehta N. C.
Studies in Indian Paintings.

Skelton, R.
The Moghal Artist.

Stanely Clark, C.
Indian Drawings, Twelve Moghal Paintings of School Homayun. London 1921.

Stcheukin, I.
La peinter Indian.

Wilkinson, J.V.S.
Moghal Paintings 1948.

Wilkinson, J.V.S.
The Light of Canopus.

Wilkinson, J.V.S.
Art Oriental (Magazine).

Wilkinson, J.V.S.
Birlington Magazine.

Wilkinson, J.V.S.
Roop Lekha.

www.KetabFarsi.com

کنده‌کاریهای دروازه استوپای آشوکا در سانچی، این قدیمی‌ترین اثر هنری هند است و از قرن سوم پیش‌از میلاد برجای مانده . به سه‌نقش وسطی که شیرهای خفته را نشان می‌دهد توجه کنید که کاملاً ایرانی وهخامنشی است و باحتمال قوی توسط هنرمندان ایرانی و یا شاگردان ایشان طرح وتهیه شده‌است.

خواجه سناءالله خراباتی

محمدحسین تسبیحی

۱ ــ یکی از روزهای اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۰ خورشیدی آقای **سیدریاض حسین‌شاه خراباتی** به‌کتابخانهٔ گنج‌بخش‌مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آمد و ازگنجینهٔ نسخه‌های خطی خواجه سناءالله خراباتی اطلاعاتی دراختیار نگارنده گذارد و یادآور گردید که بعضی از این نسخه‌ها درمنزل یکی ازدوستانش به نام **میان فیض‌الهی** در شهر روالپندی است . قرار شد که از این نسخه‌ها دیدن کنم . در ساعت سعد و وقت موعود به دیدار نسخه‌ها شتافتم و پس از بررسی آنها متوجه شدم که سراینده و نویسنده نسخه‌ها ، عارفی سوخته و شاعری پخته و پیری بینادل است به نام «**خراباتی**» یا خواجه سناءالله خراباتی . افسوس خوردم که چرا تاکنون ناشناخته و مجهول‌القدر مانده است . پس از گفت‌وگو و تبادل نظر درهمان خانهٔ فیض‌الهی ، فهرست سه نسخه را نوشتم وعلاقه‌مندی خودرا برای فهرست‌کردن بقیهٔ نسخه‌ها اعلام‌داشتم . اما مالك‌نسخه ، بدان‌شرط اجازهٔ فهرست‌برداری می‌داد که فقط درحضور وی و درخانهٔ دوستش ادامهٔ کار بدهم . من هم قبول کردم ، تا اینکه اعتماد و اطمینان وی را کسب نمودم به طوری که بعدها با دست خودش نسخه‌های خطی را به کتابخانهٔ گنج‌بخش آورد و کار فهرست‌نگاری‌را بر من آسان نمود .

اکنون برای این‌نسخه‌ها تحت‌عنوان «**گنجینهٔ نسخه‌های خطی خواجه سناءالله خراباتی**» در کتابخانهٔ گنج بخش ، غرفه‌بی‌ترتیب داده شده و نسخه‌ها به امانت نهاده شده‌اند .

متأسفانه هیچ‌کدام از تألیفات خواجه سناءالله‌خراباتی چاپ نشده بود ، تا اینکه به کوشش وتصحیح این حقیر نسخهٔ مثنوی «**خلاصه‌الاسرار**» و نسخهٔ «**تحفه‌القادری**» با ترجمهٔ اردو ازپروفسور **احمدحسین احمدقریشی قلعه‌داری** و به سرمایهٔ آقای **سیدریاض حسین‌شاه خراباتی** چاپ شده و در دسترس دوستاران زبان و ادب فارسی و پیروان ومعتقدان خواجه سناءالله خراباتی قرار گرفت .

اما این مقاله‌که به دوستداران عرفا و ادب و دانشمندان و خداوندان دین و دانش و به دوستداران عرفانی و ادب و جویندگان فرهنگ و هنرو پاکستان‌شناسان و ایران‌شناسان تقدیم می‌گردد «**خواجه سناءالله خراباتی**» نام دارد . تعداد نسخه‌های خطی شناخته شده دراین مقاله ۵۲ تألیف است ولیکن خواجه سناءالله خراباتی بیش از یکصد تألیف داشت که ۴۸ تای آنها مفقود شده است . تا آنجائی که ازنسخه‌های خطی خواجه استنباط کرده‌ام وازآقای سید ریاض حسین‌شاه شنیده‌ام و دریادداشت‌های موجود خواجه دیده‌ام شرح‌حال و آثار وی به قرار ذیل است :

۲ – ولادت (۱۲۲۴ ه‍ ق)

خواجه سناءالله خراباتی در سال ۱۲۲۴ ه‍ ق در روستای **طنگاه** در بخش بلندمیر نزدیك سرینگر در کشمیر ولادت یافت و طفولیت را زیر سایهٔ پدر ومادر گذرانید . در نسخهٔ «صراط‌المستقیم» از تولد و نام اصلی خود اینگونه یاد کرده است : «بندهٔ پیر خرابات اسمه سنا ، تولد ۱۲۲۴ ، نام اصلی ازپدر و مادر سنه شاه» (رك : همین کتاب ص ۱۳۲) .

۳ ــ پدر ومادر : متأسفانه نام هیچ‌کدام را نیافتم و خودش نیز در جایی از پدر و مادر و خاندانش نام نبرده است . آنگونه که از مطالب نسخه‌ها و مخصوصاً نسخهٔ «دلیل‌الصادقین» استنباط شد ، تربیت او بیشتر در خانهٔ جد مادریش بوده است و جد مادری او ازمالکان بزرگ «لوکت پوره» به شمار می‌رفته است . وی عارف و ادیب

و درویش متقی بوده است به نام «**سید عبدالغفور شاه**» که «**پیر طریقت**» خواجه سناءالله نیز بوده و در تعلیم و تربیت او بسیار کوشیده است .

گویند در عهد کودکی ، هنگامی که خواجه سناءالله خراباتی با همبازی‌های خود مشغول بازی بوده است مورد اصابت یك سنگ قرار گرفت و «کشته شد» ودوستان همبازیهایش گریان و نالان پیش سید عبدالغفورشاه آمدند و خبر واقعه را آوردند . وی فوراً بر بالین آن «کشته»حاضر شد و دست نیاز به درگاه بی‌نیاز برداشت . ناگهان خواجه از جای خود برخاست ونشست و زندگی دوباره یافت (رك : دلیل‌الصادقین) .

٤ ــ قحطی بزرگ : دراواخر نیمهٔ اول قرن‌سیزدهم هجری قمری ، سرتاسر کشمیر را قحطی بزرگ فراگرفت و بسیاری از مردمان روستاها و شهرها را نابود کرد و بعضی ازساکنان آنهارا آواره نمود . ازجمله بازماندگان خاندان خواجه سناءالله خراباتی که از شهر و دیار خود مهاجرت کردند و درشهرجمون سکنی گزیدند وآنگاه‌که خواجهٔ خراباتی به شهر جمون رسید ، ۱۱ سال داشت . آنگونه که در نسخهٔ «دلیل‌الصادقین» و نسخهٔ «صراط‌المستقیم» نوشته است ، در سال ۱۳۳۵ ه‍ ق به جمون رسیده و دربازار نو جنب شیردروازه ساکن شده است . و چون در سرودن شعر فارسی استعداد داشت مورد توجه خاص **مهاراجه گلاب‌سنگه** حاکم‌جمون واقع شده است و به لقب «جیو» ملقب و به میان صمد جیو معروف گشته است و مدت ۳۰ سال در جمون مانده است و «مهاراجه نامه» را در تاریخ پادشاهان و راجه‌ها و مهاراجه‌های کشمیر و جمون و به وزن وسبك شاهنامه سروده است ، ولیکن یك پسر ۱۱ ساله چگونه لقب «جیو» را دریافت داشته و «مهاراجه‌نامه» را سروده است خود جای تأمل است . لفظ «جیو» به معنی «آقا» وبزرگ به بزرگان ادب و شعر و فرهنگ پاکستان اعطا می‌شده است.

٥ ــ نام : خواجه سناءالله خراباتی به نامهای بسیار شهرت یافته است و هرچه کوشیدم نتوانستم بفهمم که چرا بدین نام‌ها موسوم گشته است . البته آنگونه که خودش نوشته است نام اصلی وی که پدر و مادر و یا جد مادریش بدو بخشیده‌اند «**سنا**» یا «**سنه‌شا**» بوده است ولیکن نامهای دیگر را مردم بدو داده‌اند و یا به علت کارهای مختلفی‌که انجام می‌داده‌است و یا شغلهای گوناگونی که به دست آورده است، بدانها موسوم گشته است، مانند «**رفوگر**» و «**سوداگر پشم**» (پچهم) . مثلاً در نسخهٔ صراط‌المستقیم ازچند نام خود اینگونه یاد می‌کند :

«بندهٔ پیر خرابات» ، اسمه **سنا** ، تولد ۱۲۲٤ ، نام اصلی از پدر ومادر و حضرت پیرخرابات **سنه شاه** عرف **لنگر** ، نام دیگر شهرهٔ کشمیر **خواجه سنا سنهٔ ۱۲٤۰** ، در سنهٔ۱۲۳٥ لقب از مهاراجه گلاب سنگه در شهر جمون مشهور **میان صمد جیو** ، در سنهٔ ۱۲٥۸ سنه خوجه در مکتب و رفوگرها و غیره . در بندر کلکته بر محکمهٔ تحریر میرزا صمد سوداگر پچهم (پشم) ، در سنهٔ ۱۲۷۱ در جلالپور (جطان) ضلع گجرات آب و دانه قسمت افتاده بود مشهورر اشتهار شد : **بندهٔ پیر خراباب فقیر خواجه ثناءالله خراباتی سنهٔ ۱۲۸٤**» ه‍ . ق .

دراین یادداشت ، خواجه سناءالله خراباتی برای خود بیش از ده نام با لقب ذکر کرده است اما نگارنده ازلابلای جملات نسخه‌های خطی وی ، ٥۷ نام و لقب تخلص و کنیه برای او یافته است . البته بعضی از این نام‌ها مفرد یا مرکب و یا مشتق از یکدیگرند ، باوجود این بازهم هریك جداگانه یك‌نام محسوب می‌شوند. اینك فهرست نامهای خواجه سناءالله خراباتی را به ترتیب شماره و الفبایی می‌آورم :

۱ ــ احمدی
۲ ــ بندهٔ خرابات
۳ ــ بندهٔ پیرخرابات .
٤ ــ بندهٔ پیر خراباتی .
٥ ــ پیر خرابات .
٦ ــ پیر خراباتی .
۷ ــ ثناء .
۸ ــ ثناءالله .
۹ ــ ثناءالله فضلی .
۱۰ ــ جیو .
۱۱ ــ خرابات .
۱۲ ــ خواجه سناءالله شاه .
۱۳ ــ خواجه سناءالله شاه خراباتی .
۱٤ ــ خواجه شاه سناءالله .
۱٥ ــ خواجه شه (شاید : سنه) الله شاه .
۱٦ ــ خواجه سناءالله فضلی .
۱۷ ــ خواجه سناءالله فضلی خراباتی .
۱۸ ــ خواجه سناءالله فضلی محمدی .
۱۹ ــ خواجه سناءالله لنگر .
۲۰ ــ خواجه سناءالله محمدی .
۲۱ ــ رفوگر .
۲۲ ــ سنا .
۲۳ ــ سناءالله .
۲٤ ــ سناءالله بندهٔ پیر خرابات .
۲٥ ــ سناءالله خراباتی .
۲٦ ــ سناءالله فضلی .

www.KetabFarsi.com

۲۷ ــ سناءالله لنگر .
۲۸ ــ سنه خوجه .
۲۹ ــ سونه خوجه .
۳۰ ــ سنه شاه .
۳۱ ــ سنی .
۳۲ ــ شه سنا .
۳۳ ــ شه سناءالله .
۳٤ ــ شاهنشاه .
۳۵ ــ صمد .
۳٦ ــ صمدالله .
۳۷ ــ فضل .
۳۸ ــ فضل‌الله .
۳۹ ــ فضلی .
٤۰ ــ فقیر .
٤۱ ــ فقیربندهٔ پیر خرابات .
٤۲ ــ فقیر پیر خرابات .
٤۳ ــ فقیر سناءالله فضلی .
٤٤ ــ فقیر خراباتی .
٤۵ ــ فقیر خواجه‌سناءالله خراباتی .
٤٦ ــ فقیر خواجه سناءالله .
٤۷ ــ فقیر خواجه سناءالله فضلی .
٤۸ ــ فقیر خواجه سناءالله فضلی خرباتی .
٤۹ ــ فقیر سناءالله بندهٔ پیر خرابات .
۵۰ ــ فقیر سناءالله خراباتی .
۵۱ ــ فقیر سناءالله فضلی بندهٔ پیرخرابات .
۵۲ ــ فقیر فضلی .
۵۳ ــ لنگر .
۵٤ ــ میان صمد .
۵۵ ــ میان صمد جیو .
۵٦ ــ میرزا صمد سوداگر .

علت دیگری که خواجهٔ خراباتی این همه نام را برای خود برگزیده و یا از جانب مردم بدانها شهرت و معروفیت یافته ، آن است که خواجه همیشه در «**گردش و سفر**» وبه اصطلاح خودش در «**سیروسلوك**» بوده است . چنانکه نام اصلی وی که بنا برگفتهٔ خود پدر و مادرش و حضرت پیر خرابات یعنی شاه عبدالغفور به او داده‌اند **سنا** ، **سنه‌شا** ، و نامی که مردم بر او نهاده‌اند **لنگر** ، در کشمیر **خواجه سنا** ، در جمون ، **میان صمد جیو** ، در مکتب **سنه خوجه** ، در محکمهٔ تحریر در کلکته **میرزا صمد سوداگر پچهم** (لفظ **پچهم** را در زبان هندی «مغرب» می‌گویند ، اما بعضی به «پشم» معنی کرده‌اند وبنابراین «**سوداگر مشرق**» یا«**سوداگر پشم**» نیز بوده است) ، در جلال‌پور (جطان) **بندهٔ پیر خرابات فقیر خواجه ثناءالله خراباتی**» .

اما نامی‌که نگارنده برای این شاعر انتخاب کرده ، به واسطهٔشهرت و معروفیت و مقبولیت آن بوده و ضمناً در بیشر نشان مهرها که از خواجه در آغاز و انجام ولابلای اوراق تألیفاتش برجای مانده است ، این نام و مفردات آنرا به‌کار برده است ، بنابراین نام «**خواجه سناءالله خراباتی**» برای این شاعر کثیرالتألیف ، شایسته و درخور است . البته لفظ «**سنا**» گاهی با حرف «**ث**» به املای «**ثنا**» درنسخه‌های خطی و درنشان مهرها ثبت شده است.

٦ ــ تحصیلات : آنگونه که از یادداشت‌ها و اشعار و آثار موجود خواجه سناءالله خراباتی برمی‌آید ، وی درهیچ مکتب و مدرسه‌یی درس نخوانده و به اصطلاح «ناخوانده» بوده است . آنچه که فرا گرفته در نزد جد مادری و براثر گذشت روزگار و مجالست با بزرگان علم و ادب و پیران طریقت بوده است ودر یادداشتهایش متذکر شده است کـه دانش و آگاهی‌های وی در علوم ادبی و شعری از «**غیب**» یا از «**غیب‌الغیب**» بدو رسیده است .

در نسخهٔ «دلیل‌الصادقین» نوشته است کـه در نزد حضرت شاه عبدالغفور ، شاه صوری و معنوی و پدربزرگ مادری و پیر طریقت و قبله‌گاهش تعلیم و تربیت یافته است. پس از قحطی بزرگ در کشمیر ، به جمون رسیده وکوشش بسیار کرده تا علوم و فنون عصر خودرا فرا گرفته است . درنسخهٔ «**گنج لا افنا**» تعداد علوم و زبانهایی را کـه می‌دانسته است ذکر کرده : زبان کشمیری ، زبان فارسی ، زبان عربی ، زبان اردو ، زبان ترکی ، زبان پنجابی ، نجوم، هندسه ، هیئت ، قیافه‌شناسی ، خواب‌گزاری ، شعر ، اخلاق طلسمات ، کیمیا ، طب ، فقه ، تجوید ، انساب ، رجال ، اخبار ، صرف ونحو، معانی وبیان ، عروض وقافیه ، فقه‌اللغة، خط (نسخ ، ثلث ، رقاع ، نستعلیق ، شکسته) ، نقاشی ، رفوگری ، تجارت ، علم‌الاجتماع . اینها علوم و فنون آن زمان بوده است که بالاجبار می‌بایست از آنها آگاهی‌داشته باشد ، اما اوخود به عرفان و تصوف گراییده است . واکثر آثار منثور ومنظوم وی ازاین حکایت می‌کند .

۷ ــ آثار (۵۲ اثر منظوم ومنثور) ، همانگونه که از این فهرست که اکنون دردست شماست نمودار می‌شود ، خواجه سناءالله خراباتی ، کثیرالتألیف بوده است و فعلاً ۵۲ تألیف ازوی دردست است که ٤٤ نسخهٔ آنها به خط و کتابت خودش و دو نسخه به خط خواجه نظرمحمدخان افغانی خلیفه ومرید خاص وی ، و٦ نسخه به خط عمرالدین غلام‌حسن ، کرم‌الهی ، کرم‌بخش ، وکوری قادری (؟) است.

www.KetabFarsi.com

اما آنگونه که از یادداشت‌های موجود وی برمی‌آید ، و چنانچه آقای سیدریاض حسین‌شاه خراباتی بازمانده خواجه سناءالله می‌گفت و با قیاس‌های تاریخی که به عمل آمد ، ۱۰۲ تألیف داشته است که متأسفانه ۵۰ تألیف وی گم شده ویا درجاهایی موجود است که در حال حاضر ما ازآن‌ها خبری نداریم .

امیدوارم روزی یافته شوند و به فهرست نسخه‌های وی افزوده گردند .

آثار موجود خواجه سنا به سه قسمت منقسم است :

۱ ــ منثور ، ۲ ــ منظوم ، ۳ ــ منثور ومنظوم .

۱ ــ آثار منثور : ٤ نسخه .

۲ ــ آثار منظوم : ٤٤ نسخه (مثنوی ۳۷ نسخه ، قصاید ۳ نسخه ، غزلیات ۲ نسخه ، انواع دیگرشعر ۲ نسخه) .

۳ ــ آثار منظوم ومنثور : ٤ نسخه .

با شمارش تقریبی ابیات‌که ازآثار ومنظوم خواجه سنا به‌عمل آمد ۱۰۲۷۲۵ بیت سروده است‌که ازآن میان ۱۲۹۲ بیت به زبان کشمیری ودر حدود ۲۵۰ بیت به زبان اردو و پنجابی و ۱۰۱۱۸۳ بیت به زبان فارسی است .

۸ ــ زبان و آثار : از آثار منظوم و منثور خواجه برمی‌آید که ۵۱ نسخه به **زبان فارسی** و یك نسخه به **زبان کشمیری** است . البته در لابلای نسخه‌ها ، بعضی یادداشت‌ها، و اشعار پراکنده به **زبان اردو وپنجابی** نیز آمده است وحتی دریك نسخه چند صفحه به **زبان ترکی** کتابت شده است که می‌رساند خواجه ترکی هم می‌دانسته است .

شماره	نام	نظم یا نثر	زبان	تعداد ابیات	تاریخ تألیف ه ــ ق	وزن یا (بحر)	کتابخانه	شماره موضوع
۱	ــ بحرالانوار	مثنوی	فارسی	۳۶۰۰	۱۲۷۵	بحرسریع	٤	۸۹۰
۲	ــ تحفه‌الزمان	«	«	٤۹٤	۱۲۷۲	بحرخفیف	۸	۸۹۰
۳	ــ تحفه‌القادری	قصاید مدایح	«	۱۲۸۰	۱۲۸۱	بحورمختلف	٤۵	۲۹۰و۸۹۰
٤	ــ تذکره الکاملین	مثنوی	«	۳۱۵	ــ	بحررمل مسدس	۳۵	۲۹۰و۸۹۰
۵	ــ تذکره الواصلین	«	«	۷۹۰۰	۱۲۷۸ــ۱۲۷۹	بحررمل مسدس	۲۰	۲۹۰و۸۹۰
٦	ــ تصدیق‌الایقان	«	«	۳۲۰۰	۱۲۸٤	بحررمل مسدس	۲۵	۲۹۰و۸۹۰
۷	ــ تفریح مجالس	منثور	«	ــ	۱۲۸۳	ــ	۳۷	۱۷۰و۸۹۰
۸	ــ تفریح‌المجالس	مثنوی	«	۶۷۰	۱۲۷۳	بحرخفیف	٤۱	۱۷۰و۸۹۰
۹	ــ تفسیر سنا ، ج ۲	«	«	٤٦۰۰	ــ	بحررمل مسدس	۳۹	۲۹۰و۸۹۰
۱۰	ــ جنات‌النعیم	«	«	۲۲۰۰	۱۲۸۷	بحررمل مسدس	٤۰	۲۹۰و۸۹۰
۱۱	ــ جنّت‌الاسرار ، ج ۱	«	«	۸۰۰۰	۱۲۷٦و۱۲۷۷	بحرهزج مسدس	۱۱	۸۹۰
۱۲	ــ جنّت‌الاسرار ، ج ۲	«	«	۷۳۰۰	۱۲۷٦	بحرهزج مسدس	۱۲	۸۹۰
۱۳	ــ جنّت‌العارفین	«	«	۳۲٤۰	۱۲۷٤	بحرهزج مسدس	۱۰	۲۹۰و۸۹۰
۱٤	ــ جنّت‌العارفین	منثور	«	۳٦۱٤	۱۲۷٤	بحرهزج مسدس	۳۸	۲۹۰و۸۹۰
۱۵	ــ چهارده بند محیی‌الدین	قصاید	«	۱۰٤۰	۱۲۹۱	بحورمختلف	٤٤	۲۹۰و۸۹۰
۱٦	ــ حقیقت‌الاسلام	مثنوی	«	۲۵۰۰	۱۲۷٦	بحررمل مسدس	٤۲	۲۹۰و۸۹۰
۱۷	ــ حقیقه‌الافعال	«	«	٤۸۰	۱۲۹۲	بحررمل مسدس	۳٦	۲۹۰و۸۹۰
۱۸	ــ حقیقه‌الاولیاء	«	«	۳۳۸۸	۱۲۹۲	بحرهزج مسدس	۱٤	۸۹۰
۱۹	ــ خردنامهٔ خراباتی	«	«	۱۵۳۰	۱۲٦۲	بحررمل مسدس	۱۳	۸۹۰
۲۰	ــ خلاصة‌الاسرار	«	«	۲۳۰	۱۲۵۲یا۱۲۵۳	بحررمل مسدس	٤٦	۸۹۰
۲۱	ــ خلاصة‌التوحید موحدین	منثورومنظوم	«	ــ	۱۲۸۰	ــ	٤۷	۲۹۰و۸۹۰
۲۲	ــ دردنامه	مثنوی	«	۳٦٦٦	۱۲۷۷	بحررمل مسدس	۲۱	۸۹۰
۲۳	ــ دفتر پنجم ازکلیات دیوان سنا	غزلیات	فارسی	۱۵۰۰	۱۲۸٤	بحورمختلف	٦	۸۹۰
۲٤	ــ دلیل‌الصادقین	نظم ومنثور	«	ــ	۱۲۸۰	ــ	۳٤	۲۹۰و۸۹۰

شماره	نام	نظم یا نثر	زبان	تعداد ابیات	تاریخ تألیف ه – ق	وزن یا (بحر)	کتابخانه	شماره موضوع
۲۵ –	دیوان خراباتی به زبان کشمیری ، ج ۱	غزلیات	کشمیری	۱۳۶۸	۱۲۹۲	بحورمختلف	۱۵	۸۹۰
۲۶ –	دیوان خراباتی یا فضلی ، ج ۲	»	فارسی	۶۱۱۰	۱۲۹۲–۱۲۸۳	بحورمختلف	۲	۸۹۰
۲۷ –	دیوان خراباتی یا فضلی ، ج ۳	قصاید غزلیات	»	۴۴۰۰	۱۲۷۶–۱۲۴۵	بحورمختلف	۵	۸۹۰
۲۸ –	سبحات‌آفتابی دررد وهابی	مثنوی	»	۱۴۴۰	۱۲۸۵	بحورمختلف	۱۶	۲۹۰و۸۹۰
۲۹ –	سراج‌الطالبین	»	»	۱۵۰۰	۱۲۸۲	بحررمل مثمن	۲۲	۲۹۰و۸۹۰
۳۰ –	سلسلهٔ فضلی	منثور	»	–	۱۲۸۸	–	۵۰	۹۵۰
۳۱ –	سلسلهٔ فضلی	»	»	–	۱۲۹۲	–	۵۱	۹۵۰
۳۲ –	سماع‌العرفان	مثنوی	»	۱۳۰۰	۱۲۸۷و۱۲۹۷	بحرخفیف	۳۰	۲۹۰و۸۹۰
۳۳ –	شجره‌نامه یا نسب‌نامه‌طریقت خواجه سنا خراباتی	قصاید	»	۱۰۰	۱۲۹۱	بحرسریع	۴۹	۹۵۰
۳۴ –	شمع‌العارفین‌وسجن‌الکاوین	مثنوی	»	–	۱۲۵۵	بحررمل مسدس	۷	۸۹۰
۳۵ –	شمع‌الهدی	»	»	۱۳۰۰	۱۲۸۴	بحررمل مسدس	۱۷	۲۹۰و۸۹۰
۳۶ –	شمع‌الهدی یا سراج‌الهدی	»	»	۱۳۰۰	۱۲۸۸	بحرمتقارب مثمن	۴۸	۲۹۰و۸۹۰
۳۷ –	صراط‌المستقیم	»	»	۲۵۰۰	۱۲۸۷	بحررمل مسدس	۴۳	۲۹۰و۸۹۰
۳۸ –	عبرت‌نامه	»	»	۹۷۰	–	بحررمل مسدس	۳۲	۱۷۰و۸۹۰
۳۹ –	عجیب‌التعبیر	»	»	۵۵۰	۱۲۸۳	بحررمل مسدس	۱۸	۱۳۰
۴۰ –	قصهٔ بوالعجب عشق به زبان کشمیری	مثنوی	»	۱۱۰۰	۱۲۸۴	بحرهزج مسدس	۲۳	۸۹۰
۴۱ –	کنزمجربات یا جنّت الاعلای ششم	مثنوی	»	۶۰۰	–	–	۲۸	۲۹۰و۸۹۰
۴۲ –	گلبدن ، دفتر اول و دوم	»	»	۲۱۰۰	۱۲۸۸	بحرخفیف	۲۹	۸۹۰
۴۳ –	گنج لا افنا	»	»	۱۸۰۰	۱۲۸۷	بحرخفیف	۳۱	۳۶۰
۴۴ –	لغات دررد فرقه‌های ضال	منثورومنظوم	»	–	–	–	۳۰	۸۹۰و۲۹۰
۴۵ –	للّهی‌نامه یا للّه‌نامه	مثنوی	»	۳۴۹۰	۱۲۸۳	بحررمل مسدس	۱۹	۸۹۰و۲۹۰
۴۶ –	مجمع‌البرکات	»	»	۱۹۰۰	۱۲۷۸	بحررمل مسدس	۲۴	۸۹۰
۴۷ –	مجمع‌الفضائل	»	»	۱۱۷۰	۱۲۸۳	بحرمضارع	۱	۸۹۰
۴۸ –	مغفرت نام یا جنت‌الاعلای هشتم	»	»	۳۵۰	۱۲۸۴	بحرخفیف	۲۷	۲۹۰و۸۹۰
۴۹ –	مفتاح الفتوح یا کتاب جنت‌الاعلای هفتم	نثرونظم	»	–	۱۲۸۴	بحررمل مسدس	۲۶	۲۹۰و۸۹۰
۵۰ –	مهاراج‌نامه یا راج‌نامه	مثنوی	فارسی	۳۵۰۰	۱۲۷۵و۱۲۷۶	بحرمتقارب	۱۹	۹۵۰و۸۹۰
۵۱ –	مهاراج‌نامه یا مهراج	»	»	۲۵۰۰	۱۲۷۶	» »	۱۰	۹۵۰و۸۹۰
۵۲ –	نصرت‌نامه	»	»	۵۰۰	۱۲۹۲و۱۲۹۳	بحررمل مسدس	–	–

جمع همهٔ ابیات درآثارمنظوم فارسی وکشمیری ودیگر زبانها ۱۰۲۷۲۵ بیت است .

۱۰ ــ سبك آثار : خواجه سناءالله خراباتی به‌طوری که از آثار او برمی‌آید در شعر و سخن (نظم و نثر) پیرو متقدمان است و از آثار شاعران و نویسندگان صوفی مسلك استفاده فراوان کرده است . مثلاً **گلشن راز** ، شیخ‌محمود شبستری را دردوجلد به‌نظم و برهمان وزن شرح کرده‌است وآنرا «جنت‌الاسرار» نامیده است . مهاراجه نامه رابه‌پیروی از شاهنامه فردوسی و بر وزن شاهنامه فردوسی سروده است. خلاصة الاسرار را به پیروی از منطق‌الطیر عطار ، **رحیما** یا «**شمع‌الهدی**» را به تبع«**کریما**» که برگزیده‌یی ازبوستان سعدی است به نظم درآورده است . اشعار بسیاری ازشاعران معروف را تضمین کرده است ، از جمله : سنایی ، مولوی ، سعدی، جامی، عطار، نظیری، و درهمهٔ تضمینات می‌کوشیده است که همانند همان شاعر و به سبك وی بسراید .

خواجه در سخن‌سرایی ونویسندگی شتاب و عجله‌بسیار داشته است و مثلاً دریك روز مثنوی می‌سراییده و خود کتابت می‌کرده است وبدین جهت اشتباهات املایی و غلطهای انشایی واختلافات تاریخی بسیار دارد ... اشعارش سکته ندارد و از عیوب قافیه و تزلزل وزن‌و بحر خالی نیستند وچون زبان عربی را خوب نمی‌دانسته است ، آیات قرآنی واحادیث نبوی و کلمات مشایخ را که نقل کرده است مرتکب اغلاط و اشتباهات فراوان شده است . دراین میان خواجه خراباتی را مقصر می‌توان شمرد زیرا درحقیقت، عهد وی، عهد زوال وانقراض زبان‌فارسی درشبه‌قاره بوده‌است و باوجود اینکه از تاریخ ۱۲۵۰ تا ۱۳۵۰ ه ق . ده‌ها هزار کتاب فارسی درشبه قاره چاپ و منتشرگردیده است بازهم نتوانسته است از زوال وانقراض زبان فارسی جلوگیری کند .

باری ، به‌طور کلی ، سبك شعر و نثر خواجه سناءالله خراباتی را می‌توان «**سبك هندی**» یا «**سبك پاکستانی**» گفت زیرا نکته‌های باریك عرفانی و خرده‌گیری‌های دقیق دینی را طوری می‌آورد که بدون تأمل و تفکر فهم و درك آنها دشوار است اما چون به مثنوی‌سرایی گراییده و ۳۶ مثنوی سروده است واوزان خوب و معمول را برگزیده است ، شعر او از نثرش مفهوم‌تر است و سوزوگداز و جذبه و شوق و حال در مثنوی‌های او فراوان است .

۱۱ ــ خاندان :

خواجه سناءالله خراباتی از لحاظ نسب خونی به‌حضرت سید عبدالرحمان بلبل شاه کشمیری می‌رسد . وی دراوایل قرن هفتم هجری به عهد راجه رتن‌بو حاکم کشمیر از ترکستان به کشمیر آمد ، اما خواجه سناءالله این نسب را دوست نداشت . بلبل شاه بدان جهت می‌گفتند که گویا بلبل در عمامهٔ او لانه کرده و تخم گذاشته و جوجه درآورده‌بود.

۱۲ ــ زن وفرزندان : از قرار تحقیق سه زن داشته است و دو دختر از یك زن و دوپسر اززن دیگر وازیکی از زنان فرزند نداشته است . نام پسرها سید احمدشاه و سیدمحمدشاه بود . هنگامی که از جمون به پنجاب می‌آمد، به آن زن که مادر دو دختر بود گفت : باید با من بیایی. امـا وی امتناع کـرد و بدین واسطه او را طلاق گفت . دودختر او نیز یکی پس از دیگری بیمار شدند ودرگذشتند. آقای سیدریاض حسین شاه خراباتی می‌گفت : آن زن هم پس از چند روز بیمار شد و مرد و این به واسطهٔ نفرین خواجه سناءالله بود .

اما سیداحمدشاه در سن ۱۸ سالگی درگذشت و در قبرستان جنکشاه ولی جلال‌پور جتان دفن شد . سیدمحمدشاه ۱۲ ساله بود که پدرش خواجه سناءالله خراباتی وفات یافت. وی پس از مرگ پدر دارای درجه و مقام بزرگ گردیـد ودر جلالپور جتان بخش گجرات به «پادشاه بی‌تاج» معروف شد و از طرف دولت و حکومت انگلیسی پنجاب‌مسئولیت‌های بزرگ بدو واگذار گردید . مادر سید محمدشاه ۲۷ سال پس از مرگ خواجه سناءالله یعنی در سال ۱۳۲٤ ه ق درگذشت، و اکنون در طرف چپ قبر خواجه در جلالپور جتان مدفون است .

۱۳ ــ بازماندگان : بنابراین از بازماندگان خواجه سناءالله خراباتی در جلالپور جتان محمدشاه پسر دوم اززن دوم خواجه بوده است . وی سه زن گرفت : زن اول از «امرتسر» که خواهر احمدشاه از مجلهٔ کتره خزانه والا در امرتسر بود . زن دوم را طلاق داد زن سوم «**نوربیگم**» نام داشت . وی خواهر نورشاه اهل داهل بنگس از بخش کاریان شهرستان گجرات بود . محمدشاه در سال ۱۳۳۹ ه ق درگذشت و از وی و از نوربیگم یك دختر باقی ماند به نام «سیده فاطمه بی‌بی» . این سیده فاطمه بی‌بی که نبیرهٔ خواجه سناءالله خراباتی بود به **سید سردار علی‌شاه** شوهرکرد و از آنها هفت فرزند به وجود آمد به نامهای : **سیدریاض حسین شاه** (متولد ۷ اکتبر ۱۹۲٤ م) ، **سیده رضیه بیگم** (متولد ۱۹۲٦ م) که درکودکی‌درگذشت. **سیدرشیدحسین‌شاه** (متولد ۱۹۲۸ م) وی نیز در کودکی در گذشت . **سید شبیر حسین‌شاه** (متولد ۱۹۳۰ م) که اکنون ساکن راولپندی‌است. سید سجاد حسین‌شاه (متولد ۱۹۳۲ م) کـه اکنون ساکن عربستان سعودی است . **سیده صفیه بیگم و سیده سایره‌بیگم** دوقولو به دنیا آمدند ودر کودکی درگذشتند . سیده‌فاطمه بی‌بی در سال ۱۹٦۲ م درگذشت و در قبرستان میانی صاحب

نزد قبر پسرخالهٔ خود در لاهور مدفون است . اما سیدسردار علی سلمه‌الله تعالی در لاهور زندگی می‌کند . سیدریاض حسین‌شاه خراباتی نخستین فرزند سیدسردار علی‌شاه درآوریل ۱۹٤۷ م با **سیده طاهره خانم** دختر سید عنایت‌شاه برادر سیدحبیب شاه مدیرسیاست و خواهر سیدعطاءالله‌شاه هاشمی فیلمبرداورئیس ادارهٔصنعت‌فیلم لاهور ازدواج کرد ودارای هشت‌فرزنداست به‌نامهای: سیده فوزیه‌خراباتی(متولد۱۹٤۸م) سیده مسعوده نیلوفر (درکودکی درگذشت) ، سیده نیلوفر خراباتی (متولد ۱۹۵۰) ، سیده فرخ شهناز خراباتی (متولد ۱۹۵۲ م) ، سیدطاهرحسین خراباتی (متولد ۱۹۵۷) . سید ضرار حسین خراباتی (متولد ۱۹٦٤ م) .

سید ریاض حسین‌شاه خراباتی برای ترویج فکر و گسترش تعلیمات و چاپ و انتشار آثار منثور و منظوم نیای بزرگوار خود حضرت خواجه سناءالله خراباتـــی کوشش فراوان می‌کند و از بذل مال و جان دریغ نمی‌ورزد ، خدای بزرگ موفقش بدارد .

اینك نسب‌نامهٔ خاندانی خواجه سناءالله خراباتی را در جلالپور جتان بخش گجرات در ذیل می‌آورم .

۱٤ ــ نسب‌نامهٔ خاندانی :

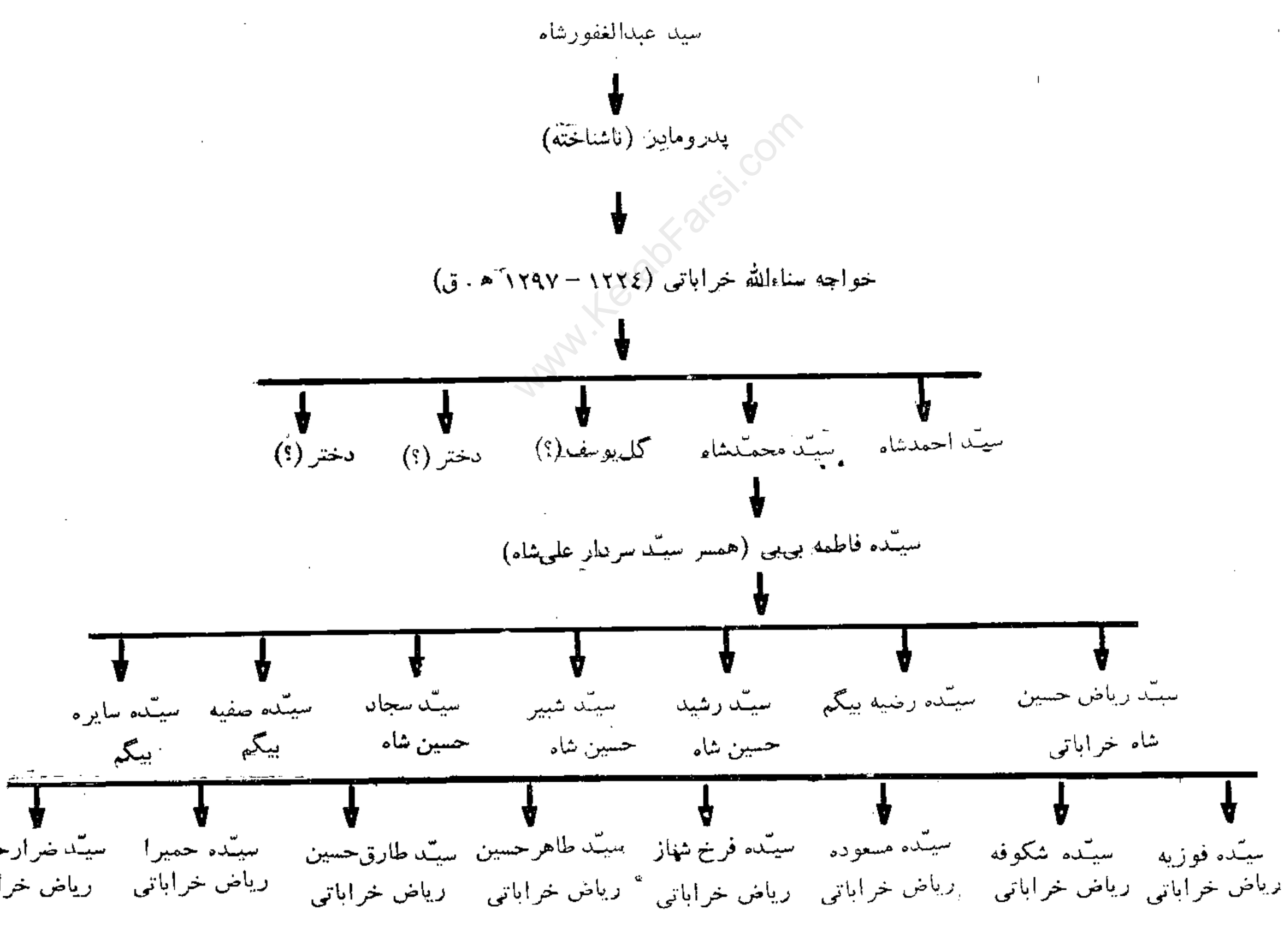

www.KetabFarsi.com

۱۵ ــ سلسلهٔ طریقت : خواجه‌سناءالله خراباتی در مذهب حنفی است وبه حنبلی و شافعی ومالکی احترام می‌گذارد و بربقیهٔ سلاسل یا فرق اسلامی خرده‌گیر و نکته چین است بر بعضی دشمنی سرسخت است و اشعار و یادداشت‌های بسیار در رد فرق مختلف اسلامی دارد (رك : فرقةالضال یا لغات در رد فرقه‌های ضـّال ۳۰ر۳۰۰ر۲۹۰ در همین کتاب) اما در طریقت قادری است و به دیگر طریقت‌ها مانند : چشتیه ، کبرویه ، سهروردیه ، اویسیه ، نقشبندیه ، قلندریه ، توجه خاص دارد . درکلیهٔ آثارش ، مدح و منقبت حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی عارف و فقیه قرن پنج هجری را بسیار می‌گوید و سلسلهٔ طریقت خودرا بدو می‌رساند و نیز خود سلسلهٔ طریقت‌داردکه آنرا «**سلسلهٔ فضلی**» یا«**سلسلهٔ خراباتی**» نامیده است و جداگانه برای هرکدام یك «شجره‌نامه» یـا «سلسله‌نامه» و یا «نسب نامه» ساخته‌است که به صورت سه طومار باقی مانده است . خواجه سناءالله این سه طومار را به خط خود نوشته است دوطوما را سلسلهٔ فضلی یا سلسلهٔ خرباتی و یك‌طومار را شجره‌نامه یا نسب‌نامهٔ طریقت خواجه سناءالله خراباتی می‌توان نامید . طومار اول و دوم منثور و طومار سوم منظوم است . هرطومار از حضرت محمدبن عبدالله پیامبر اسلام(ص) آغازمی‌گردد وبه‌پیر سید نواب‌شاه راینوالی گجراتی که اکنون در لاهور امام جامع مسجد نوری است انجام می‌یابد . البته کاتب و طراح «نسب‌نامه» و «شجره‌نامه» و «سلسله‌نامه» خواجـه سناءالله خراباتی است تا آن زمان که در قید حیات بوده یا توانایی نوشتن داشته است . یعنی تا سال ۱۲۹۱ ه ق ، و ازآن به بعد به خط کاتب یا کاتبان دیگر است بدین شرح هرکس که از سلسلهٔ خراباتی یا سلسلهٔ فضلی به خلافت رسیده است و خرقهٔ ارشاد خراباتی را پوشیده است، نام خودرا افزوده است.

اینك شجره‌نامهٔ طریقت خواجه سناءالله خراباتی را **به‌طور خلاصه در زیرمی‌آوریم .**

۱۶ ــ شجره‌نامهٔ طریقت : ←

۱۷ ــ پیران طریقت : همانگونه که در پیش نوشتم ، خواجه سناءالله خراباتی به همهٔ عارفان و پیران طریقت و شاعران و نویسندگان متصوفه که آنها را درك نکرده است ودر تاریخ ادب و عرفان و تصوف شهرت و معروفیت دارند عشق ورزید و آنهارا مدح و منقبت کرده است . امابه‌حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی یاگیلانی(۴۷۰ ــ ۵۶۱ ه ق) رحمةالله مدفون دربغداد و عالم روحانی و عارف و فقیه اسلامی‌قمری عشقی عجیب و محبتی شگفت‌آور داشته‌است و در مدح او قصاید غـّرا و قطعات زیبا و غزلیات پرسوزوگداز و مثنویات کوتاه و ترکیب‌بندها و ترجیح‌بندها سروده است و از «فتوح‌الغیب» و «غنیةالطالبین» وی بسیار بهره‌مند گشته است .

اکمل‌الدین
↓
شاه عبدالوهاب نوری
↓
سیـّد عبدالغفورشاه
↓
صادق شاه قلندر
↓
میان میر
↓
سیـّد محمـّد گلامی قلند
↓
سیـّد وهاب
↓
طیب مریدکنگال
↓
شاه قلندر
↓
پیر خرابات (همین خرابات است که خواجه سنا.الله خراباتی خودرا بندهٔاو می‌شمارد ودرهمهٔ آثارش بندهٔ پیرخرابات‌گوید)
↓
غلام‌الدین خراسانی
↓
شاه دوله دریایی گجرتی
↓
خواجهٔ سناءالله خراباتی (۱۲۲۴ – ۱۲۹۷ ه . ق .)

سید فضل شاه (جلالپور جتان)	خواجه‌نظر محمدخان افغانی (متوفی ۱۳۰۱ ه . ق .)	سید عبدالغفار شاه سیالکوتی	محمد احسن	محمد صادق امرتسری

↓
بابا فضل شاه راینوالی
↓

حافظ حکیم سید احمد شاه راینوالی منگوالی (ساکن جلالپور جتان)	پیر سید نواب شاه راینوالی گجراتی (ساکن لاهور)	سید ریاض حسین‌شاه خراباتی (نبیرهٔ خواجه سناءالله خراباتی ساکن لاهور)

نسخهٔ تحفةالقادری که می‌توان آنرا «**دیوان مدایح خراباتی**» نامید و نیز نسخهٔ «**چهارده بند محیی‌الدین‌الدین**» کلیةً در مدح و منقبت شیخ عبدالقادر گیلانی است وازوی به نام‌ها و لقب‌های گوناگون یاد می‌کند ، مانند : پیر ، پیر پیران ، جیلان ، جیلانی ، دستگیر ، شاه اولیاء ، شاه بغداد ، شاه جیلان ، شاه محی‌الدین عبدالقادر گیلانی ، عبدالقادر جیلانی ، غوث ، غوث اعظم ، غوث‌الثقلین ، غوث جیلانی ، قادر جیلان ، محبوب سبحانی ، محیی‌الدین ، محیی‌الدین شیخ عبدالقادر جیلانی ، میران محیی‌الدین ، میرمیران .

اما پیران و مشایخ طریقت را که درك کرده نیز بسیار ستوده است و با تمام دل و جان آنهارا مدح کرده و از کلمات و اشعار و سخنانشان در آثار خود بسیار آورده و آنها را تضمین و توضیح و تفسیر کرده است . نسخه تذکرة الواصلین خصوصاً و دیگر نسخ او عموماً حاوی اسامی‌مشایخ عرفان و پیران طریقت و بزرگان ادب است که اکثر آنها را درك کرده و دیده و با آنان دست بیعت داده و هم‌نشینی نموده و به بحث و گفت‌وگو نشسته و مناظره کرده است ، مانند : شاه دولهٔ دریایی گجراتی ، شاه صادق قلندر ، سید عبدالغفورشاه‌وغیرهم (رك : شجره‌نامهٔ طریقت دراین‌مقدمه) . برای هرکدام از این پیران طریقت عنوان‌هایی در نسخهٔ «تذکرةالواصلین» و «**تذکرةالکاملین**» موجود است . مانند: دفتر اول قادری ، دفتر دوم قلندری ، دفتر سوم غفوری ، دفتر چهارم صادقی اما از همه بیشتر به سید عبدالغفور شاه ارادت می‌ورزیده و خرقهٔ ارشاد و اجازه «پیر خرابات بودن» را از دست او گرفته است (رك : تذکرةالواصلین ، همین‌کتاب ص ۱۲ ــ ۱۷ ، تذکرةالکاملین) .

۱۸ ــ تصوف وعرفان : خواجه سناءالله خراباتی آنگاه که در کشمیر بود ، اغلب آنچه را که می‌نوشت ومی‌سرایید، درموضوع تاریخ وقایع بود ، مانند : «مهاراجه نامه» که درموضوع تاریخ مهاراجه‌ها و حاکمان جمون وکشمیراست. اما همین که به سیر و سفر پرداخت و تجارب فراوان‌به‌دست آورد و در جلالپور جتان سکنی گزید و دوستان عرفانی و مریدان حقیقی تحصیل کرد به‌سوی «**تصوف‌وعرفان**» گرایید، زیرا مریدانش از وی همین‌را می‌خواستند.

یك روز مرید خاص وی خواجه نظرمحمدخان‌افغانی از وی درخواست کردکه‌هرگاه‌کلمات عرفانی‌واشعارادبی و سخنان اخلاقی و جملات تربیتی «**حضرت بابا سنا**» تصنیف و تألیف گردد ، بعد از حیات دنیوی ما مریدان شما و دیگر مردمان نیازمند را به کار آید و مارا قدر ومنزلت افزاید. بدین جهت یك‌باره آتش شوق در دل و جان وی زبانه‌کشید و آغاز سرودن و تصنیف‌کردن گذاشت تا آنجا که در یك روز یك مثنوی ودریك ماه چند تصنیف (تذکره ، غزلیات، قطعات و دیگر انواع شعر) به‌وجود آورد .

از آثار موجود خواجه سناءالله برمی آید که درسرودن و تصنیف کردن متون عرفانی ، قدرتی فوق قدرت بشری داشته وگویی چشمه‌یی جوشان بوده که پیوسته جوشیده و آب زلال شعر فارسی را در مفاهیم و مضامین عرفانی وادبی بیرون می‌ریخته است ، باوجود این همیشه خودرا «نادان» و «حقیر» و «فقیر» و «عامی» و «نالایق» می‌شمرده است و به اصطلاح «خفض جناح» کرده و«کف نفس» داشته است .

۱۹ ــ مریدی ومرادی : خواجه سناءالله‌خراباتی‌مخالف سرسخت«**مریدی ومرادی**» و«**سالکی ومرشدی**» و«**شاگردی وپیری**» بوده است و معتقد بوده و همواره می‌گفته‌است : «من‌خودم را نمی‌شناسم دیگران را چگونه بشناسم» ، زیرا مریدان و شاگردان پس از مرگ من کارهای دیگرمی‌کنند وبدنامی برای من می‌ماند» .

بدین سبب هرکس که می‌خواست مرید وی بشود با او بسیار سخت رفتارمی‌کرد و امتحانات مخصوص از او می‌نمود و تحت شرایط طاقت‌فرسا و جانکاه قرارش‌می‌داد وریاضت‌ها وچله‌نشستن‌های عجیب و غریب از او می‌کشید وسرانجام با مهر مخصوص‌آهنی که در آتش سرخ می‌کرد آنها را «داغ» می‌نمود . برای همین مسأله بود که‌کسی مرید او نمی‌شد ، وفقط پنج مرید علاقه‌مند و فداکار داشت به‌نامهای: خواجه‌نظر محمدخان افغانی ، سیدفضل‌شاه جلالپور جطانی، محمداحسن ، محمدصادق امرتسری ، سیدعبدالغفار شاه سیالکوتی .

جواجه سناءالله در نسخه **سماع‌العرفان** راجع به‌عرفان خود از قول غلام محیی‌الدین کشمیری اینگونه آورده‌است : «غلام محیی‌الدین کشمیری بسیار زیارات فقراء کرده ولیکن بمثل خواجه صاحب عالی نسب ، خواجه سناءالله صاحب ، مرد حقانی ، راستبار ، پاکباز ندیدم ، اصلاً سعید ازلی بود» .

۲۰ ــ سیر وسفر : خواجه سناءالله خراباتی درروزگار جوانی پیوسته در سیر وسفر بوده است و تقریباً شبهٔ قارهٔ پاك و هند گشته است ، چنانکه در کودکی از روستای طلنکاه زادگاه خودً بیرون آمد و به جمون رسید ودرآنجا مورد توجه خاص مهاراجه گلاب سنگه واقع گردید و مدت ۳۰ سال درنزد او ماند و «مهاراجه نامه» را در تاریخ پادشاهان و حاکمان و مهاراجه‌های کشمیر و جمون بروزن شاهنامهٔ

فردوسی سرود و لقب «جیبو» دریافت و متصدی کاخ سلطنتی و وزیر توشه خانه (تشریفات ومهمان داری) و وزیرتجارت گردید و از طرف گلاب سنگه با درجهٔ قافله سالار تجار به کلکته و افغانستان و ترکستان و روس وایران سفر کرد و تجارب بسیار و دوستان فراوان بدست آورد . در یکی از نسخه‌ها آورده است که در ایران با دختر ناصرالدین‌شاه قاجار به مناظره نشسته ومشاعره کرده وفی‌البداهه اشعاری سروده است وجواب گفته است . هنگام بازگشت ابیاتی چند به نام «قند پارسی» و برای «تبرك» از آن دختر با خود آورده است . در ترکستان زبان ترکی آموخته است و در نسخه «للهی‌نامه» یا «للهنامه» صفحه ترکی و فارسی به خط وی موجود است .

هنگام بازگشت ازاین سیروسفر پر اثر ، از قرار تحقیق سه وزیر مهاراجه گلاب سنگه با وی از در مخالفت درآمدند و با او دشمنی‌ها کردند و سرانجام اورا متهم به خیانت نمودند . مهاراجه هم اورا در «قلعهٔ هری پرست» به زندان افکند . اما بعداً معلوم شدکه وی بی‌گناه است . یك دوست داشت به نام قطب‌الدین که استاندار سرینگر بود . یك اسب و ۵۰۰ اشرفی برای او حاضر کرد و از وی درخواست نمود که زودتر به پنجاب برود . وقتی که به‌پنجاب رسید ، نخست در شهر جالندهر در منزل دوستش به نام نواب شیخ امام‌الدین مقام کرد. سپس به‌امرتسر وسیالکوت ولاهور وگجرات وارد شد وآخرالامر درخانهٔ خواهرزنش درجلالپور جتان که مادر ملك مولا داده بود سکنی گزید. امـا بعدها برای خود خانه و ریاضت‌گاه ولنگر درمحلّه **کنره باوا والا** که اکنون **فاروق پارك** است ساخت. به‌قول خودش در شهر جلالپور چنان آب‌ودانه خوش‌یافت و به **لنگر بابا سنا** معروف گشت. به‌ارشاد وهدایت مردم پرداخت. وزندگی عرفانی ویژهٔ خود داشت تا درسال ۱۹۲۷ ه . ق درسن ۸۳ سالگی فرمان حق‌را لبیك گفت وهمانجا مدفون شد. گورش امروز زیارتگاه پیروان ومعتقدان اوست، اما افسوس‌که ویران است.

خواجه سناءالله دربارهٔ سیر وسفر خود کتابی نوشته است که گویا «سفرنامه» نام داشته است اما صدافسوس که آن کتاب فعلاً مفقود است .

۲۱ ــ ریاضت‌گاه ولنگر : به‌اتفاق **آقای دکترعلی‌اکبر جعفری** مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و به دعوت آقای سید ریاض حسین‌شاه خراباتی به شهر جلالپور جطان رفتیم و از خانه وریاضتگاه ولنگر بابا سنا وآرامگاه خواجه سناءالله خراباتی دیدار کردیم . خانهٔ وی نمای‌آجری واطاق‌ها و اطاقك‌ها و طاقچه‌ها و رفه‌های مقوس دارد ، چندتا از اطاق‌های آن خراب شده است . درقسمت شمالی این خانه ، آثار چند اطاق بود که ستونهای و سرستونهای‌چوبی آنها روی زمین افتاده بود . آنگونه که پیران شهرجلالپور جتان می‌گفتند و ازآقای سیدریاض حسین‌شاه خراباتی‌شنیدم و آقای پیرسید نواب شاه راینوالی گجراتی تأیید نمود ، این خانه وخرابه‌های آن ، «ریاضتگاه» یا «لنگر» و یا «خرابات» خواجه سناءالله خراباتی بوده است . خواجـه در آثارش نیز پیوسته از «لنگر» و «خرابات» خود در جلالپور جتان بخش گجرات یاد می‌کند : «خواجه سناءالله لنگر متوطن کشمیر ثم جمون ثم جلالپور ضلع گجرات ، فقیر پیر خراباتی مشهور شد .»

لفظ «لنگر» در فارسی پاکستان و دراصطلاح عارفان و متصوفه به معنی جایی که درآن جا غذا و خوراك رایگان به فقیران و از راه رسیدگان و مهمانان می‌دهند . از قرار تحقیق خواجه سناءالله خراباتی بسیار سخی بوده ومردمان بی‌چیز و بی‌نوا را غذا می‌داده و لباس می‌پوشید و برای آنها جا و مکان تهیه می‌کرده‌است . هنوزهم در جلالپور جتان «**لنگربابا سنا**» دریادها باقی مانده است .

۲۲ ــ اخلاق و عادات : خواجه سناءالله را در اخلاق و عادات و زهد وتقوی خارق‌العاده شمرده‌اند . وی در عبادت وریاضت به حد افراط متحمل هرگونه رنج ومشقت می‌گردید و معتقد بود که عبادت وریاضت بدون رنج‌ومشقت، روحانیت ومعنویت ندارد ودربارگاه ذات‌لایزال‌قبول‌نمی‌شود. به مال ومنال دنیوی توجهی نداشت ، مثلاً عادت داشت که هر روز آنچه که از اثاثه خانه ومأکولات وملبوسات به‌دست می‌آورد می‌بخشید و معتقد بود که خدای بزرگ ، روزی امروز را ، امروز ، وروزی فردا ، فردا می‌دهد . فقط یك ظرف آب برای طهارت و وضو نگاه می‌داشت . به‌مریدان خاص خود دستور داده بود که یکی ازآنها خواجه نظر محمدخان افغان بود که اجازه ندارد چیزی به خانه آورد ، در شب نگاهدارد بجز یك «لوطا ــ آفتابه» آب بـرای شست‌وشو ووضو وطهارت .

گویند روزی خواجه نظر محمد به بازار رفت وبرای خود نوعی زیور که از طلا ساخته بود خریداری کرد . خواجهٔ خراباتی فهمید ، اورا مذمت کرد و گفت : «من هرچه دارم بیرون ریخته و خانه را جاروب کرده‌ام اما تو دوباره آنهارا به خانه و لنگر باز آورده‌ای ، هرچه زودتر آنهارا بیرون ببر و به فقیران ببخش» .

۲۳ ــ دوستان : خواجه سناءالله خراباتی را دوستان

بسیار بوده است واین دوستان معاشر معنوی و مجالس روحانی ومدد کاری مادی وی به حساب می‌آمده‌اند . قطب‌الدین استاندار سرینگر بود که به وی اسب واشرفی بخشیدکه زاد و توشهٔ راه گردانید تا به پنجاب رسید . دیوان جواله سهایی استاندار کشمیر ، شیخ امام‌الدین ، صدرالدین ، دیسا سنگهه ، دیوان کرپارام ، غلام قادر سررشته‌دار در بخش گجرات ، سید ظهیرالدین ساکن تهدرام در خطهٔ کشمیر شهرستان «نانیا» از بستگان شیخ‌حسین خوارزمی ، سیدفضل‌شاه ساکن پندی میانی در چهار میلی جلالپور جتان ، محمدصدیق در جلالپور جتان ، نواب شیخ امام‌الدین‌خان دیره‌یارکلان بخش جالند هر ، امام‌الله شاه پدر حفیظ‌الله و عبادالله‌شاه ، نبی بخش سروش ، اهل گجرات از خاندان شیخ قانون‌گو مؤلف «جمعیت نامه» (رك : سماع‌العرفان ، دردنامه ، تفریح المجالس ، مهاراجه‌نامه ، گلبدن ، تذکرةالواصلین ، تذکرة الکاملین» .

۲۴ ــ کاروبار : در قسمت «سیروسفر» نوشتم که خواجه سناءالله خراباتی به‌کارهای گوناگون وشغلهای مختلف دست یازیده است . از آغاز زندگی پیوسته دنبال‌کار وکوشش بوده است و برای تأمین زندگی و معیشت خود نخست به شغل رفوگری پرداخته است وبدین نام شهرت داشته است چون استعداد هنری داشته به نقاشی روی‌آورده‌است . اما هیچ‌گونه اثر نقاشی از وی تاکنون به دست نیامده است . آنگاه که به دربار مهاراجه گلاب سنگهه راه یافته متصدی امور داخلی وخارجی کاخ سلطنتی مهاراجه شده که می‌توان به «وزیر» تعبیرش کرد . سپس به مقام تصدی امور «توشه‌خانه» یا سرپرست تشریفات ومهمانداری ومهمان‌نوازی رسید . سالها دراین مقام باقی ماند تا اینکه به مقام قافله‌سالاری سوداگران یا وزارت تجارت مهاراجه منصوب گردید ودراین شغل بود که در رأس گروهی از تاجران به سیر وسفر پرداخت وبه افغانستان وایران وترکستان و روس سفر کرد وکارهای شایان از خود نشان داد . ضمن این سفر به کوششهای ادبی و مجالست با بزرگان شعر وسخن‌ومصاحبت باپیران‌طریقت‌های مختلف همت گماشت . نتیجهٔ این سیر وسفر یك‌کتاب بوده که احیاناً «**سفرنامه**» نام داشته است که فعلاً مفقود است و شاید نسخهٔ آن در کتابخانه‌های کشمیر وجمون موجود باشد .

خواجه سناءالله‌آنگاه که از سفر بازگشت به علت اتهاماتی که بر او ناروا وارد آوردند از دیار مهاراجه گلاب سنگهه بیرون آمد و فقط به‌تألیف و تصنیف و تحریر پرداخت و در حقیقت به «**مقام روحانی**» یا «**درجه پیری ومرشدی**» رسید و به ارشاد و هدایت مردم پرداخت و همانگونه که نوشته آمد در شهر جلالپور جتان «ریاضتگاه» و «لنگر»و «خرابات» برای خود ساخت و تا آخر عمر ازاین طریق امرار معاش می‌کرد .

۲۵ ــ کرامات : الفاظ از «غیب» و «ازغیب‌الغیب» و «به من رسید» و «خبردادند» در آثار خواجه سناءالله خراباتی بسیار دیده می‌شود . پیروان ومعتقدان وی‌داستانهای شگفت‌آور و حکایات عجیب دربارهٔ «غیب‌گویی» و «پیش‌گویی» و «کرامات» او می‌گویند . شك نیست که علم «رمل» و «جفر» و «ستاره شناسی» و «قیافه شناسی» و «خواب‌گزاری» و امثال این فنون یا به قول خودش«علوم» را مطالعه کرده بوده است وبعضی «آینده‌نگری‌ها» و «پیش‌گویی‌ها» می‌کرده‌است . از پیر سید نواب‌شاه‌راینوالی واز آقای سید ریاض حسین‌شاه خراباتی واز بعضی مردم گجرات وجلالپور چنان شنیدم که خواجه «کرامات» داشته است وبا آب و تاب آن کرامات را نقل می‌کنند وبدانها توسل می‌جویند اینك چندکرامت وی را از زبان سیدریاض حسین‌شاه خراباتی می‌نویسم .

۱ ــ یکی از شاگردان خواجه سناءالله شخصی را کشته بوده به عنوان اینکه کافراست ولیکن قاضی شهرکافربودن شخص را نپذیرفته و اورا به زندان افکنده است . خبر به خواجه برده‌اند . خواجه گفته است او خوکی بوده ، بروید و ببینید . وقتی که روپوش آن کشته را کنار زده‌اند یك خوك مرده ظاهر شده است .

۲ ــ یك روز در جلو بعضی از مردم که از کتابهای او انتقاد کرده بودند ، آنهارا در رود راوی ریخت ، اما باز به تقاضای آنها که پشیمان شده بودند، بدون اینکه حتی کلمه‌یی از آنها خراب و یا شسته شده باشد خشك و سالم آنها را از آب بیرون آورد .

۳ ــ روزی گروهی ازمردم اورا امتحان کردند و آناری به وی دادند و گفتند : «باید قبل از خوردن تعداد دانه‌های آنرا بگویی» . وی تعداد دانه‌های آناررا نوشت وزیر قلمدان خود گذاشت و دستور داد آن را شکستند و دانه‌هایش را شمردند و به آن نوشته رجوع کردند همان بود که خواجه گفته بود .

۴ ــ روزی دیوانه‌یی را برای معالجه پیش خواجه آوردند . او مقداری آب را که بر آن دعا خوانده بود بر چهره‌اش پاشید و فوراً عاقل و سالم شد .

۵ ــ شخصی به نام «دپتی یارمحمد گجراتی» برای

مشکلات خود پیوسته به خواجه مراجعه می‌کرد ومی‌گفت که «ناخدای من در جلالپور چنان است» چون از وی کرامت دیده بود .

۶ ــ هنگامی که خواجه سناءالله کودکی بازی‌گوش بوده است ، به اصابت یك سنگ که ناگهانی از جانب همبازیش بر سر او می‌آید کشته می‌شود ، اما بار دیگر به دعای جد مادریش سید عبدالغفور شاه «زنده» می‌شود بعضی‌ها این کرامت را از خود او می‌دانند .

۷ ــ بزرگترین کرامت خواجه آنکه بیش ازیکصد تألیف و تصنیف از خود باقی گذارده است اگر کرامات خواجه سناءالله را بنویسم به اطناب می‌گرایم و تصدیع می‌دهم .

۸ ــ پس ازمرگ خواجه برای او کرامات بیشترقائل شده‌اند تا آنجا که‌گویند ازقبر اوهمیشه «نور» و «روشنائی» ساطع است والله اعلم بالصواب .

۳۶ ــ وفات (۱۲۹۷ ﻫ . ق) : آخرین تاریخی که به خط خواجه سناءالله خراباتی در نسخه‌های خطی وی به‌دست آمده «**۱۲۹۴ ﻫ . ق**» است ، اما به‌طور قطع پس ازاین تاریخ هم زنده بوده است . زیرا آقای سیدریاض حسین‌شاه خراباتی بازماندهٔ خاندان خواجه خراباتی و پیرسید نواب شاه آخرین خلیفهٔ وی و امام جامع مسجد نوری در لاهور می‌گفتند و نیز گروهی ازپیران جلالپور چنان شهادت می‌دادند تا سال «**۱۲۹۷ ﻫ . ق**» در قید حیات بوده است وگویا در همین سال گذشته باشد . آرامگاه او در یك دشت سبز و خرم در شهر جلالپور جتان بر سر شاه راه کلاچور نزد دوچاه آب واقع شده است ، ولیکن ویران است وتنها آثار چند دیوار آجر و برجستگی قبر او نمایان است . در کنار قبر او همسرش و خواجه‌نظرمحمد خلیفه وکاتب خاص وی مدفون است . هیچگونه نشانی و یا سنگی منقور یا کتیبه‌شده بر روی قبر آنها وجود ندارد که بیان کننده باشد براینکه قبر خواجه سناءالله خراباتی و همسر و خلیفه‌اش کدام است، فقط اززبان مردم شهر و بازماندگان وی باید شنید ، واگر تا چند سال دیگر آن چند دیوار آجری وآن برجستگی های خاك گور از بین برود دیگر نشانی از گور خواجه سناءالله و دیگران باقی نخواهد ماند . ای کاش برگور او بنایی ساخته شود تا هم روان خواجه شاد و هم پیروان ومعتقدان اورا خوش آید و نیز حق خدمت این شاعر پرشور وخوش زبان وادب فارسی ادا کرده شود .

۳۷ ــ سرنوشت نسخه‌ها : همانگونه که در پیش آوردم، خواجه سناءالله خراباتی بیش ازیکصد تألیف داشته است که ۵۲ تألیف وی به ما رسیده است . این نسخه‌های ۵۲گانه نخست درنزد خویش بوده است و به هیچ‌کس حتی به فرزندانش نداده است . اما به خواجه نظر محمد مرید مخلص و خلیفه وکاتب خاص خودش دستور داده که پس از مرگ، کتابهای وی‌را محفوظ دارد وضمناً هرکس که‌بخواهداستفاده کند دراختیار او قرار دهد . بعدازمرگ خواجه نظرمحمد به بابا فضل‌شاه مرید خاص خواجه نظر محمد رسیده و از او به نوهٔ بابا فضل شاه پیر سید نواب شاه راینوالی گجراتی منتقل گردیده است و سرانجام حق به حق‌دار رسیده است. و سید ریاض حسین شاه خراباتی نبیرهٔ دختری خواجه سناءالله خراباتی آنهارا تصاحب کرده است و فعلاً آنها را درکتابخانهٔ گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان به امانت سپرده است .

۳۸ ــ غرفهٔ خواجه سناءالله خراباتی

در کتابخانه گنج‌بخش غرفه‌یی به نام «**گنجینهٔ‌نسخه‌های خطی خواجه سناءالله خراباتی**» اختصاص یافته است و مالك آنها مختار است که هروقت خواست آنهارا ببرد واگربرایش حادثه‌یی پیش آمد ، پسرانش سیدطاهر حسین خراباتی وسید طارق حسین خراباتی و سید ضرار حسین خراباتی می‌توانند آنهارا تصاحب کنند . هرکس می‌تواند این نسخه‌هارا در کتابخانه گنج‌بخش مطالعه کند و هیچ‌کس اجازهٔ خروج آنهارا ندارد و نمی‌تواند بدون اجازهٔ مالك آنها ، به چاپ ونشر آنها دست یازد .

۳۹ ــ معرفی : الف ــ برای اولین بار در سال ۱۲۸۱ ﻫ . ق **نبی‌بخش‌سروش گجراتی** کوتوال (کلانتر) وقت درکتاب «**جمعیت‌نامه**» که به زبان فارسی چاپ و منتشر شد احوال و آثار و اشعار خواجه سناءالله خراباتی را نوشت . در آن زمان خواجه زنده بود وآنچه‌که دربارهٔاش نوشته شده خودش برآن نظارت داشته است وچند غزل‌که از او نقل شده است خودش تصحیح کرده است .

ب ــ بعد از آن **آقای حکیم محمد موسی** طبیب و ادیب امرتسری ساکن لاهور در سال ۱۹۶۹ ﻫ ق . مقاله‌یی تحت عنوان خواجه سناءالله خراباتی در مجلهٔ «**ادبی دنیا**» که به زبان اردو در لاهور چاپ می‌شود نوشت و اندکی از احوال و آثار خواجه را آورد و تا اندازه‌یی اورا به مردم شناسانید.

ج ــ سپس آقای پروفسور احمدحسین قریشی‌قلعه‌داری استاد زبان اردو و فارسی و عربی وپنجابی در دانشکدهٔ زمیندار گجرات به زبان اردو تحت عنوان «پیرخرابات» در ۸۰ صفحه نوشت و به اهتمام سیدریاض حسین‌شاه خراباتی و به همکاری «مکتبهٔ نبویه» و با مقدمهٔ آقای **علامه اقبال**

احمد فاروقی چاپ و منتشر گردید . این کاملترین وبهترین شرح حال و آثار خواجه سناءالله خراباتی به زبان اردو است ، و لیکن از اشتباهات و غلطهایی چند خالی نیست که انشاءالله در چاپ‌های بعدی اصلاح خواهد شد . آقای دکتر **وحیدالدین قریشی** در «مجلهٔ صحیفه» تقریظی یاتنقیدی برکتاب «پیر خرابات» نوشته است .

د ــ پس از آن خانم دکتر ممتاز طفیل در رسالهٔ دکتری خود که تحت عنوان «**کتاب‌های تصوف به زبان فارسی درپاکستان وهند**» راهنمایی آقای دکتر حسین‌خطیبی در ۱۳۴۷ خورشیدی از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران گذرانید ، احوال و آثار خواجه سناءالله خراباتی را مفصل نوشت . این رساله در ٤ مجلد و در حدود ۲۰۰۰ صفحه است و تألیف ارزنده‌یی است درموضوع کتب متصوفه در سرزمین پاك و بزودی از طرف ادارهٔ انتشارات مرکز تحقیقات ایران و پاکستان چاپ ومنتشر می‌شود .

ه ــ و بالاخره استاد پیرحسام‌الدین راشدی دانشمند ایرانشناس مشهور در تذکرهٔ بخش اول (ص ۲۲٦-۲۲۷) اندکی از احوال وآثار خواجه از همان‌کتاب «پیرخرابات» نقل کرده است .

و ــ برای نخستین‌بار در زبان و ادب فارسی فهرست تألیفات و سروده‌ها و شرح احوال و نقد آثار پیر خرابات جلالپور جتان تحت عنوان «**فهرست نسخه‌های خطی خواجه سناءالله خراباتی**» تألیف این حقیر از طرف ادارهٔ انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر شده و به پیشگاه خداوندان دین و دانش و دوستداران فرهنگ و هنر پیشکش شده است .

۳۰ ــ هدف : نسخه‌های خطی که دراین مقاله معرفی شده در حقیقت از یك کتابخانهٔ خصوصی هستند و هدف این بوده است که مالکان اینگونه کتابخانه‌های خصوصی را که به‌آنها عنوان گنجینه‌های خصوصی نسخه‌های خطی وکتابهای چاپی می‌توان داد آگاه گردانیم و شایق وراغب سازیم تا نسخ خطی و کتابهای چاپی خودرا از دستبرد اهرمن روزگار و از دندان و چنگال موش و از نیش کرم و دیگر آفات کتابی مانند خاك و گردوغبار و آب و نم محفوظ و مصون نگاه دارند و ضمناً تشویق گردند و اجازه دهند تا از نسخ خطی آنها فهرست برداری شود تا همگان از میراث مشترك فرهنگ و ادب و هنر و تاریخ دوکشور ایران و پاکستان بهره‌مند گردند و درتدوین تاریخ مستند و مطمئن فرهنگ وادب هردو ملت کمکی شده باشد .

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با چاپ و نشر این فهرست و دیگر فهارس می‌خواهد از کلیهٔ مالکان گنجینه‌های کتب خصوصی خطی و چاپی دعوت به‌عمل آورد تا در تهیهٔ فهرست نسخ خطی خود بکوشند و از این راه حق خدمت را به زبان و ادب و فرهنگ و هنر هردو ملت ادا نمایند .

www.KetabFarsi.com

بامر شاهنشاه آریامهر موزهٔ مجهزی
درجوار آستانه شیخ صفی‌الدین دراردبیل
بنا خواهد شد تا موقوفات هنـــری آنرا
دربرگیرد.

نسخه‌های مصور آستانهٔ شیخ صفی‌الدّین

نوشین نفیسی

ازمجموعه آثار هنری وقف آستانه شیخ‌صفی‌الدین دراردبیل، چون‌نسخه‌های گرانبها، کتابخانه، ظرفهای دوره مینگ Ming چینی‌خانه، مجموعه قالی وقالیچه، شمعدانهای مرصع‌وزربفت‌های اختصاصی، بی‌شك به‌نسخه‌هـــای مصور آن دستبرد بیشتری آمده است. نابسامانی‌های تاریخ در سرزمین آذربایجان خصوصاً درسدهٔ گذشته سبب بیشترین غارت آنها شد، چنین مینمایدکه ژنرال پاسکویچ سردار روسی به‌مینیاتور توجه خاصی داشته‌است.

بهای گزافیکـــه پیوسته در برابر نسخه‌های مصورپرداخت میشده است‌خواه وناخواه طلاب وخدمه‌را پیوسته وسوسه میکرده وبسبب حجم کوچك خروج‌پنهانی آنها ازآستانـــه نیز چندان دشوار نبوده است. احساس منافق نسبت بآثار هنری که امـــروز در اصطلاح بین‌المللـــی Vaudalisme نامیده میشودنیز دراینجا بیکار نمانده وبنام حرمت مذهب‌درپاره‌ای ازنسخه‌ها چهره‌هارا پاك‌کرده است وشك نیست‌که نسخه‌های خطی کمتر از سایر آثار هنری دربرابر آسیب‌های طبیعی، گرما و رطوبت و فرسودگی و موریانه مقاومت دارد.

تا آنجا که بهنگام برقـــراری نظم وآرامش‌درآغاز شهریاری دودمان پهلوی در سرزمین آذربایجان تنها هشت نسخه مصور درکتابخانه آستانه برجای مانده بود، بیشترین قسمت کتابخانه موقوفه شاه عباس بزرگ به‌آستانه بوده است. وقفنامه مهمور به‌نستعلیق شیوائی درپشت برگ اول تمام مجلدها ملاحظه میشود ــ بعدها نیز سایر مـــردم چنانچه نسخه جالبی دراختیار داشتند بـــرای استفاده بیشتر نسل‌های آینده آنرا به‌پناه وحمایت‌مذهبی شیخ میسپردند.

هشت نسخه نامبرده پس از تأسیس اداره عتیقات درسال ۱۳۱٤ برای حفظ بیشتر بتهران منتقل‌شد سپس‌چندنسخه‌های آن درتالار اسلامی موزه جدیدالتأسیس ایران باستان بتماشا گذارده شد، همین نسخه‌ها درسالهای پیش نیز بهنگام تشکیل نخستین نمایشگاههای جهانی هنر ایران (لندن ۱۹۳۰ ــ لنینگراد ۱۹۳۵) معرف گذشته وحال ایران بودند وبرای آخرین بار نیز درنمایشگاه موسوم به‌گنجینه‌هائی ازمجموعه سلطنتی وموزه‌های ایران در نیویورك و بستن ۱۹٤۸ ــ ٤۹ فرستاده شدند وبقیه پیوسته درگوشه خزانه‌های موزه روزگار بخاموشی میگذرانند.

فهرست نسخه‌ها:

شاهنامه فردوسی شماره موزه ٤۳۳۱
قطع ۳۸×۲۳ سانتیمتر.

نستعلیق شاه محمد کاتب بـــرای قوام‌الدوله پسر میرزا علی در رمضان ۹۳۵ احتمالاً درشیراز باسه لوح مذهب ومرصع وحاشیه‌سازی و ٤۳ مجلس نقاشی وقف شاه عباس بزرگ برآستانه در سال ۱۰۱۷ هـ. ق. ٤۳ مجلس نقاشی آن در چند سبك مختلف است‌که پاره‌ای ازآنها درمیان برگهای تمام مرصع جای دارند. ازمجالس خوب آن:

۱ ــ بتخت نشستن سهراب، که‌صفحه تمام مرصع است.

۲ ــ مجلس بدگوئـــی گرسیوز از سیاوش بنزد افراسیاب‌که آن نیز تمام مرصع و بیش‌از سایر صحنه‌هـــا به‌شیوه شیراز نزدیکتر است.

۳ ــ صحنه‌کارزار ایران‌وتوران، که ازظرافت خاصی برخورداراست وبه‌صحنه بدگوئی گرسیوز شباهت نزدیکی دارد. ومجموعه جالبی ازپرچم‌های زمان درآن

دیده میشود .

٤ ــ شناخته شدن اسکنـدر توسط پادشاه اندلس ، مجلسی است باترصیع‌عالی شبیه بتخت‌نشستن سهراب، کار همان‌گروه هنرمندان .

٥ ــ جنگ خسرو پرویز و بهرام چوبینه . مجلس بسیار پرکاریست که‌درآن پرچم‌های دو طرف از متن خارج شده و در حاشیه‌ایکه تشعیر زرین از تصاویر درخت و گل وپرندگان ادامه دارد .

ومجالس بیشمار نیم صفحه آن نیز همگی از قدرت برخوردار است.

این نسخه بنمایشگاههائی‌که پیش‌از این نامبرده شد ارسال شده و انتشارات ذیل مختصری درباره مینیاتورها سخن گفته است .

— Binyon, Wilkenson and Grey, Persian miniature paintings London 1935.

— Y. Tehoukine, les peintures des manuscripts Safavihs l'epoque de Shah-Tahmasb, Paris.

— M. Bahrami, Treasures from imperials collections and museums of Iran. New-York 1948.

۳ ــ شاهنامه فردوسی

شماره موزه ٤۳٦۳

قطع ۳۸×۲۰ سانتیمتر .

نستعلیق سده‌دهم‌هجری بدون‌تاریخ ورقم کاتب باجدول زرین دو سر لوح

نبرد خسروپرویز وبهرام (شاهنامهٔ فردوسی)

مجنون دربیابان (لیلی‌ومجنون، شماره ۹۰۸۹).

مرصع و ۲۷ مجلس نقاشی وقف شاه‌عباس برآستانه درسال ۱۰۱۷ هجری قمری.

و مجالس نقاشی این نسخه کمی بیش‌از نیم صفحه میباشندو کمپوزیسیون‌های ساده ودقیقی دارند وعوامل ترکیب کننده آن، عوامل طبیعی ومعماری، جانوران و خصوصاً قهرمانان صحنه‌ها درشتر ازحد معمول ساخته شده‌اند ــ در رنگ‌آمیزی آن طلای درخشان بسیار بکار رفته است همچنین سفیداب ورنگ قهره‌ای ــ ازمجالس خوب آن.

۱ ــ زال درلانه سیمرغ.

۲ ــ گذشتن سیاوش ازآتش.

۳ ــ نبرد رستم و اشکبوس را میتوان نام برد ــ احتمالاً کار تبریز نیمه سده دهم هجریست ــ متأسفانه پاره‌ای از چهره آسیب دیده است.

این نسخه بنمایشگاهها ارسال نشده است.

۳ ــ شاهنامه قاسمی

شماره موزه ۴۳۶۲

قطع ۳۴×۲۴ سانتیمتر.

کتاب اثر میرزا قاسم گنابادی درباره کشورگشائیهای شاه طهماسب است ودرحاشیه تیمورنامه هاتفی است. نستعلیق سده دهم ــ نسخه ازشاهکارهای کتاب آرائی ایران است‌که بروی کاغذ ابره رنگارنگ باترصیع زیبائی درسه‌گوشه‌پای

فرهاد هنگام کندن تصویر بر کوه (شیرین وفرهاد ، شماره ۳۷۰۷).

دیدار خسرو وشیرین
(خسرووشیرین، شماره ۳۷۱۷).

صفحه است . دو سرلوح مرصع و جدول خاص ویازده مجلس نقاشی که مربوط به‌تیمورنامه است، وقف شاه عباس برآستانه درسال ۱۰۱۷ ه.

موضوع بیشتر مجالس نقاشی ــ صحنه‌های مختلف کارزار است ، یك‌صحنه شکارگاه‌را نشان میدهد و دو صحنه از داخل صحنه کارزار است. همگی از کمپوزیسیون هندسی منظمی برخوردارند و از ترکیب زوذنقه و متوازی‌الاضلاع تشکیل شده است . این مینیاتورها علاوه برظرافت ودقت در ریزه‌کاریها از نکته بی‌سابقه‌ئی دررنگ‌آمیزی برخورداراست، استفاده اززنگ آبی آسمانی بسیار لطیف وهماهنگ‌کردن باآبی نیلی‌وآبی سورمئی (صحنه جنگ بادیوان آدم‌ربا) باهماهنگی رنگ پشت گلی وطلائی است (صحنه‌های اردوگاه امیر) .

ازصحنه‌های جالب آن میتوان :

۱ ــ تسخیر یك قلعه .
۲ ــ جنگ بادیوان آدم‌ربا .
۳ ــ شکار با باز .
٤ ــ باریافتن سفیر رم بنزد امیر تیمور را نام‌برد.

آقایان بینسون ، ویلکینسن‌وگمری این نقاشیهارا به‌غرب ایران نسبت داده‌اند درحالیکه یان چوکین معتقد است که‌هیچ مرکز فرهنگی جز شیراز نمیتواند چنین شاهکاری بوجود آورد.

شادروان دکتر مهدی بهرامی آنرا ساخته مکتب‌صفوی تبریزمیداندونگارنده نیز بدنبال نظریه استاد فقید خود شباهت نزدیك دو صحنه بارگاه امیر تیمور را باآثار مسلم میر سید علی تبریزی (نگاه کنید به‌نقشه شماره ۹۰۷ پوپ ، بررسی هنرایران) را یادآور میشود.

٤ ــ خمسه نظامی ــ شماره موزه ٤۳٦۳

قطع ۱۸×۳۰ سانتیمتر .
نستعلیق شیخ محمدبن فخرالدین احمد کاتب السلطانی در ۲۲ رمضان ۹۳۳.
با دو سرلوح مرصع وچهار عنوان و ۲۱ مجلس نقاشی ــ وقف شاه عباس برآستانه.

ازمجالس خوب آن :

۱ ــ مجنون درخانه خدا .
۲ ــ سلطان سنجر وپیرزن .
۳ ــ بهرام گور وشبان .
٤ ــ بهرام درگنبد سبز .
۵ ــ شکایت مظلوم هفتم .
٦ ــ شبان وسگ گله .
۷ ــ گفتگوی شیرین وشاهپور در باره رازتصویر. گذشته ازپاره‌ای‌حرکات ناشیانه ، خصوصیات مکتب صفوی تبریز ازآنها کاملاً مشهود است .

۵ ــ خمسه نظامی ــ شماره موزه ٤۳۲۵ .

قطع ۱۸×۳۰ سانتیمتر .
نستعلیق لولودار درمحرم ۹۵۰
(این رقم فقط درپایان دفتر سوم آمده است) با دو عنوان وپنج سرکتاب مرصع، جدول زر و لاجورد و شنگرف و ۱۹ مجلس نقاشی ــ وقف شاه عباس‌برآستانه ازمجالس خوب آن .

۱ ــ شیرین هنگام آب‌تنی .
۲ ــ فرهاد ، شیرین و اسبش را پشت خود حمل میکند.
۳ ــ آزاده و گوساله . این نسخه ازنظر قطع شیوه نقاشی کاملاً شبیه نسخه شماره ٤۳٦۳ است . گرچه پاره‌ای از مجالس آن قویتر ازنقاشیهای نسخه پیش است ومسلم هردو نسخه ساخته یك گروه ازهنرمندان کتابخانه سلطنتی شاه تهماسب درتبریز میباشد .

این نسخه به‌نمایشگاههای بین‌المللی هنر ایران (لندن ۱۹٤۰ و لنینگراد ۱۹۳۵) ومجموعه‌های سلطنتی وموزه‌های ایران ، نیویوك و بستن ۱۹٤۸ ارسال شده است .

گرچه آقای یان چوکین مینیاتورهای آنرا بیك مکتب ملی شبیه مکتب‌های جنوب ایران میداند ولی آقایان بنیون ویلکینسن وگری آنرا بغرب ایران‌نسبت میدهند .

٦ ــ خسرو وشیرین ولیلی ومجنون

شماره موزه ۹۲۰۸
قطع ۱٤×۲۲
نستعلیق ۹٤۲ ه. ق. باعنوان سفیداب وجدول زر ولاجورد . سرلوح وسرفصل زرین ٤ مجلس نقاشی ــ نام واقف‌وتاریخ وقف روشن نیست .

ازمجالس خوب آن :

۱ ــ مجنون دربیابان .
۲ ــ آب‌تنی شیرین در برکه ،

مینیاتورهای این نسخه بشیوه محلی‌جالبی است‌که درآن کمپوزیسیون بسیار ساده مرکب ازعوامل معدود است و درنتیجه درشت‌تر ازمعیارهای متعارف میباشد . در رنگ‌آمیزی ابتکاری آن طلا فراوان مشاهده میشود . رنگ قهوه‌ای برای تنها درخت مجلس بکار رفته ، درمقابل از سبز درخشان برای کلاه وتپه اشخاص استفاده شده است گرچه مجنون‌را ناشیانه ساخته‌اند ولی نقش جانوران از قدرت خاصی برخوردار است .

متأسفانه مینیاتورهای نسخه خصوصاً چهره‌ها آسیب بسیار دیده است .

۷ ــ خسرو شیرین

شماره موزه ۳۷۱۷
قطع ۱٤×۲۲
نستعلیق شعبان ۹٦۲ باسرلوح مذهب وجدول زر ولاجورد وزنگار ، عنوان لاجورد ــ وپنج مجلس نقاشی .
وقف آستانه درسال ۱۳٤۷ ه. ق .
نام واقف روشن نیست .
از مجالس خوب آن :

۱ ــ ملاقات خسرو وشیرین .
۲ ــ بازدید شیرین از تصویریکه

فرهاد درکوه کنده است میباشد ــ برخی ازمجالس نقاشی این‌نسخه شباهت‌به‌مجالس نسخه شماره ۹۲۰۸ دارد ازجمله مجلس دیدار خسرو وشیرین‌که ازطراحی بسیار ساده برخوردار است‌وازبکاربردن‌هرگونه خطوط اضافی بکلی چشم‌پوشی شده است. صحنه‌های کوهستانی‌را آبی‌رنگ کرده‌اند خسرو کاملاً شبیه سلیم عامری در صحنه مجنون دربیابان است . وهر دو نفر همان شب‌کلاه سبزرا میان دستار خود دارند ــ که‌بی‌شك نشانی ازمالك نسخه‌است. یااسب مشکی پیشانی سفید شیرین درهردو نسخه یکسان است . بنابراین دو نسخه گروهی را تشکیل میدهندکه دربرابر شیوه‌های سلطنتی مراکز بزرگ فرهنگی نیمه دوم سده دهم چون تبریز و شیراز و هرات نمایانگر یك شیوه محلی و مردمی است و انتساب آنها باین مکاتب شناخته شده بسیار دشوار مینماید .

۸ ــ شیرین وفرهاد وحشی‌کرمانی

شماره موزه ۳۷۰۷

قطع ۲۰×۱۲

نستعلیق ۳ صفر ۹۹۷ هـ . ق . سر لوح مرصع‌ومذهب جدول زرین وآرایش ویك مجلس نقاشی‌وقف شاه عباس‌به‌آستانه درسال ۱۰۲۲ .

نسخه در اصل چند مجلس نقاشی داشته است ولی ازهنگام انتقال بتهران تنها یك مجلس آن باقیمانده بود وفرهاد را بهنگام نقش تصویرخودوشیرین برپهنه کوهساران نشان میدهد ــ کوهستانی‌که بنا به‌سنت‌های مکتب هرات پشت‌گلی‌رنگ شده است و خیمه مجلل شیرین در جلو کوهستان برافراشته است . شیوهٔ قزوینی

این نسخه به نمایشگاههـــای لندن ولنینگراد ارسال شده است .

پذیرائی امیرتیمور از سفیر روم (شاهنامه قاسمی، شماره ۴۳۶۲).

تحقیق در واژهٔ «گپ شب»

غلام نبی شاهد (پاکستان)
دانشجوی دوره دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران

آقای پروفسور مکی‌زاده مقیم پونا درهند، پرسیده‌اند ترکیب «گپ‌شپ» که درفارسی وجود دارد ودر زبـان‌های هندوستان ازقبیل سنسکریت، اردو، هنـدی، مراتهی، گجراتی وغیره عموماً استعمال می‌شود، اصل وریشه آن از کجاست؟ . . .

و اینك نتیجهٔ تحقیق آقای غلام نبی شاهـد دانشجوی پاکستانی دوره دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران در این زمینه ازنظرتان می‌گذرد:

★

گَپ: gap – کلمه گپ درتمام فرهنگ‌های فارسی‌بچشم میخورد وغیراز فارسی این واژه درتمام زبان‌های زنده هند و پاکستان و افغانستان ازقبیل سانسکریت و اردو و هندی و مراتی وگجراتی وپنجابی وپشتو و سندی وبلوچی وفارسی دری افغانستان فراوان بکار میرود. نه‌فقط بزبانهای آسیائی بلکه درزبانهای اروپائی‌هم این واژه بصورتهای مختلف آمده است. ولی ریشهٔ این کلمه آریائی میباشد. دراینجا ما ترکیب استعمال آن‌که درفرهنگها آمده است دنبال می‌کنیم تابرسیم به‌ریشهٔ اصلی آن.

گپ (فارسی) (گ ـ پ) اسم: ۱ ــ سخن بیهوده. بالفظ زدن ومشتقاتش استعمال میشود. ۲ ــ درخراسان وزبان لُری بمعنی سخن است. ۳ ــ درزبان لُری بمعنی بزرگ است.
(فرهنگ نظام)

گَپ: بالفتح وسکون بای پارسی (فارسی) سخن لاف وگزاف و افسانه وبسیارگوئی. بمعنی بزرگ وگُنده و سطبر نیز آمده وگپو نیزگویند و افادهٔ معنی پرگفتن میکنـد. گُپتن (بضم) فارسی: بمعنی گفتن است زیراکه بای پارسی با «فا» تبدیل می‌یابد.
(فرهنگ آنندراج)

گَپ: (بفتح کاف فارسی وبای فارسی) کلام و سخن. بمعنی گزاف نیز آمده (ازفرهنگ رشیدی) ودرلغات ترکی بمعنی صحبت واختلاط نیز نوشته.
(غیاث‌اللغات)

گَپ (بفتح اول وسکون ثانی) بمعنی سخن باشدوسخنان دروغ وگزاف نیز گویند. ۲ ــ بمعنی گُنده وسطبر وبزرگ هم آمده است.
(برهان قاطع)

گَپ: (بااول مفتوح بثانی زده) دو معنی دارد، اول سخنان لاف وگزاف بودکه در دیوان انوری بصورت «گب» آمده است وهم او گوید:

چند گوئی خواهر من پارسا است
گب مزن گرد حدیث او مگرد
نفس من برتر ازآنست‌که مجروح شود
خاصـه ازگب زدن بیهدهٔ بی‌بصـران
(دیوان انوری ۶۰۱/۲ و ۷۰۰)

مولوی معنوی فرماید:

چون زن صوفی تو خائن بوده‌ای
دام مکر انـدر دغا بکشوده‌ای
که زهر ناشسته رویی گَپ زنی
شرم داری از خدای خویش نی

حکیم سنایی غزنوی فرماید:

هرکجا زلف ایازی دید خواهی درجهان
عشق برمحمود بینی گَپ‌زدن برعنصری

دوم بمعنی بزرگ وگُنده آمده.
گُپتن (با اول مضموم) بمعنی گفتن است.
(فرهنگ جهانگیری)

www.KetabFarsi.com

[باید تذکر داده شودکه بیشتر فرهنگ‌نویسان همین مثالهای شعری ازانوری ومولوی وسنایی آورده‌اند وغیرازاین بیت دیگری درفرهنگها دیده نشده است].

گَپ : gap [=گب] اسم : ۱ ــ سخن ــ کلام ۲ ــ سخن لاف وگزاف . سخن بیهوده و دراز .

گَپ : gap (اطراف بروجرد وسیلاخور و ملایر) = بزرگ ، گلپایگانی = گُنده و بزرگ وستبر ــ بزرگ‌وضخیم وکلان .

(فرهنگ معین)

گَپ : gap (اسم) (فارسی) سخن وگفتار و سخن هرزه وگزاف و سخن دروغ و بیهــوده و قیل و قال و خبر و شهرت دروغ . ۲ ــ گُنده وکلان وبزرگ و ستبر ومحکم.

گُپتن : goptan (فعل ومصدر) فارسی : گفتن وسخن کردن وحرف‌زدن و بیان نمودن .

گَپ‌شپ : gap sap (اسم) فــارسی : سخن بیهوده وبی‌معنی وسخن لاطایل .

فرهنگ نفیسی، (لغتنامه دهخدا)

گَپ : (گالته) : شوخی

(فارسی) گپ : (گنگل) : شوخی ــ گزاف ــ مزاح ــ لعب .

(فرهنگ مردوخ کُردی)

گَپ : سخن لاف وگزاف ــ افسانه ــ پرگوئی .

گُپتن : = گُفتن

(فرهنگ کاتوزیان)

گپ (خراسان) و (لرستان) = سخن ــ اشکاشمی‌گپ (۱۰) گیلگی، گَپ زنُن (سخن‌گفتن) تهران، گب (سخن‌گفتگو) (حاشیه برهان قاطع ازدکتر معین)

گَپ ۱ ــ بمعنی بزرگ است وغالباً رئیس و بزرگ «دزدانرا» (حسن گپ) گویند ویاگویند (وقتی‌که گپ شد) یعنی موقعیکه بزرگ شد . فعل آن «گپ‌شدن» گپتر یعنی بزرگتر .

۲ ــ حرف وصحبت‌را گویند مثلاً : «گپ زد» یعنی حرف زد وصحبت کرد . فعل آن «گپ‌زدن» است .

(واژه‌ها ومثلهای شیرازی وکازرونی گردآورنده علی نقی بهروزی ۱۳۴۸)

گَپ : سخن لاف وگزاف و افسانه وپرگوئی .

گپ‌زدن : لاف وبیهوده سراییدن .

گُپتن : بروزن ومعنی گفتن است .

گپو : گپ .

گپیدن : گفتن وگپ‌زدن .

(فرهنگ نوبهار اثر محمد علی تبریزی خیابانی)

این گردآوری ازفرهنگهای فارسی بود . درهمهٔ آنها یکنواخت نوشته شده است جز فرهنگ نوبهارکه درآن کلمهٔ گپوکه شاید ازفرهنگ آنندراج گرفته شده و واژهٔ گپیدن‌که فعل ومصدر باشد تازه آمده است . اکنون میپردازم به‌زبانهای دیگر وپس‌ازآن بطرف ریشه‌ای‌که درفارسی باستان آمده نقل می‌کنیم . پس درزیر استخراجی از زبان فارسی دری افغانستان است ومی‌بینیم‌که این کلمهٔ «گپ» درآن زبان بچه نحوی بکار میرود واگرچه درمعنای آن تفاوتی چندان ندارد ولی باکلمات واصطلاحات گوناگون استعمال رفته است .

گَپ : سخن وکلام .

ازگپ ماندن : کنایه ، بحالت نزع بودن .

به‌گپ‌آمدن : به‌سخن آمدن .

به‌گپ‌کسی‌کردن :

به‌گپ‌کسی شدن : برای وفکرکسی کارکردن .

بی‌گپ وسخن : کنایهٔ بی‌سبب وبلاجهت .

سرگپ آمدن : کنایه ، بالای مقصد آمدن .

کسی‌را بگپ‌گرفتن : کسی‌را بـرای مقصدی به‌سخن مشغول‌کردن .

کسی‌را سرگپ آوردن : کسی‌را بالای مقصد آوردن .

گپ ازگپ برآمدن : کنایه ، موقع ازدست رفتن .

گپ ازگپ خیستن (xêstan) از سخن ، سخن دیگر پیداشدن .

گپ بد : سخن زشت .

گپ پهلودار : سخن طنزآمیز ونیشدار .

گپ بیراه : سخن غیر حسابی .

گپ پخته :

گپ جاندار : سخن سنجیده و معقول

گپ خام : سخن پوچ وبیمعنی .

گپ خیستن (gap xestan) کنایه ، فتنه برپاشدن .

گپ راه* : سخن حسابی .

گپ رس : (gap ras) سخن فهم ــ نکته‌سنج .

گپ‌رو : کسی‌که بحرف دیگری عمل‌کند .

گپ‌زدن : سخن‌گفتن .

گپ‌ساختن : تهمت بستن .

گپ‌ساز : تهمت‌گر .

گپ‌شنو : ۱ ــ کسی‌که سخن‌کسی‌را می‌پذیرد .

۲ ــ کسی‌که بسخن دیگری عمل‌کند .

گپ‌کسی‌راکشیدن : سخن‌کسی‌را تحمل‌کردن .

گپ‌کشیدن : برای کسی حرف درست‌کردن .

* گپ‌دادن : کلاه‌گذاشتن ، فریب‌دادن .

گپ گرفتن : سخن ازدهن کسی گرفتن ــ میان حرف کسی آمدن .
گپ گوی : مرادف (گپساز) است .
گپ گیر : ۱ ــ زرنگ وتیزهوش ۲ ــ ناقد
گپ گیرك : سخن‌چین و نمام .
گپ مفت : کلام بی‌معنی .
گپ نر : سخن صاف وبی‌آلایش مثال «گپ‌نر کره‌ندارد»
گپوك : پرگوی ــ کسی که بسیار حرف میزند .
گپ هوائی : سخن پوچ وبی‌معنی .
(ازلغات عامیانه فارسی افغانستان
تألیف عبدالله افغانی‌نویس)

حالا ببینیم که کلمه گپ درزبانهای پنجابی و اردو بچه صورت بکار میرود ودرزیر آورده میشود ، اول پنجابی :
گپ : سخن فضول وبیهوده و دروغ بیشتر بمعنی دروغ استعمال میشود .
گپ چهدنا (با دال هندی) gap chadna حرف دروغ گفتن وسخن بی‌معنی وگپ‌زدن .
گپ مارنا gap marna بی‌معنی وگپ‌زدن .
گپان (با نون غنّه) gappan جمع گپ .
گپنا وکپنا gapna - kapna : گپ‌زدن .
گپو gappu دروغگو ــ کسی که حرف بسیار وبی‌معنی میگوید .
گپی gappi دروغگو ــ کسی که حرف بسیار وبی‌معنی میگوید .
گپ‌شپ : سخن بیهوده ــ دروغبانی ۲ ــ صحبت‌دوستانه ۳ ــ دوستی .
گپ‌شپ هونا : دوست بودن ــ رفیق شدن ــ دوستی .
و اکنون در اردو چنین بکار میرود :
گپ : بمعنی سخن پوچ وبیهــوده وبی‌معنی و هرزه ودروغ .
گپ ارانا : (با رای هندی) gap orana : سخن دروغ بین مردم پراگندن .
گپ هانکنا : gap hankna : دروغ وحرف بی‌معنی گفتن
گپ مارنا : gap marna : گپ‌زدن
گپین : (بانون غنه درآخر) gappen : جمع گپ ــ گپ‌ها .
گپین ارانا : (با رای هندی) orana دروغ گفتن وبین مردم پراکندن .
گپین هانکنا : گپ‌زدن ولی درصورت جمع مستعمل است .
گپین مارنا :
گپ‌باز : دروغگو ــ پرحرف ــ حراف .

گپ‌بازی : صحبت دوستانه بین دوستان برای تفریح و وقت‌گذرانی .
گپ شپ : صحبت دروغی ۲ ــ صحبت دوستانه ۳ ــ دوستی وآشنایی .
گپ‌شپ کرنا : صحبت کرنا ــ حرف زدن .
گپ شپ هونا : صحبت شدن میان دوستان برای تفریح.
گپ گپورا : (با رای هندی) gap gapora : شلوغ، زیاد حرفی .
گپی (gappi) : کسی که گپ زنند ــ وحرفهای او وزن نداشته باشد ومیان مردم دروغگو معروف باشد .

(Kitabistan twentieth century standard Dictionary)
(Urdu - English)

ریشهٔ واژهٔ گپ ، درفارسی باستان "gaub" که فعل است، آمده و درفارسی میانه gowet و در فارسی جدید goyad = گوید شده است .

Altirani sches Wörterbuch (Christian Bartholomae) Berlin - 1961.

وهمچنین «کنت» در دستور فارسی باستان چنین می‌نگارد .

gaub: vb. = Say (old Persian) call one's self. (Sasanian Pahlvi) = gowet (he says) (New Persian) goyad = gauäo = guftan. perhaps a - bh extention of PIE root. ghev - seen with - S - extention is gausa. gaubataiy (midle) - agaubata written as agaurata - agaubata - gaubataiy.

(From Old Persian grammer by Kent, American Oriental Society 1953).

گذشته از زبان فارسی ودیگر زبانهای شبه قاره پاکستان وهند درزبان انگلیسی همنوع کلمهٔ «گپ» یا «گپ‌شپ» نیز موجود است وکلمات مشتق وترکیبی کاملاً مانند واژه‌های ترکیبی زبانهای شبه قاره است ــ اگرچه بنده در زبانشناسی دسترسی ندارم ولی فکر میکنم که کلمهٔ "gossip" انگلیسی ازهمان «گپ یاگپ‌شب» باشد چون هم ازنظر ظاهری و هم معنوی نزدیکتر است ، البته مسئلهرا به‌زبانشناسان واگذار میکنم که ایشان پاسخگوی این سئوال باشند .

دراینجا کلمهٔ "gossip" ولغات ترکیبی آنرا میآورم تا برای خوانندگان روشن‌تر باشد : . . . . . (این کلمه‌هم شرقی باستانی است چنانکه درفرهنگهای انگلیسی‌آمده ونقل شده‌است.)

gossip: n. (old East) a, person given to chattering, esp. about the affairs of others; tattler; b, One who spreads rumours or reports abouts others and their doings, without a scrupulous attention to veracity; a chattering busy body. (2) a. friendly, intimate con-

versation; a chat; To have a good gossip; b. (esp. in un-favourable sense) talk about the business of others; illnatured, ill founded, reports and rumours. c, personal, usually trivial, tittle - tallte in the daily press, about society people and notabilities of the hours; also attrib.

gossip column, gossip writer.

Gossip (II) v. in. (From preceding) a. To talk, hold conversation, of a casual, friendly kind; b. to spread ill natured reports about others to discus the private affairs of others, indiscreetly, and maliciously.

gossipy: adj. I. (of person) a. fond of familiar conversation and chat. b. inclind to discus about other people and their affairs in an unscrupulous, unfriendly, manners. (2.) (of conversation) of the nature of gossip; trivial, having no weight or authority; based on, cosisting of, idle rumours & conversation.

(Webster Universal Dictionary, Edited by, Henry Cecil Wyld & Eric H. Partridge)

1970, New York, printed in Holland.

Shahid

این تحقیق ناقص بنده بودکه درپیرامون واژه «گپ» بعمل آمـده است . دراینجا باید یادآور شوم کـه بعضی از دانشمندان واساتید واژه گپتن = گفتن‌را از «گپ» یابالعکس قبول نمیکنند ودرمیان ایشان جناب آقای دکتر بهار ، استاد زبانشناسی، دانشگاه تهران نیز می‌باشند (چون بعنوان پژوهش راجع به‌این واژه باایشان صحبت نموده‌ام) . نیز کلمه gossip (گپ‌زدن) وصورتهای گوناگون این درزبان انگلیسی را از «گپ» نمی‌دانند ــ بنده چون شباهت زیادی بین این کلمات دیدم این‌راهم ضمن «گپ» آوردم .

ولی کلمهٔ «شپ» sap که بصورت جداگانه‌ای در هیچجا دیده نشده واستادان گرامی وهمچنین نویسندهٔ این مقاله باتفاق رأی این واژه‌را «مهمل» یعنی بی‌معنی خوانده‌ایم. چون شباهت این‌گونه «مهملات» که مخصوصاً درزبان پنجابی فراوان بکار برده میشود ، بهمین صورت است مثلاً از پانی (آب) = پانی شانی واز روتی (نان) روتی شوتی (البته باتای هندی) مکان (خانه) مکان شکان و کتاب شتاب ، کمره = کمرا (اتاق) کمره شمره باغ شاغ ، نوکر شوکر وغیره‌ویقین میدانم که بنابه‌همین دستور واژه «شپ» که باکلمهٔ «گپ» بکار میرود مهمل باشد ومعنی علاحده‌ای از «گپ» ندارد . بازهم اگر دانشمندان وپژوهشگران ارجمند اطلاعی دراین زمینه بهم رسانند و ریشهٔ اصلی این واژه (شپ) را پیداکرده ، تحقیق این خاکسار راکامل نمایند ازمحبت ایشان بی‌نهایت تشکر مینمایم .

ازطرف دیگر ریشهٔ کلمهٔ (گپ) را درزبان سانسکریت نتوانستم پیداکنم واگر کسی درسانسکریت باستانی هم وجود چنین واژه‌را جستجو کند آنوقت میتوانیم بگوییم که گپ ، نه‌فقط ایرانی بلکه هندوآریائی یاهندو اروپائی یاآریائی یا هندو ایرانی است .

ممکن است واژه شپ (بفتح اول) ارتباط با «شپ‌زدن» یعنی کف‌زدن ــ دست‌زدن باشدکه درواژه‌ها ومثلهای‌شیرازی وکازرونی آمده است[1] ، «شپ = کف دست وکف پا است چنانکه گویند شپ دست وشپ پا» اگر چنین است گپ شپ بمعنی «سخن ودست‌زدن» باشد که دوستان وقت صحبت و حرف شوخی ومزاح زنند وباخوش‌حالی کف زنند .

---

۱ ــ واژه‌ها ومثلهای شیرازی وکازونی صفحه۳٦۷ تألیف (علی‌نقی بهروزی) چاپ وزارت فرهنگ‌وهنر ۱۳٤۸ خورشیدی.

شاه الوند

علی جهانپور

سلسله جبال الوندکه درغرب شهر باستانی همدان میباشد ازکوهستانهای بنام ایران است واز آنجائیکه این قله ازدیرباز سایه‌گستر قدیمی‌ترین شهر ایران بوده وهست ، دیرپائی وگذشت زمان سبب شده هردره و صخره سنگ این کوهستان نام بخصوصی بنا بر روایات موجود بخود گرفته باشد .

درهرگوشه و کنار این سلسله جبال آثاریکه بازگوکننده دوران باستانی ایران باشد فراوان یافت میشود ودراین مختصرفهرست‌گونه بذکرنامهای مکانی‌که معروف ومشهور میباشند بسنده شده است .

۱ ــ قله اصلی سلسله جبال الوند ــ ارتفاع ازسطح دریا ۳۶۶۴ متر . [I]

رأس‌القله سنگیست یك پارچه از نوع سنگهای آتش‌فشانی‌که در روی آن بیش از ۲۰ نفر میتوانند براحتی نشسته و سایر قله‌ها را زیرپای خود به‌بینند و ارتفاع این سنگ در حدود ۵ الی ۶ متر میباشد و شعاع آن ۲ الی ۲ر۵ متر . زیر این قطعه سنگ بزرگ شکافیست طبیعی وعمیق ودر آن محفظه‌ایست که با چند قندیل و شمعهای سوخته ونیم سوختهٔ نذری محفظه را بامام‌زادهٔ کوچکی تبدیل نموده است و قسمتی از دیوارهٔ آن نیز آجرچینی است این محفظه که زیارتگاه فاتحین قلهٔ الوند است شاه الوند ، یا نوح‌بن نبی نام دارد .

کوهپایه نشینان الوندکوه بخصوص روستائیان اطراف همدان آنجارا زیارتگاهی معتبر دانسته و درتابستان بویژه مرداد ماه با گوسفندان ویژه قربانی شبانه‌روزی در آن ارتفاع بلند با شاه الوند خلوت کرده و برازونیاز می‌پردازند و عقیده براین است درهنگام طوفان حضرت نوح که آب همه‌جارا فرا گرفت فرزند حضرت نوح بکشتی پدر نرفت وبرای‌اینکه درآب غرق نشود بقلهٔ الوند شد ودر همانجا درگذشت و این محفظه آرامگاه فرزند نوح میباشد و بهمین دلیل نوح‌بن نبی نام دارد و بزرگترین سوگند ایلات دره‌های الوند واژهٔ (شاه الوند) میباشد و در طلب یاری واستمداد واژهٔ «یا شاه الوند» بزبان میرانند .

۲ ــ حوض نبی

در فاصله ۱۵۰ الی ۲۰۰ متر بقله مانده از دل صخره‌سنگهای کوه آبی بغایت صاف

وخنك می‌جوشد و زوار شاه الوند و کسانیکه بقصد فتح قله بدانجا میروند از صفای این‌چشمه بنشاط آمده وسیراب میشوند . آب این چشمه بحوضچه‌ای ریخته که دروسط محوطه‌ای هموار قرار دارد این محوطه بدست زوار شاه الوند اززمانهای پیش ساخته شده است که در آن بیش از ۲۰۰ نفر میتوانند براحتی استراحت نمایند .

عقیده براین میباشد : آب این حوض شفابخش بوده زیرا وجود او با امامزاده نوح‌بن نبی رابطه مستقیم دارد واین معنا از نام حوض و چشمه که حوض نبی نام دارد مستفاد میباشد. [II]

۳ ــ تخت نادر

تخت نادر نــام صفحه تقریباً بزرگیست در پائین قله که راه اصلی قله از این منطقه میگذرد و کلاً از چمن سبز پوشیده است و دارای چشمه‌های متعدد میباشد . وآدمی دراین صفحه سنگ بزرگ رأس قله را بوضوح می‌بیند که چون عقابی پرگشوده ومنتظر براه می‌نگرد.

میگویند هنگامی که نادرشاه افشار بقصد جنگ با عثمانیها بدان‌سو حرکت میکرده دراین منطقه وسیع اردو زده وزمانی درپای شاه الوند اطراق نموده و بهمین دلیل اینجا نام تخت نادر بخود گرفته است . [III]

٤ ــ بهشت آب :

در دره جنوبی قله از شکاف صخره سنگ سیاه از نوع آتش‌فشانی آبی صاف بیرون می‌جهد که در گوارائی ونشاط‌آوری در بین چشمه‌های الوند بی‌نظیر ودر بین هزاران چشمه این کوهستان مثال میباشد زائرین شاه الوند معتقدند آب این چشمه از بهشت سرچشمه گرفته زیرا گواراترین ونشاط‌آورترین آبهارا دارد وازطرفی از دل سنگ می‌جوشد کــه خود معجزه‌ایست . [IV]

هرکس بنیت زیارت بقله آمده باشد واجب میداند از آب این چشمه نوشیده و سرو صورت بشوید و صلوات بفرستد درضمن کلیهٔ ظروف خالی‌را ازچشمه پرکرده بعنوان سوقات وتبرك برای دوستان وبستگان خود میبرند .

٥ ــ گهواره مریم :

در محاذات بهشت آب سنگیست تقریباً منشوری شکل که وجود او درمیان سنگهای آتش‌فشانی محیط خود کاملاً غریب واستثنائی میباشد ، و معلوم نیست این سنگ‌تراش‌خورده بچه دلیل در سینهٔ کوه قرار داده شده است . اطراف اورا مقداری سنگ‌چین کرده‌اند کــه مشتاقان شاه الوند حتماً آنجارا زیارت‌کرده ومیگذرند و عقیده براین است این سنگ نظرکرده ومقدس است . وچون شکل ظاهری او نمای گهواره دارد تصور میشود نام گهواره مریم بهمین دلیل باشد .

٦ ــ یخچال حضرت صاحب‌الزمان :

قسمتی از سلسله جبال الوند که در جنوب‌شرقی شهر امتداد دارد همیشه پوشیده ازبرف و یخچالهای طبیعی‌است در زمستانهائیکه برف بسیار و بیشتر ازسال پیش میبارد برف این کوهستان در طول تابستان ذوب نشده تا زمستان دیگر باقی میماند و منبع اصلی آب سد شهناز

وسایر منطقه اطراف همدان از همین یخچال طبیعی میباشد و اهالی این نعمت را از برکت و بخشایش حضرت صاحب‌الزمان میدانند و آن هنگام که امکان تهیه یخ مصنوعی نبود یخ مصرفی اهالی همدان از همین یخچال طبیعی تهیه میشد .

۷ ــ امامزاده کوه :

در شمال قله سربفلك کشیدهٔ الوند درهٔ بسیار عمیق وپرشیبی است که سختی راه هر کوه‌پیمائی را به ناراحتی ودرماندگی میکشاند انتهای این شیبی تند وناراحت‌کننده منتهی بدرهٔ وسیع و گسترده‌ایست که دربین دو رشته کوه محصور شده است ورودخانهٔ پرآبی اورا مشروب مینماید در طول این مسیرپنج دهکدهٔ با صفا وجود دارد که آخرین آنها بنام برفه‌جین (برفین) میباشد . در جوار این ده بالای تپه‌ای دردامنهٔ کوه نیایش‌گاه بزرگیست که کف آن با قالیچه‌های کوچك تقریباً ۳۰×٤۰سانتیمتر مفروش شده است این قالیچه‌ها از طرف زوارهمدانی و روستائیان اطراف بعنوان نذر بدانجا اهداء شده است زیرا هرکس مرادی داشته باشد چنین قالیچه‌ای بامامزاده کوه نذر مینماید پس‌از دست‌یافتن بمراد خود باید بعهد خود وفا نماید و قالیچه‌ای اهدا کند .

نمای بیرونی این امامزاده از آجر بوده ودارای طاق‌نماهائیست ، ایوان وسردر این بنا گوئی با قسمت داخلی ساختمان ازنظر سبك معماری اختلاف دارد و میتوان گفت : قسمت داخلی که دارای دو آرامگاه میباشد بعداً بسرداب و ایوان اضافه شده است . برخلاف قسمت جلوئی که پوشش مسطحی‌دارد سرپوش قبرها طاق تخم‌مرغی‌دارند و چهاردور قبرها بانرده‌های مشبکی چوبی محصور شده‌است .

روستائیان واهالی همدان باین نیایش‌گاه عقیده خاصی دارند و زیارت امامزاده کوه درسال یك‌بار از سنتهای دیرینه اهالی این منطقه است .

۸ ــ قِـزقَـلعه‌سِی = قلعه‌ی دختر :

درفاصله بین قله الوند وگردنهٔ معروف تویسرکان بهمدان در قلهٔ کوهی مخروبه قلعه‌ای است بنام قز قلعه‌سی که واژه‌ایست ترکی بمعنی قلعهٔ دختر این قلعه دارای دیوارهای سنگی قطوری بوده که کاملاً ریخته و مخروبــه شده است ولی پی و بن دیواره‌ها موجود است و آجرهای سالم ساختمان که ضلع آنان در حدود ٤۰ سانتیمتر میباشد بازگوکنندهٔ عظمت این قلعه در دوران آبادانی آن میباشد .

برخی سردرها وپله‌های سنگی تراش خورده و بزرگ گویای رونق قلعه در دوران ایران باستان هست و چنین بنظر میرسد قلعه‌ای نظامی ومخصوص پاسداری از شهر بوده وقرائن این نظر را تا اندازه‌ئی باثبات میرساند .

۱ ــ موقعیت بنا از نظر انتخاب محل میباشد زیرا کسیکه آنجا بایستد کاملاً گردنه معروف تویسرکان بهمدان وراه کرمانشاه وخطه غرب بهمدان نیز میتواند باشد زیر نظر است .

۲ ــ تمام شهر همدان با وسعت بزرگ اطراف خود از سوی دیگر زیر نظر بیننده‌است.

۳ ــ وجود بنا وطرز ساختمان آن نیز این مطلب را بثبوت میرساند از جمله وجود تنبورکی که در سنگ کنده شده بعمق تقریباً ۲۰ سانتیمتر میتواند دلیل دادن آگهی ومخابره با دود وآتش باشد ودیدبان بمحض مشاهده خطرکه از گردنه تنها راه این کوهستان ظاهر میشود موضوع را بشهر یعنی دیدبانان شهر اطلاع بدهد .

۹ ــ گنجنامه :

درانتهای درهٔ عباس‌آباد منطقه باصفائی است که منتهی بکوهستان و چند آبشار میشود وجادهٔ همدان تویسرکان از این جاده میگذرد .

درکنار جاده روی سنگ بزرگی دوکتیبه در جوار هم بخط میخی وجود دارد کــه هردو از دوران هخامنشیان یکی بنام داریوش کبیر و دیگری بنام خشایارشاه میباشد . و طبق گفته‌کتاب هکمتانه متن هردوکتیبه یکی است تنها اسامی داریوش‌شاه، خشایارشاه‌مشخص‌کننده لوحهٔ ویژه هرپادشاه هست . خطوط هریك ازکتیبه‌ها در سه ستون مانند روزنامه نوشته شده‌که بزبانهای پارسی قدیم ، بابلی ، عیلامی میباشد .

این لوحه‌ها بنام کتیبه‌های گنجنامه معروف است و نام این دره علت وجــود لوایح مذکور درهٔ گنجنامه نامیده میشود ــ عــده‌ئی نیز عقیده دارند نام اصلی دزه و لوحه‌هــا «جنگ‌نامه است» ! [۷]

باید یادآور شد لوح سمت چپ که نیز بالاتر ازلوح دیگر است مربوط به داریوش‌شاه و کتیبهٔ دیگری بنام فرزندش خشایارشاه میباشد .

ترجمه فارسی لوایح ازطرف ادارهٔ فرهنگ و هنر درمحل کتیبه‌هــا نوشته شده که ترجمه مربوط به لوح خشایارشاه چنین است .

خدای بزرگ اهورامزدا ، که بزرگترین خدایان (است) که این زمین را آفرید ،که آن آسمان را آفرید ، که مردم را خلق فرمود ، که بمردم شادی داد ، که خشایارشا را پادشاه نمود ، یگانه شاه از میان شاهان بسیار ، ویگانه فرمانروا از میان فرمانروایان بسیار ،

من (هستم) خشایارشا ، شاه بزرگ ، شاه‌شاهان ، شاه کشورهائیکه ملتهای بسیار دارد، شاه این سرزمین بزرگ دوردست پهناور ، پسر داریوش شاه هخامنشی .

* * *

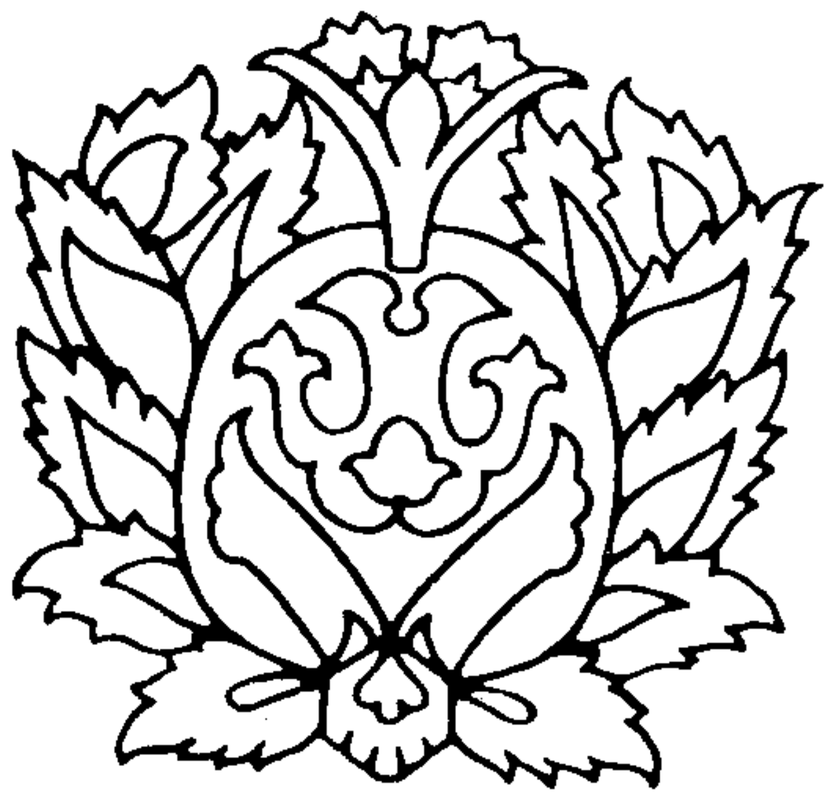

www.KetabFarsi.com

یادداشتهائی دربارهٔ الوندکوه*

پرویز اذکایی

I ــ «اوستا» قدیمترین اثری است که نام «الوند» درآن یاد شده است به گونه‌ی «اِرونت» . یونانیها «اورونت» گفته‌اند . برای وجوه مختلف این نام و معانی آن ، رش : برهان قاطع ؛ ص ۳۳ ، ۵۸ ، ٦٦ ، ٦٧ ح ، ۹٦ ، ۱۱۱ ، ۱۸۳ ، ۱٦۰ ، ۱۳۱۷ ، ونیز : ج ۵ ، ص ٦۱ ــ ٦۳ .

نام این کوه در اغلب متون جغرافیایی کهن ونو ونیز بعضی آثار ادبی یادشده ؛ **فردوسی** گوید :

بهاران بدی او به اروند دشت　　برین گونه چندی برو برگذشت

(سرزمینهای خلافت شرقی ، ضمائم ، ص ۵۲٦) .

در **صِحاح‌الفرس** آمده :

«اروند : دومعنی دارد ، اول رود دجله را خوانند . فردوسی گفت :

اگر پهلوانی ندانـی زبان　　به‌تازی تواروندرا دجله‌خوان

دوم ، کوه الوند است وبرین موجب دراشعار عربی آمده است :

فارقت اروند لاطابت مراتعها . . . . . .

سیوم ، تجربه و آزمایش بود .

الوند : به لام ، ، کوه همدانست . شاعرگفت به زبان پهلوی :

خیزهٔ دایاکی ز ممان وی ته خوش نی　　کوه الوند و دامان وی ته خوش نی

. . . . . » (صحاح ، ص ۷۲ ــ ۷۳)

درادبیات فارسی و نیز عربی ، اشعار و عبارات بسیاری دربارهٔ الوند گفته آمده است ، واز شاعران معاصر همدانی ــ وغیرهمدانی نیز ــ «الوندیه»های چندی دردست است، که مجموع آنها خود «الوندنامه»ی مفصلی می‌شود . چنانکه **یاقوت حموی** (سده‌ی ۷) اشارت کرده ، گوید :

«الوند ... نام کوهی تابان وسرسبز و خرم است فراروی شهر همدان . مردم همدان، فراوان آنرا در سخنها و ترانه‌ها و شعرهای خود یاد می‌کنند ، وآنرا از باشکوه‌ترین‌مفخرتهای شهر خود می‌شمرند ، و درغربت بسی بدان شوق وشور می‌ورزند ...

عین‌القضات عبدالله‌بن محمد میانجی [کشته‌ی ۵۲۵ ه ق] در پیام‌نامه‌یی که به مردم همدان نوشته ــ آنگاه که زندانی بوده است ــ دربارهٔ آن می‌گوید :

کاش می‌دانستم که دگربار دیده خواهد دید
فراز دوقلّه‌ی الوندکوه همدان را ؟
. . . . . [الخ]

شاعری از مردم همدان گفته است:

الوند ونسیم خوش آنرا یاد کردم ،
ودل خسته از فراق را گفتم :
خدا الوند و گلگشت جویبارانش را شاداب کناد !
وهم هرکه بدان فرود آمد ازکوچ‌کننده ودرایستنده
. . . . . [الخ]

گویند : بیشتر آبها درکـوهها از پایین آنهاست ، بجز الوند که آبش از بالا و سرچشمه‌هایش درقله‌هاست . یکی از شاعران ایشان ، آنجا را بر بغداد برتری نهاده وبدان‌شوق ورزیده و [ازجمله] گفته است :

. . . . . .
بغدادتان آیا بهارستان الوند را از یاد او برده است ؟
هان ! هرکه بغداد را به الوند باز خرید ، ورشکست شد .
. . . . . [الخ]

محمدبن بشّار همدانی ، الوند را صفت‌کرده ، گوید :

سایه‌ات شاداب‌باد ای الوند کوهان !
اگرچه ازتو ، خویشتن را در دوری ونژندی افکندیم ... [الخ]
. . . . . .

شعرهای مردم همدان درباره‌ی الوند وصفت کردن ایشان صفاگاههای آنرا بسیاراست، وهمین‌ها که یاد کردیم بسنده است» (معجم‌البلدان ، چاپ وستنفلد ، ج ۱ ، ص ۲۲۵ ــ ۲۲۷) .

★

II ــ « ... آنگاه این‌آب، چون هنگامش بگذرد تا سال دیگر همان‌وقت بند می‌آید، وهم از بیرون آمدن تا بندآمدنش یکروز کم‌وبیش نمی‌شود . همو ، بیماران را – که ازهرسوی بدان روی می‌آرند – بهبودی‌بخش است . می‌گویند : هرگاه که مردمان بر سر آن فزون می‌شوند ، آن هم فزونی می‌یابد ، وچون رو به کاستی نهند ، آن نیز کاهش یابد . محمدبن بشّار همدانی ... گوید :

مردم آیا می‌دانند که مرا چه سان به رنج وا می‌داشتی بهرسالانهٔ حج کردن تو ؟
از دوستکامی آبت که از بیماریها گاهست که برهاند . . . . »

(معجم‌البلدان ، ج ۱ ، ص ۲۲۶) .

★

IV ــ این «طراق» ، تحقیقاً پس از شکست «نادر» از «احمد پاشا» والـی بغداد بوده ، و بقول میرزا مهدی‌خان در سال ۱۱۴۵ ه ق اتفاق افتاده ، لیکن «سایکس» آنرا در ذیل وقایع ۱۱۴۶ ه. ق. = ۱۷۳۳ م یاد می‌کند وگوید :

«دومین لشکرکشی نادر با محاصرهٔ بغداد شروع شد . مدافع این شهر احمدپاشا پس از

---

* مرکز مردم‌شناسی ایران جهت تکمیل مقالهٔ آقای جهانپور این مقاله را به آن افزوده است .

آنکه در میدان مغلوب شد ، خودرا آمادهٔ مقاومت ناامیدانه‌ای ساخت . اما وقتی یك ارتش زورمند ترك تحت فرماندهی توپال عثمان بدان طرف روانه شد موقعیت کاملاً تغییر یافت . نادرشاه از روی نادانی نیروی خودرا دوقسمت نمود و دوازده هزار نفر برای تصرف سنگرهای بغداد باقی گذاشته و خود برای مواجههٔ با ترکها در کرکوك یا قیرکوك نزدیك سامره حرکت نمود . این نبرد یکی از شدیدترین جنگهایی بود که تا آن وقت بین این دو ملت واقع شده‌بود. دراول ایرانیان موفق به شکست سواره‌نظام ترکها شدند ، ولـــی فرار سواره‌نظام در ارکان پیاده نظام سخت ومهیب ترك خللی وارد نساخت وپیشرفت بعدی آنها موقعیت را به حال اول برگردانید . نادر از یك عده از عربها انتظار کمك داشت ، ولی آنها به یکی از جناح‌هـــای ارتش او حمله کردند . به تدریج جنگ برضد ایرانیان پیش رفته ، اسب پیشوای ایران دومرتبه تیر خورد و پرچمدار ایرانیان که خیال کرد نادر کشته شده فرار کرد و همین جنگ را خاتمه داده ، پس از هشت ساعت جنگ مأیوسانه ارتش ایران قلع وقمع گردید . این اخبار به سرعت به بغداد رسید و درآنجا لشکر مجزای ایران هم نابود شد . ارتش اصلی ایران با چنان بی‌نظمی وحالت اختلال فرار می‌نمودکه تا وقتی‌که به«همدان» –دویست میل دورتر ازجبهه جنگ – نرسید ، اصلاح وجمع‌آوری نشد.

وضعیت نادر بعدازاین مصیبت و بلا باید نهایت درجه بحرانی وخطرناك شده باشد ، ولی او بجای اینکه سربازانش را سرزنش کند با تدارك وجبران تلفات وخسارات ودیگروسائل ممکنه آنهارا تشویق و تشجیع می‌نمود . شخصیت و شهرت نادر آنقدر فوق‌العاده بودکه ازتمام نواحی واطراف ایران نفرات جدید و سربازان تازه‌نفس هجوم آورده واو در مدتی کمتر از سه‌ماه بعداز آن شکست تباه‌کننده توانست باردیگر خودرا برای جنگ با یك ارتش قوی آماده سازد . (تاریخ ایران ، تألیف سرپرسی سایکس ، ترجمه‌ی سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی ، تهران ، علمی ، ج ۲ ، ۱۳۳۵ ، ص ۳۹۰ ــ ۳۹۱) .

ورود نادر به همدان در دوم ماه صفر بوده و پس از تدارك نظامی کامل وپیوستن قوای فرا آمده از نواحی مملکت ، به قول میرزا مهدی‌خان : «بعداز اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتساق امور، در بیست‌ودوم شهر ربیع‌الاول ، بهم عنانی تأییدات سبحانی ، با شوکت اسکندری و فـّر سلیمانی ، به شوق ملاقات عثمان پاشا سرعسکر از بلدهٔ همدان رایت‌افرازلوای کین‌جویی و مملکت‌ستانی شدند» (جهانگشای نادری ، از انتشارات انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۱ ، ص ۲۰۷ ، ۲۱۰) .

بی‌گمان ، «تخت نادر» درالوندکوه ، یادگار همین مدت توقف نادر در آنجاست . انتخاب این محل ، باردیگر نشان‌دهنده‌ی نبوغ شگرف نظامی این سردار است . بیان دلایل و چگونگی این امر ، خود داستان مفصل ودلکشی می‌شود ، که بزودی درجایی خواهم نگاشت.

٤ ــ «یکـــی از مردم همدان ، سخنی آورده و گفته است : برابوعبدالله [امام] **جعفربن محمد صادق** وارد شدم . به‌من‌گفت : ازکجا هستی ؟ گفتم ازکوهستان . گفت ازکدام شهر ؟ گفتم : از همدان . گفت : کوه آنجا را که بدان «راوند» گویند می‌شناسی ؟ گفتم : خدا مرا فدای توکناد ! فقط بدان اروند گوید . پس گفت : آری ، اما اینکه در آن چشمه‌یی **از چشمه‌های بهشت هست** .

گوید : مردم شهر ، خود بدان آگاهند که همان چشمه‌ساری است که بر قله‌ی کوه است . و همانست که آبش دروقتی معلوم از اوقات سال بیرون می‌آید . سرچشمه‌اش از شکافی است در میان یك خرسنگ . و آن آبی خوش و سخت خنك است که اگر نوشنده – در هر شبانروز – صدپیمانه و یا بیشتر از آن بیاشامد ، وی را سنگینی پدید نیاید ، بلکه از آن سود جوید . در روایتی است : اگر صدپیمانه از آن نوشد سیراب نگردد . . . . . .

باز همچنین ، محمدبن بشار ، الوند را صفت کرده [از جمله] گوید :

. . . . . .
فراز الوند – پیشانی آن – ترا از آبی روان
– آب شده از برف – به جویبارانی خوش نوشانده ،
بینی که روان ، آب به پشت خرسنگهاست
زیبایی سرچشمه‌ها نیك شده ، سراب آنها رفته
چنانکه گویی درآن آمیغی از بهشت است
که برای ساکنان آنجا «حیوان»*اش می‌جوشد .
. . . . . (معجم‌البلدان) .

★

V ــ درمیان متون کهن، قدیمترین‌جایی‌که از«گنجنامه» یا «جنگنامه» وسنگ‌نبشته های آن سخن رفته است ، «اخبارالبلدان» **ابن‌فقیه همدانی** است (مولف بسال ۲۹۰ ه ق) . اینك بامقابله‌ی نسخه چاپی آن (ویراسته‌ی «دخویه» ، لیدن ، ۱۳۰۲ ه. ق.) وعکسی (ازروی نسخه‌ی یگانه‌ی کتابخانه‌ی «آستان قدس») ، گفتار اورا دراین‌باره به شرح زیرترجمه‌می‌کنیم:

« ... ودر همدان ، خرسنگی شگرف هست در جایی کــه بدان **تبنابر**[1] گویند از **دارنبهان**[2] ، در دامنه‌ی کوه ، که در آن دو طاقچه‌ی چهارگوشه – به اندازه‌ی هم – بالاتراز زمین کنده شده ، ودر هرطاقچه –چون هیأت لوحها – سه‌تخته ستون‌وار و درهریك از آن لوحها بیست‌رده خط تراشیده‌شده‌است . واین ، خط نگاشته‌یی‌است[3]که بدان «کشتج»[4] می‌گویند.

گویند : آنگاه که اسکندر از همدان می‌گذشت ، این سنگ [نبشته] را بدید و به خواندن آن فرمان داد . پس خوانده شد و چنین بود[5] :

راستی ، ترازوی ایزدی است که دادگری را برمدار آن نهاده است . و دروغ ، پیمانه‌ی اهریمن است‌کــه ستم را بر مدار آن گذارده . و هم این‌دو ، در میان بندگان وشهرها یکدیگر را چاره‌گر و همبر و همسپارند. پس چون راستی بر دروغ برتری داده شود ، دادگری برستم نیز برتر شود . و چون دروغ به راستی بگراید ، ستم هم به دادگری گرایش یابد. زمین فروپوشیده ازگناهان است . پس راست گویید ، اگر که به اندازه‌ی مویی باشد . زیرا که آن پرتوی‌است ازفروغ ایزدی . واز دروغ‌بپرهیزید اگر که به اندازه‌ی مویی باشد ، چرا که آن وسیلتی است از وسیلتهای اهریمن . وبدان کس که راستتان گفت ، راست گویید ، که از راستی راستی زاید . و بدان کس که دروغتان گفت ، دروغ مگویید که ازدروغ، جزدروغ نخیزد . وهم این‌دورا ، ازسرشته‌ها ونهشته‌هاشان جولانگاه‌هاست. پس ای فرزانگان ! راست کارانی باشید که دهانهایتان از فروغ پرشود ، نه دروغ‌کارانی که نفرین بر زبانهاتان چیره باشد .

---

* – حیوان ، نام آبی است که گویند در زمین بهشت می‌جوشد .
۱ – نسخه بدل : بنبابر ، ینبابر . عکسی : تبنابر / تبنان‌بر .
۲ – نسخه بدل : دادبنهان . عکسی : دادمهان .
۳ – عکسی افزوده : که به آن **نبشت خدایان** [= نوشته‌ی خدایان/ ایزدان/ شاهان ؟] گویند .
٤ – درباره‌ی «کشتج/گشته» و«گشته دبیره» ، رش : «سبك‌شناسی» **بهار** .
٥ – در عکسی : گویند آنگاه که اسکندر از همدان می‌گذشت ، این خرسنگ را نگریست و نیکی و بلندی وصافی آنرا در دامنه‌ی آن کوه دریافت . فرمان داد آن دوطاقچه را درآن بکنند و آنچه برآن نوشته است بنویسند . لیکن گروهی از دانشمندان آن سرزمین یاد کنند که از ساختن آن دوطاقچه ونگارش نوشته‌ها آگاهی ندارند ، چه اینکه آنها قدیمی‌اند واسکندر (هنگام گذر کردن ... (الخ)». (برگ ۱۲۸) .

و من ، چندان‌که سخن ازایزد آغازکرده وبدان راستکار بوده‌ام ، بر روی آب راه رفتم . وچون از اهریمن آغاز سخن کرده و بدان دروغ‌کار بوده‌ام ، در ستمگری فرو افتادم . آنگاه توبت خودرا از آن دروغها ، با همین پند دراین تخته سنگ بگذاردم ، تاکه پند نیوشی ازآن اندرز یابد . پس این حکمت گویارا ازاین لخت سنگ ٭گنگ بپذیرید!».

«من[۶] ، و عبدالله‌بن محمدبن زنجویه‌بن مهران –که از دهقانان بلندپایه‌ی همدان ، و از خداوندگاران «سارو» و ارگ آنست – همداستان شدیم ، ومن خبر اسکندر را برای او خواندم ، آنگاه وی این [چکامه] را – که ازخود اوست – برخواند :

بس است ترا باده و پریان سیمین‌تن !
که با آن سپیدمویی ، دیگر بهانه‌ات نمانده ،
پیش‌رس مرگ ، پیری است . پس [فروهل] !
که تو از کام‌گیری ، رانده و وامانده‌ای .
چه بسیارپند که تراست ای خردمند !
اگرت بیم سودی نکرد ، هم بایدت بیمناکی .
در دامان «الوند» ما ، بر تخت‌سنگی ستبر
از روزگار شاپور نبشته‌یی است :
«که راستی ، ترازوی داداری است که
(از پی دشواری ، آسانی بیاورد)[۷] .
و دروغ ، پیمانه‌ای (گجسته‌یی) است که
ازجایگه (پریان سیمین تن)[۸] (بیرونمان راند)[۹].
ای گویا به راستی ! براستی کـه
دهانت از فروغ پرشده است
و تو ای گواه بر دروغ ! ماناکه
درمغاك پرتگاهان فروفتاده‌ای .
همان که سخن از ایزد آغاز کردم ،
با رفتن برپایاب خیزاب‌شکن
دیری بر روی آب پاییدم ودریا
وخیزاب ، همه در فرمان من فرمانبر .
و چون از اهریمن ، سخنی براندم
روزم همه در تیرگی دیجور بسرآمد .
ترا همین ، که من دراین سنگ سخت
پشیمانی پند گویم ، ازدروغ باز داراد !
بپذیر این حکمت را از سنگی لخت ،
که تا دمیدن «صور» بجا خواهد ماند .» .

یکی از دانایان گفته است : چنین دریافتیم که مردمان پیش از ما ، تنومندتر بودند. واز پیکرهاشان درشت‌تر ، بردباری ایشان . و هم نیرومندتر بودند ، واز نیرویشان سخت‌تر، آزمودگیشان . ونیز دیرزی‌تر بودند ، که اززندگیشان دیرپای‌تر ، آزمایش ایشان درکارها و آگاهی یافتن برآنها بود . دیندار ایشان درکار دین ، به دانش و کنش سرآمدتر از ما بود ، هم بدینسان بود دنیادارشان .

وچنین یافتیم که آنان ، بدانچه از دانشها اختصاص می‌یافتند ، خورسند نمی‌شدند ، مگر آنکه مارا نیز در آنچه از دانشهای پیشین و پسین سزاوار یافته‌اند ، باخود هنباز کنند . پس نبشته‌های ماندنی ازآنها نگاشته‌اند . غم‌خوارگی آنان دراین‌باره ، همین بس‌که مردی از ایشان که دری ازحکمت به رویش گشوده می‌شد ، هرچند که در شهر غیربومی خود می‌بود، باز آنرا به خرسنگی سخت می‌نوشت . برای آنکه از آن حکمت بدو رشك برند . برای آنکه اگر آن حکمت بر پسینیان به خطا و یا از میان رود ، ناپسندیده است . پس نبشته‌های ماندنی از دانش‌ها نگاشته‌اند . و هنر آفرینه‌های ایشان دراین‌باره ، چونان هنر ساخته‌های پدری‌است مهربان برای فرزند دلبندش . هم ایشان بنیادهای نامی و جایگاه‌های سرشناس استوارکرده‌اند، که سزاست هماره بر تارك روزگار به جای مانده ، ازفرسایش بدور باشد .

دراین باره ، نگارش‌ها کرده‌اند ، چنانکه برگنبد «**غمدان**[10] ، و بر ستون **مارد**[11] وبر پایه‌ی **مشقّر**[12] و بر **ابلق فرد**[13] و بر [ستونی در میان] **نیل** ــ در مصر ، و بر در کنشت **رها** و بر دروازه‌ی **قیروان** و بر دروازه‌ی **سمرقند** ، **و برآن سنگ در** «**تبنابر**[14] **همدان** ، **نبشته‌ها کرده‌اند** .» (پایان) .

---

۶ – مقصود از «من» ، چنانچه بنا را بر متن چاپی بگذاریم ، خود مؤلف – یعنی«احمدبن محمدبن اسحق فقیه» – خواهد بود . لاکن با تطبیقی که به استعجال میان چاپی و خطی نموده‌ام – که البته نیاز به دقت و بازبینی بیشتر است – گویا بایستی اورا مختصرکننده و محرر کتاب (درسده‌ی ۶) بشمار آورد نه «ابن فقیه» .

۷ – آیه‌های ۵ و ۶ سوره‌ی «انشراح/۹۴» دراین پاره ، درج و حل شده است .

۸ – مقصود : بهشت است ، ومأخوذ از مضمون برخی آیه‌های سوره‌های ۴۴ و ۵۲ و۵۵ و۵۶ .

۹ – مقصود : **شیطان** (=گجسته = لعین) است که آدم وحوا را لغزاند واز بهشت راند . پس مضمون آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی «بقره/۲» دراین‌پاره خل گردیده ، ونیز آیه‌ی ۱۱۷ از سوره‌ی «طه / ۲۰» .

۱۰ – در متن ، عمدان ، از جمله به معنای : ستونها وافراخته‌ها . لیکن «غمدان» نام کوشکی ویران شده در یمن است . .

۱۱ – مارد ، به معنای : سرکش ، نام دژی است در «دومةالجندل» .

۱۲ – مشقّر ، نام دژ وجایی است .

۱۳ – ابلق‌فرد ، ارکی است ازسموییل‌بن عادیا یهودی ، که ازسنگهای سپیدوسیاه ساخته شده است. ودر مثل است که : «سرکشی کرد «مارد» وارج یافت «ابلق» (اقرب‌الموارد) .

۱۴ – نسخه بدل : تبنابر ، ببنایه ، سابه .

کمال‌الملک

سنت‌شکن و سنت‌گذار

«مراقب باشید ، این آتش از ایران آمده است .»

با این توصیف و اعجاب «فانتن لاتور» نقاش نامی فرانسوی «کمال‌الملك» را به شاگردانش معرفی کرد . استاد فرانسوی به شاگردانش توصیه کرد :

«از تابش و حرارت این آتش بهره بگیرید .»

«فانتن لاتور» در پیشانی بلند کمال‌الملك تاریخ‌طولانی و سرشناس نقاشی ایران را یافته بود . کلام او بیشتر از این وظیفه که شناساننده کمال‌الملك باشد ، نشانی ازشور وشیفتگی خود او داشت . پیش‌از آنکه شاگردان ازاین آتش شرقی بهره‌ای بگیرند ، استاد خود شعله‌های آنرا در قلب خود احساس کرده بود .

نام کمال‌الملك بزودی در هیاهوی پاریس به گوشها رسید . میزان توجه پاریس به این مهمان هنرمند شرقی از آنجا پیداست که وقتی حادثه‌ای ــ اگرچه جزئی وناچیز ــ برای او پیش آمد ، چگونگی آن دربسیاری از روزنامه‌های فرانسه انعکاس یافت . ماجرا از این قرار بود که براثر یك غفلت ، کمال‌الملك ازدرون کالسکه‌ای کــه اورا به خانه میبرد ، بیرون افتاد . استاد دراین حادثه آسیبی ندید ، اما روزنامه‌ها با آب وتاب دراینباره قلمفرسائی کردند . این روزنامه‌هارا کمال‌الملك دربازگشت به ایران همراه آورد .

«گردیجان» یکی ازنقاشان پرآوازه فرانسه که شیفته طراحی نیرومند و انسجام واستحکام خطوط کمال‌الملك شده بود ، به او پیشنهاد نوعی همکاری و همیاری هنری داد . «گردیجان» از کمال‌الملك خواست تا طراحی چند تابلو را به عهده بگیرد ، تا او رنگ‌آمیزی آنهارا به انجام رساند .

«زن ایستاده برهنه» مشخص‌ترین ثمره این‌خلقت هنری‌دوگانه است ، یعنی طرح آنــرا کمال‌الملك کشید و گردیجان رنگ‌آمیزی‌اش کرد .

«بن‌زور» ــ رئیس‌مدرسه مونیخ ــ یکی‌ازسرشناس‌ترین نقاشان اروپا ، کمال‌الملك را «بی‌نظیرترین کپی‌بردار آثار استادان نقاشی کلاسیك اروپا» نامید . تفاهم هنری«بن‌زور» وکمال‌الملك به‌زودی به‌یك توافق روحی‌کشید وپیونددوستی استواری بین آنها بوجود آمد . تابلوئــی‌کدکمال‌الملك از صورت بن‌زور کشیده است ، یکی از جاذب‌ترین کارهای او در اروپاست .

وقت کمال‌الملك در اروپا بیشتر در موزه‌های هنری و درتفحص ودقت و تأمل درآثار نقاشان بی‌بدل گذشته طی میشد . دراین زمینه «دوستعلی خان معیرالممالك» خاطره‌ای نقل کرده است که روشنگر جزئیات قابل توجهی اززندگی استاد در فرنگ است . معیرالممالك در کتاب «رجال عصر ناصری» این خاطره‌را بی‌هیچ آب‌ورنگی چنین آورده است:

«یکی از روزها که در موزه لوور پاریس گرم تماشای آثار دل‌انگیز استادان گذشته بودم و ازاین تالار به آن تالار میرفتم و به هرسو تازه‌تر از تازه‌تری میدیدم ، به تالاری رسیدم که منجنیق مانندی در آن نصب شده بود و نقاشی در بالای آن به‌کپی‌کردن تابلوی معروف «به‌گور سپردن مسیح» مشغول بود . چون نیك نگریستم کمال‌الملك را شناختم . او هم مرا دید و از جایگاه خود به زیر آمد و به صحبت و تحقیق درباره پرده‌های موزه پرداختیم . با قرار قبلی روز بعد به خانه‌اش رفتم و در کارگاهش چند پرده عالی دیدم ،

از جمله یك تیم‌تنه از دربان منزلش بود که بی‌اندازه جلب نظر مرا کرد . خود نیز در میان کارهایش آنرا از همه بیشتر می‌پسندید . استاد به من گفت چند روز دیگر که کپی پرده لوور را به پایان رساندم به اطریش باز خواهم گشت ، اگر گذارت به آنجا افتاد ، پیش من بیا تا اثر واقعی مرا ببینی .

پس‌ازچندی که ازاطریش میگذشتم به‌دیدار استاد رفتم و به راستی دربرابر دو تابلوئی که او خلق کرده بود حیران ماندم . هردو تصویر از یك دختر شورانگیز بی‌اندازه وجیه بود که ضمن گفتگو دریافتم استاد جوان دلباخته اوست وبین آنها سروسر وراز ونیازی برپاست . این دونقش چنان جان‌دار و سبکروح بودند که گوئی میخواستند لب بگشایند و با ما سخن گویند . این تصاویر که هنوز چشم درپی آنها دارم بی‌تردید در رأس آثار کمال‌الملك قرار دارند ...»

وقتی عشق آمد ...

عشق وقتی بیاید ، هنر جان دوباره میگیرد و کامل میشود . آهن اگر درکوره نگدازد ظرفیت پولاد شدن‌نمی‌یابد عشق هنر را میگدازد وآبدیده میکند و ظرفیت‌های آنرا تا مرزهای بی‌مرز رؤیا و آرزو فراتر میبرد . تجربه عشق غنا و سرسبزی هنری است و برای کمال‌الملك که چنان غوطه‌ور درهنرش بود که خارج ازچهاردیواری آن هیچ نمیدید ، این تجربه لازم و حاصلخیز بـود . استاد خود بعدها تجربه و خاطره‌ای را که از آمیزش و یگانگی عشق و هنر دراعماق قلب خود سراغ داشت ، به زبان تأکید باز گفت :

«عشق و شور لازم است ، ورنه هنرمند بیچاره با چه گوهری میتواند لطائف رموزونازك‌کاریهای گردون را دریابد وبرصفحه حیات رقم زند .»[1] .

خانم ایران غفاری ــ نوه بزرگ کمال‌الملك ــ درباره ماجرای عاشقانه استاد و سرانجام شگفتی‌آور این ماجـرا حرفهای جالبی دارد . به این گفت‌وشنود توجه فرمائید :

خانم غفاری : کمال‌الملك در ۲۵ سالگی با «زهرا» دختر مفتاح‌الممالك پیوند زناشوئی بست و از او صاحب چهار فرزند شد ، ولی تنها دخترشان تازه پا به هفت‌سالگی گذاشته بود که زهرا درگذشت . استاد پس از مرگ او تا آخر عمر مجرد زیست و تمام عواطف و تلاش خودرا صرف تربیت فرزندان کرد .

ــ دراین فاصله آیا زن دیگری درزندگی استاد پیدا نشد ؟ زنی که بتواند فی‌المثل الهام‌بخش آثار هنری اوباشد؟

خانم غفاری : چرا . چندسال پس از ازدواج با«زهرا» استاد برای دیدن موزه‌ها و نمایشگاههای نقاشی غرب سفری به چند کشور اروپا از جمله فرانسه کرد . در آنجا دختر یك پروفسور فرانسوی که پیش کمال‌الملك به تحصیل‌نقاشی آغاز کرده بود ، زندگی استاد را به دگرگونی کشاند . نام دختر «آنا» بود . عشق تندگذر آن دو به ازدواج انجامید .

بعد کمال‌الملك آنا را به ایران آورد .

ــ در خانواده خود ؟

خانم غفاری : نه این کاری نبود که از او ساخته باشد، یعنی که نمی‌خواست که وجود زنی بیگانه ــ آنهم در آن زمان ــ آرامش زن و فرزندانش را که مشمول علاقه پایدار او بودند ، برهم زند . کمال‌الملك برای آنا خانه و کاشانه دیگری ترتیب داد و تا مدتی نگذاشت افراد خانواده بوئی از ماجرا ببرند .

ــ آیا این ازدواج عاشقانه دوامی داشت ؟

خانم غفاری : نه ، ماجرا آنطور که دستگیر ما شد به این ترتیب پایان گرفت که : ــ البته به گفته سایر افراد خانواده ــ روزی استاد خم شد تا پیشانی دخترش را ببوسد و مثل همیشه اورا در آغوش کشد ، اما دختر که با حساسیت و کنجکاوی خاص دخترانه ، بوئی از ماجرای ازدواج دوم پدربرده بود ، خودرا کنار کشید . استاد ، حیرت‌زده جویای دلیل این رفتار دخترش شد . دختر خـردسال پاسخ داد . «پدر دوست ندارم با لبهائی که یك زن فرنگی را بوسیده‌ای، مرا هم ببوسی .»

این پیش‌آمـد تأثیر عاطفی خودرا به قلب حساس کمال‌الملك گذاشت و سبب شد که در اولین فرصت همسر جوان فرنگی خودرا به وطنش بازگرداند و ازاو جدا شود

ــ اثری از اندوه عاشقانه ، ازاین جدائی ، با استاد باقی نماند ؟

خانم غفاری : چطور میتواند بـی‌تأثیر باشد ! استاد بی‌تردید عاشق آنا بود ، عشقی که انگیزه بسیاری ازکارهای هنری است ، اما چنانکه به اشاره گذشت ، کمال‌الملك بیش ازآن درقید همبستگی‌های خانوادگی وتربیت سالم فرزندانش بود که پا بر احساس خویش بگذارد و به درهم ریختن آشیانه خانوادگی رضا دهد.»[2]

بازگشت به ایران

درباره مدت اقامت کمال‌الملك در فرنگ اتفاق آراء وجود ندارد . متون و اقوال گوناگونی که در دست است ، طول سفر اروپائی استاد را بین سه تا پنج سال میدانند . اما شواهد معتبرتر گواهی میدهند که کمال‌الملك به سال ۱۳۱٤ هجری راهی اروپا شد و به سال ۱۳۱۹ به وطن بازگشت .

بازگشت او به خواست مظفرالدین‌شاه بود .

«دنباله مطلب درشماره ۱۵۵»

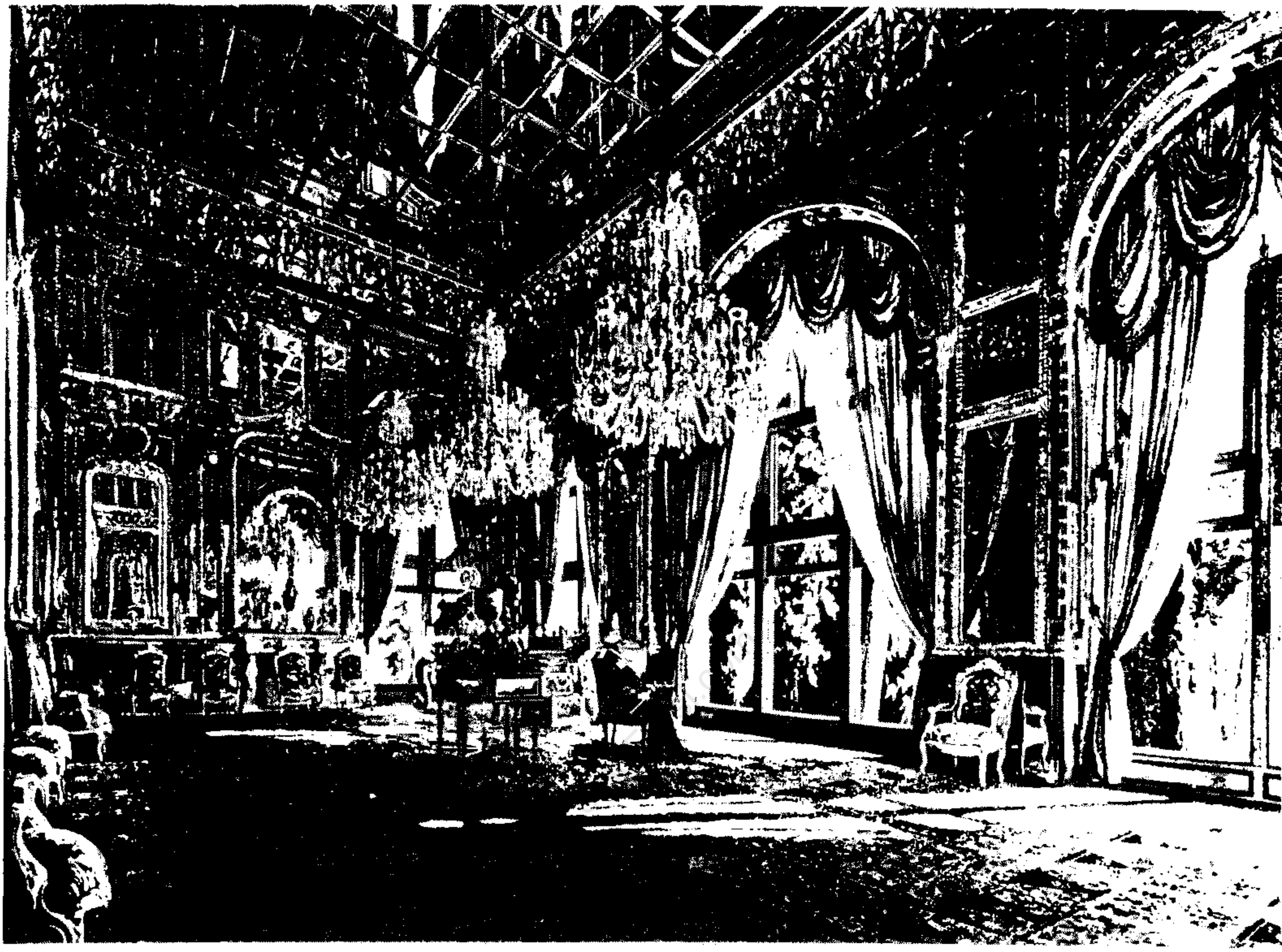

ماهنامه «شرافت» (این نشریه در زمان مظفرالدین‌شاه منتشر میشد) چگونگی ملاقات شاه قاجار را باکمال‌الملك در موزه لوور اینطور نقل کرده‌است :

«بسیاری از روزنامه‌های اروپ شرح ترقیات با افتخار کمال‌الملك را مسطور و منتشر کـرده بودند . هنگام تشریف‌فرمائی بندگان همایون شاهنشاهی به دارالملك پاریس، به شرف حضور همایونی نایل و موردکمال مرحمت وعنایت خسروانی واقع شده و چون کار تحصیل و تکمیل صنعت نقاشی را به انتها رسانده بود ، برحسب امر اکید ، پس از چندی به ایران و دارالخلافه تهران مراجعت نموده وشرفیاب حضور مهرظهور اعلی گردید .»[۳]

ترازنامه ۵ ساله اقامت کمال‌الملك درفرنگ ۱۲ تابلوست که اکثر آنها کپی‌برداری از کار نقاشان نامی عصر رنسانس اروپاست . این آثار نشان میدهند که نقاش دراین ۵ سال راهی بلند پیموده و دروجود خویش اقلیم‌های تازه‌ای را کشف کرده است .

تکنیك او پخته‌تر ونگاهش نافذتر شده بود . دراین‌سفر او با رنگ و خط که شالوده و جان نقاشی است ، دیدار کاشفانه جدیدی داشت . درموزه‌ها ودر بـی‌همتاترین آثار نقاشی جهان ، رمزها و شگردهای رنگ و جادوگریهای خط

«۱» و «۲» – مجله تماشا . سال چهارم . شماره ۸۶ صفحات ۱۲ و ۱۴ .

«۳» – ماهنامه شرافت . شماره ۶۰ . مورخه ۱۳۱۹ هجری .

را دریافته بود . حضور در تجربه استادان وراهگشایان و آموزگاران نابغه نقاشی وخیره شدن در اعجاز و آفرینش آنها بـه او مجال داده بود تا حقیقت و ذات نقاشی را بشناسد و جای واقعی طبیعت و زندگی را در هنر پیدا کند .

فرار به بغداد !

کمال الملك وقتی به تهران برگشت ، قلبی سرشار و پرتپش داشت ، اما در تهران هوا سنگین و راکد وتیره بود. برای سیمرغی که سودای پرواز تا افسانه‌ها را داشت ، این فضا قابل تحمل وزیست نبود .

شرایط آنروز ایران نمیتوانست با هنر سازگاری داشته باشد . این شرایط ناهنجار خودآفـرین جلوه‌های اصیل مینیاتور ایران را به پرتگاه کشانده بود . بدیهی است دراین فضا ، هنرمندی چون کمال‌الملك که از تعلقات مادی آزاد بود وبهانه‌های زندگیش را در هنرش می‌جست ، نمیتوانست احساس آرامش ورضایت کند .

مظفرالدینشاه به او کارهائـی توصیه میکرد که بـا روحیه‌اش نمی‌خواند . و هنرخلاقه وقتی با دستور دادن و تکلیف وبرنامه روبروشود ، احساس خفگی میکند . این همان احساسی بود که کمال‌الملك را به ستوه آورد .

رجال و امرای دربار مظفرالدینشاه ــ که بسیاری از آنها ترکان قراجه‌داغی بودند ــ نیز این دل‌آزردگی وملال را دامن میزدند .

آنها بی‌آنکه درك درستی از هنر داشته باشند ، بـه میزان شهرت و اعتبار کمال‌الملك واقف بـودند وازاینرو میخواستند از وجود او برای هستی پوچ خود مایه تفاخر درست کنند . به او پیشنهاد کارهای جوراجور میدادند واین پیشنهادات درچنان سطحی بود که اگر به اجرا در میآمد ، ازنقاش یك دلقك میساخت .

سرانجام این خواست‌ها وانتظارات پیاپی ، به اضافه محیط ناساز دربار مظفرالدینشاه ، هنرمند را به عصیان کشید.

دراین‌باره داستانهای زیادی نقل زبان‌هاست که اگرهم کاملاً درست نباشد ، عناصرعمده‌ای از حقیقت را دربر دارند وبنحوی موقعیت کمال‌الملك را در محاصره محیطی نامأنوس و آدمهائی بیگانه از هنر نشان میدهد . نمونه این داستانها ماجرای امیربهادر جنگ است که روانشاد کمال‌الملك خود آنرا برای آقای«حسین مؤیدپردازی» ــ یکی‌ازشاگردانش ــ نقل کرده است :

یکروزهنگام بازگشت از حضور مظفرالدینشاه ، فراشی دنبال کمال‌الملك میدود و به او میگوید بهادر جنگ شمارا خواسته است . کمال‌الملك برمیگردد .

بهادر جنگ ازفاصله نزدیکی بطرف او میآمد . این سردار جنگی به همان اندازه که با شمشیر وتفنگ و پیکار آشنائی داشت ، از نقاشی بیگانه بود . او تابلوی ونوس را که کمال‌الملك در اروپا کشیده بود ، در دربار دیده وازیکی از درباریان پرسیده بود :

ــ این خانم برهنه کیست ؟

و توضیح‌دهنده به او گفته بود که ونوس الهه‌بت‌پرستان قدیم است . . با این سابقه ذهنی وقتی امیربهادر برابر نقاش رسید با لهجه ترکی غلیظی گفت :

ــ اوستا نقاش ، شما فقط بت می‌کشید یا شمایل هم می‌کشید ؟

و کمال‌الملك که با همه آزردگی باطنی‌اش‌طبعی‌شوخ‌و لطیفه‌پرداز وروحی شاداب وبذله‌گو داشت جواب داد :

ــ من نقاشم ، هرچه سفارش بدهند میسازم .

امیربهادر با رضایت خاطر نیت خودرا به زبان آورد :

ــ میتوانی صورت قمربنی‌هاشم را بکشی ؟

ــ بله

ــ روی چه حسابی میکشی ؟ بطور خیالی یا روی موازین احادیث و اخبار ؟

وچون سکوت کمال‌الملك را دید توضیح داد :

ــ بایـد تابلوئی بکشی که صورتش مثل خورشید بدرخشد ، چشمهایش مثل نرگس‌شهلا ، ابروهایش چون‌کمان رستم و دهانش مثل غنچه شکفته باشد . بقیه‌اش به سلیقه خودت .

کمال‌الملك پس از چند روز یك دایره بزرگ نورانی بشکل خورشید . در وسط دایره یك غنچه و دربالا ، دوگل نرگس که در زیر دوکمان خمیده و بلند قرار داشت تصویر کرد و تابلو را برای امیربهادر فرستاد .

براین روال روانشاد استاد محمد حجازی خاطره جالب دیگری نقل می‌کند :

«شنیده بودم که مرحوم «امیر . . .» از او خواسته بود که صحنه کربلا را بکشد ، در حالیکه شمر میخواهد سر امام حسین «ع» را از تن جدا کند واو نمیگذارد . امـا کمال‌الملك پرده را اینطور میسازد که امیر میخواهد سر امام را ببرد و شمر نمیگذارد .

پس از ساختن این پرده کمال‌الملك از ایران فرار میکند و مدتها در بغداد بسختی روزگار میگذراند .»[٤]

«٤» ــ مردان خودساخته . محمد حجازی . شرکت نسبی اقبال وشرکا و مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر . ص ١٠٧ .

موسیقی نامه‌ها

(۸)

محمدتقی دانش‌پژوه

دراین رساله شعر خاقانی آمده واز «سیدالحکماء ابونصر فارابی» یاد میگردد. همچنین ازصاحب ادوار (۲۷ ر) چندین جدول ودائره موسیقی درآن آمده است.

آغاز : بسمله . وبه‌نستعین . حمد بی‌حد وقیاس سزاوار بارگاه صمدیت وپیشگاه سرمدیت پادشاهی که طوطیان نفوس ناطقه درقفصهای ابدان وبلبلان عقول سابقه درفضای هوای لامکان ازوصف ثنای ذات باکمال اولال ومتحیر مانده . . . اما بعد این مختصر مشتملست برمقدمه و دو فن وخاتمه .

مقدمه دربیان مباحث که شروع درین فن بدان موقوف است وآن دو مبحث است :

مبحث اول دربیان حد این علم وموضوع آن . . .

مبحث دوم دربیان مبادی این علم وآن دو قسم است (هندسی ــ متفرقه) . . .

فن اول درالحان در دو مقصد :

مقصد ۱ ــ درذکر ادوار در دو مورد :

مورد ۱ ــ دراجزای ادوار در دو موقف :

موقف ۱ ــ اجزای بسیط .

موقف ۲ ــ اجزای مرکبه در دو مرصد :

مرصد ۱ ابعاد .

مرصد ۲ جموع .

مورد ۲ ــ درصورت ادوار در دو مرصد :

مرصد ۱ کیفیت ترتیب آن .

مرصد ۲ ذکر ادوار در دو مطلب :

مطلب ۱ ذکر جداول .

مطلب ۲ اسماء دوائر مشهور واحوال آن در دو قول .

قول ۱ اسمای دوائر .

قول ۲ تشارك نغم ادوار .

موقف (گویا : مقصد) دوم درحکم آلات متداول در دو مورد :

مورد ۱ ــ الات و نساتین .

مورد ۲ ــ کیفیت استخراج ادوار ارطبقات عود .

فن دوم درایقاع در دو مقصد
۱ ــ دراصول این فن .
۲ ــ درایقاعات جزوی.
خاتمه درکیفیت مباشرت عمل در دو مقصد .
مقصد ۱ ــ کلیات احوال عمل در دو مورد .
مورد ۱ ــ کیفیت انتقالات .
مورد ۲ ــ خواص سدود .
مقصد ۲ ــ دراعمال جزوی وآن مطلعی ومقطعی است .
(مطلع درذکر کیفیت مباشر عمل به ید)

تا میرسد به‌این عبارت «وبایدکه رعایت اعتدال زمان‌کند تا زمان مابین تا ونون و مابین نون» و انجام افتاده است .

مجموعه ، شمارهٔ ۲۸۶۵ عربی پاریس ، در ش ۲ آن پاره‌ایست ازرسالهٔ موسیقی با چند جدول در ۶ برگ و در ش ۱۳ آن صفحهٔ آخر رساله‌ایستَ دراغنیه (گ ۷۰) .

مجموعه ، شمارهٔ ۳۲۵۰ عربی پاریس ، دارای :
۱ ــ المدخل‌الصغیر رازی‌که طبی وفلسفی است به‌نسخ محمدبن محمدبن محمد احمدی
۲ ــ الادوار ارموی (۶ ر ــ ۲۳ پ بهمان خط) .
۳ ــ رسالهٔ نجومی عربی .
تا میرسد درپایان به‌رساله‌ای درموسیقی به‌عربی پرازالفاظ فارسی (آغاز افتاده ، نسخ مانند پیش ، ۷۰ ر ــ ۷۵ پ) وچنین می‌انجامد «وفی نوروز خارایوسف عزیز فی‌الحسن قلبی له مصراتتهی والله اعلم بالصواب والیه‌المرجع والمآب .»

مجموعه ، شمارهٔ ۱۴۶۱ عربی پاریس در ۹۷ گ ۲۱ س خشتی دارای :
۱ ــ المناظرة والمعارضة فی ردالرافضة : شیخ عبدالله بن فارس تازی مغربی ، دریك مقدمه وهفت فصل (نسخ چاشت روز دوشنبه ۱۶ ذ ق ۱۰۰۹ ، مقابله شده ، ۱ پ ــ ۴۸ پ) .
۲ ــ النکت واللطائف فی‌نقض کتاب‌الطرائف ، ردی است برطرائف عبدالمحمودالذمی (دیباچه) که همان ابن طاوس باشد . مؤلف میگویدکه این‌کتاب دربرخی جاها آشفته بوده ومن آن‌را مرتب ساختم (نسخ چاشت روز شنبه شعبان ۱۱۲۷ مقابله شده ، ۴۹ پ ــ ۹۷ پ) .

در ش ۱ آمده است‌که شیعیان گروه سنی‌رابه «دف و رقص وتولّه» عیب گرفتند اما دف‌را بنات نجار درنزد رسول هنگام آمدنش به‌مدینه زدند وسرودهم خواندند ومنعی نشده بود ، اما رقص‌را حبشیان درمسجد پیامبر بجای آوردند وپیامبر وعایشه آن‌را تماشا کردند ، اما تولّه کارکسانی است‌که خودرا دیوانه می‌خوانند وملامت وسرزنشی برآنها نیست همچنانکه متولّه درهنگام تولّه مار می‌خورد (۳۵ ر) .

درخاتمهٔ آن ازکتابهای شیعی سخنان ناسازگار وشگفت‌آور آنها نقل شده است ، نیز ازرجال ابن‌المطهر عبارتی آمده وازالثاقب فی‌المناقب آورده شده‌که مأمون امام رضارا نکشته است ویاد شده ازعدةالداعی وتهذیب طوسی وازمفید وطبرسی .

آغاز : بسمله . وصلی‌الله علی سیدنا محمدالکریم الحمدلله‌السمیع‌العلیم الجواد الکریم.
انجام : و استغفرالله لی ولکم .

(مجموعة فی‌الموسیقی)

با عنوانهای : نوبة ثانیة من نغم‌السیگه ضرب اول ، ضرب ثانی ، یمانی ، یمانی ثانی ، مصری ، ثانی ، تم نغم‌السیگه ویتلوه نغم‌الچرگه ، ضرب اول ، ضرب ثانی ، یمانی ، بیت ، بیت مصری ، یمانی ، مصری ، ثم نغم‌الچرگه ویتلوه نغم‌الحسینی پیشر[و] ، موال ، موال . . . .

ضرب اول ، ضرب ثانی ، یمانی ، یمانی ثانی ، مصری ، نوبة ثانیة من نغم‌الحسینی پیشر[و] ، ضرب اول .

شمارهٔ ۲۷۸۳ شرقی (Cod ۲۱٤۱) در لیدن (فهرست ۱ : ٤۹۷) نسخ سدهٔ ۹ و ۱۰ در ۸ برگ ۱۷ س ربعی ، آغاز و انجام افتاده ، میانهٔ کتاب است .

مجموعه ، شمارهٔ ۱٤ گولیوس در لیدن (۳ : ۳۰۱) .

ش ۱ آن مخروطات ابلوینوس است که طوسی آن را در ۱۸ ع ۱ تا ۲۱ ذ ح ٦٤٥ تحریر کرده در دوسوم این مدت ، احمدبن علی‌بن ابی‌الفرج محمدابن‌البواب بغدادی درمحرم ٦٦۲ حاشیه‌های این نسخه و اصلاح اشکال وتصحیح آن‌را نوشته است ، نسخهٔ اصل منقول آن در شهر مراغه در روز دوشنبه ۱۰ شعبان سال «تسب» ماه خرداد روز آسمان نوشته شده وخود این نسخه را درویش احمدبن‌الحاج حسام گلشنی در چاشت روز آدینه ۱۵ ذ ح ۱۰۳٦ (غلو) نوشته است (۳ : ٤٥ س ۹۷۹) .

ش ۹ این مجموعه (۲۳۷ر ــ ۲٤۰ر ، نسخ سدهٔ ۱۱) «مسالة ذکرها ــ ابونصرالفارابی فی‌المقالة الاولی من‌الفن‌الاول فی‌الموسیقی قال فقد ینبغی این یعرف کیف یعلم نسبة بعد مجموع الی بعد مخالف‌له .....» میباشد .

مجموعه ، شمارهٔ ۲۷۱ وارنر درلیدن (۳ : ۳۰۰۲) .

۱ ــ مقاصدالالحان فی علم‌النغم والاوزان : واضعه عبدالقادربن غیبی الحافظ‌المراغی (درگذشتهٔ ۸۵۵) ، بنام مرادخان‌بن محمد خان‌بن بایزید خان (۸۲٤ ــ ۸٤۸) ، در نسخه آمده است :

ایــن کتاب مقاصدالالحان شد مشرّف به حضرت سلطان

آغاز : الحمدلله‌الذی زین‌الاصوات بطیب‌الالحان والنغمات .

دربرگ ۱ پ ــ ٦۱ پ ۲٤س ، برگ ٦۲ سفید است ، نسخ‌محمدعبدالوهاب‌بن‌پیرمحمد ضعیفی افندی در روز آدینه پیش‌از پیشین ٤ محرم ۹۸۸ (ثمانیة و ثمانین و تسعمائة) ، عنوان شنگرف ، درزیر صفحهٔ آخر آمده است : «حکی‌الماوردی فی‌الحاوی ان‌العود بخصوصه حلال ، ورایت فی‌کتاب‌السماع لابی فضل محمدبن طاهرالمقدسی ان‌الشیخ اباسحق الشیرازی ممّن کان یبیح ذلك و یحضره . حرره محمدبن احمدبن عمرالکازرونی بابی سعید» .

۲ ــ دربرگ ٦۳ر ــ ٦٦ر بهمین خط جدول «ساز قصعات چینی به ترتیب اصل و فرع مشتمل برمجموع نغمات ثقال مع‌الحواد والنظائر» است و جدول «ساز الواح کــه از پولاد سازند» وعنوانهای تصنیف در دائرهٔ راست ، عمل درمقام حجازی . . . جمعی گویندگان التماس عملی‌کردندکه در بدیهه مؤلف گردد ، درکواشت این عمل ساخته شد ، در بازگشت این رباعی تاریخ معلوم میشود :

عبدالقادر زدیده هردم خون‌ریز با جور فلك چو نیستت روی ستیز
گان مهرسپهر خسروی را ناگاه تاریخ وفــات کشت قصد تبریز

ق ۱۰۰ ص ۹۰ د ٤ ب۲/ ۲۰۰ ی ۱۰ ز ۷ جملتان ۸۱۳ تمت ..

این بند بویژه دو جدول باید ازمقاصدالالحان باشد وشاید هم ازکنزالالحان مراغی بازمانده باشد ، سرودها است با آهنگ ، یك حاشیهٔ ترکی هم دارد .

۳ ــ کنزالتحف (۷۰ ب ــ ۸۷ربه همان خط) .

مجموعه ، شماره ۱۰۱۵ وارنر (۳ : ۳۰۵) همهٔ شماره‌ها به یك خط سدهٔ ۹ و ۱۰ دارای :

۱ ــ شرح سی فصل عربی خواجهٔ طوسی ازعبدالواحدبن محمد (۱ پ ــ ۸۸ ر) .

۲ ــ «هذه رسالة فی علم‌الموسیقی ، (با این عنوانها :) شرح بحور پردهٔ راست ،

بدانکه پردهٔ راست را بحور است و بحرهاش به مرتبه ازیکدیگر بلندتر است و جملهٔ پرده‌ها و آوازها ازو خیزد ، شرح بحور : پرده عراق ، شرح اصفهان ، شرح حجاز ، شرح حصار که از پردهٔ زیل‌افگند کوچك خیزد ، شرح ذیل‌گشاده که از پردهٔ نوروز خیزد ، شرح پردهٔ مایه ، شرح بوسلیك ، شرح عشاق ، شرح رهاوی و گواشت ، شرح زیل افگند بزرگ و سلمك ، شرح ازپردهٔ حسینی خیزد ، ترانیه در دوازده پرده ، ترانیه درهفت آواز در بحورکه ابر سحر خیزد:

از راست دوگه بستان و مایه بنواز — سه گه به کسی نما که باشد همراز
چرگاه و رهاوی‌گیر وعشاق بساز — از تیز به نوروز و حسینی پـرداز

تمت (نستعلیق ایرانی ، عنوان شنگرف ، ۸۸پ ــ ۹۰ پ) سپس جدول موسیقی است در ۱ ص . (فهرست ۳ : ۳۰۵) .

۳ ــ شرح سی فصل فارسی طوسی ساختهٔ ۱۸ ع ۷۲۷/۱ (منزوی ۳۱۹) .
آغاز : احمدالله علی نعمائه واشکره علی آلائه .
انجام : به رفع اصلاح دریغ نفرمایند والحمدلله رب‌العالمین .

٤ ــ الرسالةالعمادیة فی فن‌السیماقة : عماد سراوی ، به نام شیخ نوین (۸۵۷ ــ ۸۸۲)، دریك مقدمه و دو مقاله و خاتمه .
(تعلیق و سیاق ندیمی شاعرالشیرازی ، از سدهٔ ۹) .
آغاز : افتتاح مقال به امتداح ملك ذی‌الجلال .
مجموعه ، ۲۳٦۱ شرقی موزهٔ بریتانیا ، نستعلیق ، جدول زر ولاجورد و شنگرف و زنگار ، عنوان شنگرف ، با چندین سرلوح ، وزیری ، کاغذ هندی .
(فهرست عربی ش ۸۲۳ ص ۵۵۹ ، ذیل فهرست فارسی ۱۱۵)
در آغاز فهرست رساله‌ها است به نسخ ایرانی ، با یادداشت تملك میرزا محمدبن رستم معتمدخان‌بن قباد ملقب به دیانت خان فرزند عبدالجلیل حارثی بدخشی در ص ع و جاهای‌دیگر، با عبارتهایی مانند :
رساله دراقوال فقهاء درسماع‌الحان ، دوصدوشصت‌ویك روپیه خریده شده ، مجموعهٔ رسائل ادوار معه شروح وغیرها ، رسائل به‌سه صد روپیه ازنزد غلام محمدخان صاحب‌الحان ۲۵ رجب‌المرجب سنهٔ ۱۲۲۵ هجری خریده شد ، مجموعهٔ رسایل سماع وغیرها به‌دوصدو شصت و یك روپیه خریده شد ۱۲۳۸ ، در حروان هژدهم مو محاسبه سیصد نکته ، ۲۵ ربیع‌الاول ۱۲٤۰ هجری بحاسید (؟) محاسبه ، رسیده ، ۲۹ رجب ۱۱٤ بحالد (؟) محاسبه رسیده .
این نسخه رادیانت خان شاه قباد فرزند عبدالجلیل حارثی بدخشی نویسانده (ش ۳) وسه تن بنام :
۱ ــ سید ابومحمدبن سید فتح محمد سمانه‌ای دردهلی به سال ۱۰۷۳ (ش ٤ و۵ و۱۳)
۲ ــ محمدامین اکبرآبادی در دهلی در ۱۰۷۵ (ش ۲ و۱٤ و۱۵) .
۳ ــ عبدالمنعم محمد عطاری دردهلی در ۱۰۷۵ (ش ٦) .
آنرا پرایش نوشته‌اند وخود بدخشی برخی از آنها را با اصول مقابله کرده است (۱۳) نسخه دردست نوهٔ او میرزا محمدبن رستم معتمد خان پسرش بوده است .

۱ ــ جمع‌الاقوال فی قول‌القوال : محمدبن جلال رضوی (۲ پ ــ ۱۵ر ، با سرلوح زرین) ساختهٔ ۱۰۲۸ درجمع آراء فقهاء و اختلاف آنها و تفصیل اقوال اولیاء متصوفه در سماع الحان (منزوی ۳۸۹۲ ــ انوار ۳ : ۳٤٤ س ۱۲۸٤) .
آغاز : نغمهٔ سپاس بی‌قیاس مخصوص خداوند بنده‌نوازیست . . . .
اما بعد این رساله‌ایست درجمع مقالات درباب شنیدن الحان واختلاف مذاهب‌درویشان که به التماس بعضی از اعاظم امراء ایاز حضرت محمودی فقیرمحمدبن جلال رضوی درسنهٔ ثمان

و عشرین والف ازهجرت نبوی از مشکلات کلمات علماء ملت و کبراء دین . . . . . اقتباس کرده وازسخنان عرفاء امت وعظماء اهل یقین . . . . فراهم آورده .
انجام : منائی مناکم واختیاری رضاکم .

۲ ــ رساله درابا‌حت استماع سماع و اصطلاحات صوفیه یا مسیحی : عبدالجلیل‌بن عبدالرحمن (۱۵ر ــ ۱۷ پ ، نستعلیق محمد امین اکبرآبادی درشهرشاه جهان‌آباد درماه مهر سنهٔ ۱۵ روز یك شنبه ۱۷ صفر ۱۰۷۳) ، ساختهٔ به نام مسیح‌الزمان و از این روی آن را «مسیحی» نامیده است (منزوی ۳۸۹۹) .
آغاز : سپاسی که غبار عقول عقلاء تحریر به ذیل نهایهٔ آن ننشیند . . . . اما بعد میگوید . . . . عبدالجلیل‌بن عبدالرحمن که‌این‌رساله‌ایست برابا‌حت استماع سماع واصطلاحات صوفیه . . . ازهرکتب و رسائل . . . انتخاب رقم زده . . . وموسوم شد این مختصر به مسیحی ومرتب گشت بردو کتاب :
کتاب اول دربیان‌کیفیت وحقیقت سماع وابا‌حت آن و ابا‌حت مزامیر وجواز تاویلات وتقلیدات ودرین کتاب چهارفصل است :
فصل اول دربیان کیفیت و حقیقت سماع
فصل دوم درابا‌حت سماع
فصل سوم درابا‌حت مزامیر
فصل چهارم درجوار تاویلات و تقلیدات (ازرهگذر مذهب)
کتاب دوم در اصطلاحات صوفیه برطریق حروف تهجی وشرح ابیات بعضی ازاهالی تحقیق و ارباب تدقیق ، درین دو دفتر است :
دفتر اول درذکر اصطلاحات صوفیه و فیه ابواب
دفتر دوم درشرح اسباب (کتاب دوم در نسخه نیست)
فصل اول کتاب اول دربیان کیفیت سماع
انجام : فی اباحةالسماع والغناء والرقص وغیرذلك

۳ ــ الادوار : ارموی (۱۸ پ ــ ۲۳ ر ــ باسرلوح زرین ، شکلها شنگرف ومشکی ، با حواشی ، نویسندهٔ قبادین عبدالجلیل دیانت خان ، مقابله شدهٔ با سه نسخه : دوتا متن ویك شرح دارای متن در ۲۸ رمضان ۱۰۷٤) (فهرست عربی اوری ۷٤٦ پ ش ۱۰۲٦) .

٤ ــ شرح‌الادوار

۳۳ پ ــ ٦۸ ر ، نوشتهٔ ۱۳ج ۱۰۷۳/۲ در شاه جهان‌آباد برای شاه قبادبن عبدالجلیل بدخشی دیانت خان به‌خط سید ابو محمدبن سید فتح محمد سمانئی ، مقابله‌شدهٔ با اصل در روز پنجشنبه ۱۵ محرم ۱۰۷٤ درکشمیر ، با حاشیهٔ منه) شرح به قول است (قال ــ اقول) و همهٔ متن هم در آن نیامده است ، شارح درمقدمه پس از بحث از علوم آنچه را که ارموی درشرفیه دربارهٔ صوت در رد فارابی گفته است آورده وبرآن ردکرده وگاهی‌هم برگفته‌های خود او هم رد نموده وپیدا است که دانشمندی است دارای نظر علمی .
یعلم ان‌لکل علم مــوضوعا و مبادی ومسائل (مانند Add ۷٤۷۱ ش ۲ ، فهــرست عربــی ۱۸٦ b) .
آغاز : بسمله . حمدله ــ صلاة ــ قال ورتبته اقول قبل‌الخوض فی‌الحوض یجب ان
انجام : فلیکن هذا آخرما اردنا من توضیح هذه‌الرسالة والحمدلله حمدالانتهاء لاعداده ولاانقضاء لامداده والصلاة والسلام علی المصطفین من عباده خصوصاً علی محمد وآله واولاده المعصومین وصلی‌الله محمد وآله‌الجمعین الطیبین‌الطاهرین .

۵ ــ شرح‌الادوار

درعنوان آمده «شرح مولانا مبارك شاه برادوار ، (۸۶ پ ۱۵۳ ر ، با سرلوح ، نستعلیق سید ابومحمدبن سید فتح محمد سمائی در روز پنجشنبه ۸ ج ۱۰۷۳/۲ در انباله برای شاه قبادبن عبدالجلیل حارثی دیانت‌خان ، مقابله شدهٔ با اصل در روز یکشنبه ۸ محرم ۱۰۷٤ در شاه جهان‌آباد و مقابله شدهٔ با نسخهٔ دیگر نوشتهٔ ۱۵ ذ ق ۸۲۲ در روز شنبه ۲۲ ج ۱۰۷۸/۲)

شرح نخست به «قال ــ اقول» است با نیمهٔ متن سپس مزجی و آمیختهٔ با متن ، شارح می‌نویسد که در هنگامی که خواندن کلیات طب را آغاز کردم خودرا به‌موسیقی نیازمند یافتم و آن را آموختم . او آن را بنام شاه شجاع (۷۶۰ ــ ۷۸۶) در روز شنبه ۷ صفر ۷۷۷ ساخته است . او هم درآنجاکه‌ارموی‌از فارابی خرده میگیرد براو رد میکند. درآن جدولهایی است . نسخه درست مانند ۳٤۳۸ عربی طوپقپوسرای است (۳ : ش ۷٤۲۷ نوشتهٔ ۸۳۸ در ۶۸ گ) .

آغاز : الحمدلله الذی اختارنوع‌الانسان بمزید اللطف والاحسان . . . . اما بعدفان الهمم فی زماننا هذا تقاصرت عن تحقیق‌العلوم‌العقلیة و تحصیلها .

انجام : وهوحسبنا و نعم‌الوکیل هو مولانا فنعم‌المولی و نعم‌النصیر .

۶ ــ رسالة فی نسبةالتالیف : فخرالدین محمدبن محمدبن ابی‌نصر خجندی (سدهٔ ششم) (۱۵۳ پ ۱۵۶ ر ، نستعلیق عبدالمنعم محمد عطاری در ۲۳ ع ۱۰۷۵/۱ درشاه‌جهان‌آباد دهلی ، مقابله شدهٔ با اصل آن در ۲۸ ع۱۰۷۵/۱در همان شهر) .

شرحی است بر بندی از قانون ابن‌سینا دربارهٔ موسیقاری بودن نبض .

(رامپور : ۱ : ٤۱٤ ــ دانشگاه ۶ : ۲۲۳۵ ــ آستان قدس ۸ : ۳۸۲ و ٤۸٤) .

۷ ــ **موسیقی دانش‌نامهٔ علائی ابن‌سینا** که ابوعبدالله جوزجانی آن را به پایان برده است . (۱۵۷ر ــ ۱۶۱ پ ، نستعلیق ۱۱ج۲/۱۰۷۳ در انباله درهنگامی سپاهیان پادشاه بدان سوی میرفته است ، باسرلوح) .

۸ ــ **جدول ابعاد** موسیقی به عربی با مقدمهٔ فارسی ودرآن گفته شده که این جدول دوازده بقیه دارد و پنج فضله و هفت تتمه ودرآن از نگارندهٔ الادوار یاد میشود (همان نستعلیق، ۱۶۲ پ ــ ۱۶٤ر) .

۹ ــ **خبر تألیف‌الالحان** : الکندی

(۱۶۵ر ــ ۱۶۸ر ، نستعلیق ۱۷ع۲/۱۰۷۳ از روی نسخه‌ای که در اواخر شوال ۶۲۱ در دمشق از روی نسخهٔ نادرستی نوشته شده است) .

کتاب

زیرنظر : پرویز اذکائی

دیوان
باباطاهر عریان
عارف وشاعر سوته دل همدان
(تولد در حدود ۳۹۱ ه ق)
با مقابلهٔ شانزده نسخهٔ خطی قدیمی و نسخهٔ چاپی خاورشناس کلمان هوار و تحقیقات کامل لهجه‌شناسی به انضمام ادبیات راجی قدیم و معاصر ودستور آن.
وترجمهٔ ارمنی «بارون آرام گارونه»
ترجمهٔ انگلیسی «ادوارد هرون آلن»
ترجمهٔ فرانسه «کلمان هوآر»
ترجمهٔ آلمانی «گئورگ لئون لس‌چینسکی».
تصحیح، مقابله، لهجه‌شناسی و گردآوری متون و ترجمه‌ها از دکتر سید اسدالله مصطفوی. [تهران، شهریورماه ۱۳۵۲]، (هشت صفحه مقدمه + ۱۴۴ صفحه متن فارسی + ۸۱ صفحه ترجمه دوبیتی‌ها به زبان‌های یاد شده).

★

دراین چند سال اخیر، علاوه از چاپهای رنگارنگ و تجاری ترانه‌های باباطاهر توسط ناشران، و نیز تجدید چاپ (چندم) دیوان‌او، به‌تصحیح مرحوم «وحید دستگردی»، سه کتاب جداگانه دربارهٔ باباطاهر وآثار منسوب بدو تألیف گردیده، که سومین آنها همین کتاب مورد بحث است.
اما: یکمی ــ کتابی به عنوان «سروده‌ها...» نه تنها فاقد ارزش نسبی علمی و ادبی است، بلکه ای‌کاش هرگز ساخته نمی‌آمد، چه «عدمش به زوجود» و به یك‌بار خواندن هم نیرزد. دومی ــ کتابی که عجالةً از عنوان کامل آن‌اطلاعی در دست نیست، زیرا انتشار نیافته، لیکن پنج سال است که آقای دکتر «جواد مقصود» آن را دردست تألیف و تکمیل دارد، و در حدود ۹۰۰ صفحه به وسیلهٔ «انجمن آثارملی» بزودی انتشار خواهد یافت. بخش بیشین ایــن کتاب را رساله‌ی «کلمات قصار» منسوب به «بابا» به عربی، و شرح یا شرح‌های آن دربرگرفته‌است، که از همه مشهورتر، شرح منسوب به «عین‌القضات همدانی» است.
بجا میداند که اشارتی بس مختصر به محققان آثار بابا بشود:

ازنویسندگان قدیم ایرانی ، اینان از «بابا» ویاترانه‌های او یادکرده‌اند :

راوندی در «راحةالصدور» ، حمدالله مستوفی در «تاریخ گزیده» و«نزهةالقلوب» ، علیقلی‌خان واله داغستانی در «ریاض‌الشعرا» ، لطفعلی‌بیك آذر در «تذکرهٔ آتشکده» ، علی ابراهیم‌شاه در «صحف ابراهیم» ، مولوی صبا در«تذکرهٔ روشن» ، رضاقلی‌خان هدایت در «ریاض‌العارفین» و «مجمع‌الفصحا» .

ازمحققان خارجی :

۱ ــ کلمان هوار فرانسوی ، بسال ۱۸۸۵ در اثر جستجوهای بسیار ۵۹ دوبیتی از بابا را در «مجله‌ی آسیایی» فرانسه به طبع رسانید و سپس تحقیقی هم درلهجه‌ی وی نموده همراه با ۲۸ دوبیتی و یك غزل نویافته ازبابا در «یادنامه‌ی مودی» (بمبئی ــ ۱۹۰۸ ، ص ۲۹۰ ــ ۳۰۲) انتشار داد .

۲ ــ ادوارد براون انگلیسی ، نیز یادداشتی درباره‌ی بابا و لهجه‌ی اشعار او دراکتبر سال ۱۸۹۵ در «مجله‌ی‌انجمن پادشاهی آسیایی» لندن چاپ می‌کند ، که کامل شده‌ی آن همان است که در «تاریخ ادبیات فارسی» خود به عنوان «از فردوسی تا سعدی» نقل شده .

۳ ــ زوکوفسکی ، به‌عنوان «Koyecto o B. Tahire» در "Golishe Zap" (۱۹۰۰ ، ج ۱۳ ، ص ۱۰۴ ــ ۱۰۸) . دراین مقاله ، تاریخ زندگی بابا و سه حکایت راجع به او و دوبیتی‌های گزیده آمده است .

۴ ــ ادوار هرون آلن ، بسال ۱۹۰۱ ، مقدمه‌یی به انگلیسی برکتاب «اندوه بابا طاهر» (لندن ، ۱۹۰۲) نگاشته، که ترجمه‌ی ترانه‌های بابا را به شعر انگلیسی در بر دارد . دراین مقدمه ، هرون آلن از منابع دیگر و همچنین چند و چون ترانه‌های یافته شده و دستنوشته‌ها وچاپ‌های آنها یاد می‌کند .

۵ ــ میرزامهدی‌خان‌کوکب ، درسال ۱۹۰۴ ، مقاله‌یی به عنوان «رباعیات باباطاهر» در «مجله‌ی انجمن آسیایی بنگال» نگاشته و نظریه‌یی نادرست درباره‌ی تاریخ زندگی بابا بنا بر همان دوبیتی مشهور و منسوب به او («موآن‌بحرم که در-ظرف آمدستم ... الخ») اظهار نمود ، و باعث شد تنی چند از دانشمندان فرنگی وایرانی آنرا بپذیرند.

۶ ــ ولادیمیرمینورسکی، نخست ضمن مقاله‌ای درباره‌ی «اهل‌حق» یا «علی‌اللهی» در «Instituta Truidi Lazarew» (ج ۳۳ ، مسکو ، ۱۹۱۱ ، ص ۲۹ ــ ۳۳) با نقل فقراتی از کتاب «سرانجام» ، وثانیاً با نگارش مقاله‌ی «باباطاهر» در «دائرةالمعارف اسلامی» (نشریافته به زبانهای آلمانی ، فرانسوی ، انگلیسی ، وترجمه شده به عربی) ، جامع‌ترین شرح حال و آثار را از «بابا» بدست داده . ظاهراً همین‌مقاله است که توسط آقای «نصرت‌الله کاسمی» به فارسی ترجمه شده و در سال نهم مجله‌ی «ارمغان» به تاریخ ۱۰ اسفندماه سال ۱۳۰۷ به چاپ رسیده است .

۷ ــ گئورگ لئون لسچینسکی» ، ۸۰ رباعی و یك‌غزل بابا را به سال ۱۹۲۰ به آلمانی ترجمه کرده است . اساس کار وی همان دوکتاب «هوآر» و «هرون آلن» بوده .

۸ ــ ویلیامز جاکسن امریکائی ، کتابی به نام «دیدار از قبر باباطاهر در همدان» به انگلیسی نگاشته و آنرا به «ادوارد براون» اهداء نموده که به سال ۱۹۲۲ در کمبریج چاپ شده است .

۹ــ کارل‌هدنك،مقاله‌یی‌به‌عنوان «Die Mundarten V. Khunaor etc» در «Kard-pers. O. Mann Forsch. V.» (دوره‌ی سوم ، جلد ۱ ، لیپزیك ، ۱۹۲۶ ، مقدمه ، ص ۳۷ــ ۵۵) نشر داد و درلهجه‌ی اشعار بابا تحقیق دقیق کرده و انتساب دوبیتی‌های بابا را به لهجه‌ی همدانی رد نموده است، و چون معتقد است که همه‌ی‌آنها از باباطاهر نیست و از گویندگان ناشناس نواحی مختلف‌است ، برای توجیه مختصات لغوی و صرف ونحوی به سراغ لهجه‌های دیگر می‌رود .

ازمحققان ایرانی :

۱۰ ــ علامه‌ی قزوینی ، درباره‌ی «بابا» و برخی موضوعات مربوط به او ، بطور پراکنده یادداشت‌هایی دارد که آگاهی برآنها نهایت اهمیت را داراست . (رش : شدّالازار ، حواشی ، ص ۵۱۰ ــ ۵۱۷ . یادداشتهای‌قزوینی، ج ۱ ، ص ۱۱۴ ــ ۱۱۵ ، وج ۸ ، ص ۶۵ .)

۱۱ ــ وحیددستگردی، درسال۱۳۰۶ ه ش(=۱۹۲۷ م) دیوان باباطاهر را با یك مقدمه در شرح حال و آثار وچونی وچندی مآخذ اشعار ، و شامل بر ۲۹۶ دوبیتی و ۴ غزل ویراسته و به ضمیمه‌ی مجله‌ی «ارمغان» چاپ و نشر کرد ، که تاکنون چندین بار تجدید طبع شده است .

۱۲ ــ رشید یاسمی ، مقاله‌یی به عنوان «توضیح مقالهٔ استاد مینورسکی» در سال دهم مجله‌ی ارمغان چاپ کرده که توجیه دیگری از نظریه‌ی نادرست میرزا مهدی‌خان کوکب است . عین این مقاله در چاپ‌های دوم و سوم دیوان بابا طبع مرحوم وحید ، نقل شده است .

۱۳ ــ دکتر روبن آبراهامیان ، از محققان سرشناس لهجه‌ها ، بویژه لهجه‌ی همدانی و بابا ، ضمن ترجمه‌ی دوبیتی‌های باباطاهر به زبان ارمنی ، به تحقیق در لهجه‌ی همدانی پرداخته و کتابی به زبان فرانسوی تألیف کرده است به‌نام «لهجه‌ی یهودیان همدان و اصفهان و لهجه‌ی باباطاهر»

که به عنوان رساله‌ی دکترا در سال ۱۹۳۶ تقدیم دانشگاه پاریس نموده . خلاصه و نتیجه‌ی تحقیقات وی آن است که لهجه‌ی باباطاهر یکی از لهجه‌های متعددی است کـه با لهجه‌ی یهودیان همدانی ارتباط داشته است .

۱۴ ــ آقای دکتر پرویز ناتل خانلری ، مقاله‌یـی تحقیقی و بسیارارزنده وسودمند به عنوان «دوبیتی‌هـای باباطاهر» در مجله‌ی «پیام نو» ، سال ۱۳۲۴ ، در دوشماره چاپ کرده ، که اولاً راجع‌است به‌فهلویات‌وفهلوی‌گویان ــ از جمله خود بابا ــ و ثانیاً تحقیق و تشخیص دوبیتی‌های اصیل بابا از برساخته‌های دیگران ، بویژه دوبیتی‌هایی که دربرخی از تذکره‌ها منسوب است به پورفریدون . آنگاه بـه تقطیع هجایی دوبیتی‌ها و چگونگی وزن آنها و آخر سر به‌تحقیق لغوی ولهجه‌یی ودستوری ترانه‌ها ومقایسه با دیگر لهجه‌ها پرداخته است .

۱۵ ــ شادروان سعید نفیسی ، نیز در همان سال‌مجله‌ی «پیام نو» مقاله‌یی به‌عنوان «پور فریدون» ــ که آقای دکتر خانلری ازهویت وی اظهار بی‌اطلاعی کرده بود ــ ودرواقع برخی از دوبیتی‌های منسوب به بابا از اوست ، نوشته است .

این مقاله ، درتشخیص ترانه‌های اصیل بابا بسی سودمند است وهم شرح حال پورفریدون راکه ازکردان فهلوی‌گوی قرن هشتم است ، روشن کرده .

۱۶ ــ استاد مجتبی مینوی ، در طی مدت اقامت خود درترکیه ، ضمن‌کاوش‌های‌گرانقدر در خزاین وکتابخانه‌های آنجا ، از جمله‌ی آنچه کشف کرده و ره‌آورد ادب‌دوستان ساخته ، یکی همین «فهلویات لری» منسوب به باباطاهر است که همراه با دیگر بازیافته‌ها از نسخ خطی به عنوان«ازخزاین ترکیه» درشماره‌های ۲ و۳ سال چهارم مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات تهران ، با حواشی و توضیحات خود به طبع رسانیده است .

۱۷ ــ آنگاه ، آقای ادیب طوسی ، ترجمه و شرح این فهلویات لری بابا را همراه با پژوهشی درباره‌ی چونی وچندی آنها به تفصیل در نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز ، سال ۱۰، ص ۱ ــ ۱۶ چاپ کرده است .

★

گذشته از اشاراتی که درتاریخ‌های ادبیات ، از جمله ازآن «اته» ، «صفا» و جزاینان ، به بابا و اشعار او رفته : بایستی ازاین مقالات نیز کـه در موضوع خود سودمنداند یاد کرد :

«آرامگاه باباطاهر» به قلم آقای «ابراهیم صفایی» در شماره‌ی اول سال ۲۸ مجله‌ی ارمغان (۱۳۳۸) و پاسخ انجمن آثار ملی به او در همان باره ، ش ٤ و ٥ همان سال مجله . باز درباره‌ی آرامگاه و موقوفه زبیده‌خانم قاجار در آنجا مقاله‌ی آقای «صفایی» در شماره‌های بعدی همان سال مجله. نیز مقاله‌ی همو درباره‌ی غلط خواندن ترانه‌های بابا درراديو، سال ۳۱ ارمغان .

★

برمی‌آید که ویراینده‌ی کتاب مورد بحث ، اغلب این مراجعی را که یاد کردیم دیده‌است ، البته نه همه را . (کتاب « کتابنامه (= فهرست منابع) » ندارد) .. چه خوب بود درباب «لهجه شناسی» (ص ٥٦ ــ ٦٣) وفصل «ادبیات راجـی» (٦٧ ــ ٨٧) که کوشش نموده است اشعار اصیل بابا را با توجه به ویژگی‌های یاد کرده ، تشخیص دهد و تصحیح نماید ، به‌کتاب دکتر«آبراهامیان» ومقالات دکتر«خانلری» رجوع می‌کرد ؛ چه بویژه اطلاع برنظرات و پیشنهادهای آنان درامر تصحیح دوبیتی‌ها ضروری و مهم است . ویراینده زیر عنوان «مآخذ» دوبیتی‌های باباطاهر و کیفیت تصحیح آنها» (ص ۸۸ ــ ۹۲) از ۱۷ مأخذ ، جنگ و مجموعه و تذکره‌ونسخ‌های‌چاپ‌شده، بهره‌برده‌است. کاش‌نسخه‌ی‌ویراسته‌ی آقای «ابراهیم دهگان» ، که به سال ۱۳۳۱ در ۱۸ صفحه‌ی (جیبی) در اراك انتشار یافته ، نیز مورد مراجعه قـرار می‌گرفت . چه اینکه این چاپ ــ که به گفته‌ی ویراینده براساس نسخه‌یی متعلق به قبل از قرن دهم صورت گرفته ــ خالی از فواید گویشی وغیره نیست .

ویراینده در زیرعنوان «روش تصحیح» گوید :

«درمقابلهٔ نسخ متعدد ، روش ما از این قرار بود که در میان آن نسخه‌ها هرکلمه یا ترکیبی قدیمی‌تر است ومبتنی براساس لهجه‌شناسی است انتخاب نماییم بدون آنکه از خود تصرفی درآن بکنیم .

مأخذ اصلی کار ما نسخهٔ چاپ‌شدهٔ کلمان هوآر بود که ما ابتدا اشعار فارسیش را جدا کردیم و سپس کلیهٔ اشعار آن را با تطبیق نسخ‌موجود تصحیح نمودیم . ذیلاً یك دوبیتی نسخهٔ کلمان هوآر را با نسخهٔ تصحیح شدهٔ آن می‌آوریم و قضاوت در آنها را برعهدهٔ خواننده می‌گذاریم .

نسخهٔ کلمان هوآر :

ز دل نقش جمالت درنشی یار
خیال خط وخالت درنشی یار
مژه سازم بگرد دیده پرچین
که خون‌ریزه خیالت‌درنشی‌یار

نسخهٔ تصحیح شدهٔ ما

زدل نقش خیالت درنشو یار

خیال خط و خالت درنشو یار
مژه سازم به گرد دیده پرچین
که خون‌ریز خیالت درنشویار

درلهجه‌های راجی باباطاهر وکلیمیهای کاشان وهمدان ونیز در راجی قدیم تهران و آذربایجان مطابق تحقیقاتی‌که کرده‌ایم شخص سوم مفرد زمان حال به (او) ختم می‌شود نه (ی).» (ص ۹۱).

البته این برعهده‌ی زبانشناسان وگویش‌دانان است کـه باز نمایند آقای دکتر مصطفوی تاچه اندازه دراین روش ونظرات خویش صائب بوده‌است . به‌نظرنگارنده ، درست‌ترین وعلمی‌ترین شیوه ، درتصحیح دوبیتی‌ها همانست که آقای دکتر خانلری ۳۰ سال پیش پیشنهاد کرده و نمونه‌ها به دست داده است . (رش : شماره ۱٤) .

★

نکته‌ی دیگر ، در باب مراجع شرح حال بابا ــ کـه «مینورسکی» در ذیل عنوان «باباطاهر» در دائرةالمعارف اسلام اهمّ آنهارا برشمرده ــ (ونیز آثار چاپ شده‌ی او که در فهرست «مشار» ، ص ۱۸۸ و ۲۲۲۰ ، و نسخ خطی اشعار بابا ، مذکور در فهرست نسخ خطی فارسی یادگردیده) ــ ، اخیراً نگارنـده اشاراتی کهن‌تر از روایت «راحةالصدور» (حدود سال ٦۰۰ ﻫ ق) در مورد «بابا» یافته‌ام که پرتوی بیشتر به زندگی و شخصیت عرفانی او می‌افکند ، و حتّا با بررسی و تحقیق بیشتر ، تاریخ دقیق‌تری ازحیات ووفات او به دست می‌دهد .

این اشارات در «نامه‌های عین‌القضات همدانی (کشته‌ی سال ۵۲۵ ﻫ ق) » است ، که میان سال‌های ۵۲۰ ــ ۵۲۵ نگاشته آمده ، واخیراً به ویـرایش استاد دکتر «علینقی منزوی» توسط «بنیاد فرهنگ ایران» در دو جلد انتشار یافته است . عین‌القضات گوید :

۱ ــ «ازبرکه ــ قدّه ــ شنیدم که **طاهر** گفت کـه مردمان می‌آیند و ریش خود به افسوس ما فرا می‌دارند ، پس افسوس می‌برند و به ریش خود می‌دارند .» (ج ۱ ، ص ٥٤) .

۲ ــ «فتحه می‌گوید ــ رحمةالله علیه ــ : هفتادسال است تا می‌کوشم مگـر ارادت در حق **طاهر** درست کنم ، نمی‌توانم . ای دوست نشنیده‌یی این دوبیت :

نادیده رخ تیرهٔ ناکامـان را
نادیده ز دور دوزخ آشامان را
دعوی‌چه‌کنی عشق‌دل‌آرامان‌را
باعشق چکارست‌نکونامان را ؟

(ج ۱ ، ص ۲۵۸)

۳ ــ «ای عزیز ! این نبشته هم برسرتربت **طاهر** نبشتم، روز شنبه و شفاعت می‌کنم که آن عزیز را که دل صافی‌کند بتمامی با . . .» (ج ۱ ، ص ۳۵۱) .

٤ ــ «بدان ای دوست عزیز . . . که آن نوشته که بتو نوشتم ، و با این فرستادم درمعنی وقفی که کامل کرد . طرفه نوشته‌یی است و ازدی روزباز که آن نوشتم چندبار در خاطر آمدم که بدّرم . . . وامروز استخارت کـردم در فرستادن آن ، برتربت فتحه و هم برتربت **طاهره** و خاطر بر این قرار گرفت که چیزی دیگر نویسم تا درآنجا اشکالی کمتر نماید.» (ج ۱ ، ص ٤۳۳) .

باید گفت «برکه» و «فتحه» دوتـن از صوفیان هم روزگار عین‌القضات بوده‌اند (رش : احـوال و آثار عین‌القضات ، تألیف دکتر رحیم فرمنش) . پیداست کـه اسم تفخیم «بابا» ، از سوی عوام به نام اصلی «طاهر» افزوده گردیده و بعدها به همان «باباطاهر» اشتهار یافته است .

★

باری ، مطالعات و نظرات تصحیحی ویرایندهٔ کتاب درباره‌ی اشعار بابا سودمنداست وکوشش‌های «دکترمصطفوی» هم تا بدین‌حد، ارزنده است.

پ . ا

لئن کاشی

گر کشی سورسار قد و قامت — ای کاش این وعده نقد بودمت

سازد ره بزمگاه عشق از حرمم — شیخم به کاسی و حافظ بملامت

ما و کم بیش معنی صوت و نغمه — کو شهر سور به غوغای کرامت

خاطر اگر از نالهٔ ما بشکست — بازت دهد یکدگر آسان به سلامت

از دست مده فرصت امروز فردا — پوسیده نگردد شکر تا نشکستمت

استاد جلال همائی

خط: محمد حسین عطار چیان

www.KetabFarsi.com